



پیدایش

Genesis

تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران

نوشته

ویلیام مک دونالد

www.muhammadanism.org

April 18, 2008

Farsi

این کتاب تفسیری به منظور درک مفاهیم موجود در کتاب مقدس به رشته تحریر در آمده است. در شیوهی نگارش این کتاب سعی بر آن بوده که از اصول صحیح فن تفسیر بهره جسته و ضمن وفاداری به اصول تفسیر، همچنان متنی ساده و روان را ارائه نماید. بنابراین، کتاب حاضر انتخاب شایسته‌ای برای مطالعات انفرادی و گروهی کتاب مقدس خواهد بود.

Believer's Bible Commentary

by

William MacDonald

This is a Bible commentary that makes the riches of God's Word clear and easy for you to understand. It is written in a warm, reverent, and devout and scholarly style. It is a good choice for your personal devotions and Bible study.

© 1995 by William MacDonald., *Believer's Bible Commentary*,
Thomas Nelson Publishers, Nashville, TN, pp. 2383.

— All Rights Reserved —



مقدمه

«بنا به دلایل گوناگون اولین کتاب از کتب مقدس یکی از قسمتهای جالب و جذاب متون مقدس به شمار می‌آید. جایگاه آن در کائنات، ارتباط آن با دیگر قسمتهای کتاب مقدس، و ماهیت متنوع و مؤثر محتوای آن همه دست به دست هم داده‌اند و آن را تبدیل به یکی از بارزترین قسمتهای نوشته‌های مقدس کرده‌اند. این کتاب از بینش روحانی ملموسی برخوردار است به‌طوری‌که قوم خدا در هر عصری به این کتاب وابسته بوده‌اند، و آن را کانون توجه خود قرار داده‌اند.»

— دبلویو. اچ. گریفیت توماس (W.H. Griffith Thomas)

۱. جایگاه ویژه در کائنات

نام پیدایش که واژه یهودی آن بریشیت است (نامی عبری به معنای «در ابتدا»)، نامی برارنده این کتاب می‌باشد. این کتاب مهیج تنها روایت یا داستان واقعی خلقت را توسط تنها شخصی که در همان ابتدا وجود داشته است، یعنی خالق، بیان می‌کند!

روح‌القدس با استفاده از خادم خود موسی منشأ مرد، زن، ازدواج، خانه، گناه، قربانی، شهرها، داد و ستد، زراعت، موسیقی، پرستش، زبانها، و نژادها و امتهای دنیا را بیان می‌کند. همه اینها در یازده باب اول جای دارند.

سپس از باب ۱۲ الی ۵۰ شاهد پیدایش اسرائیل، «امت آزمایشی» خدا هستیم، که باید نمونه‌ای روحانی از تمام اقوام دنیا می‌شدند. زندگی ابراهیم پاتریارخ، اسحاق، یعقوب، و دوازده پسر او، به طور خاص یوسف محبوب و با ایمان، باعث بوجود آمدن میلیونها انسان شد، از کودکان گرفته تا الاهدانان عهد عتیق. برای اینکه بتوانیم شصت و پنج کتاب دیگر کتاب‌مقدس را به خوبی درک کنیم، لازم است درکی کامل از کتاب پیدایش به دست آوریم. همه آنها بر مبنای ادبیات زیبای این کتاب نگاشته شده‌اند.

۲. نویسنده

ما این تعلیم قدیمی یهودی و مسیحی را که پیدایش توسط مرد خدا و اعطا کننده شریعت یعنی موسی نوشته شده است، می‌پذیریم. از آنجایی که تمام وقایع کتاب پیدایش مربوط به سالهای قبل از زندگی موسی است، پس مسلم است که موسی با هدایت روح‌القدس از اسناد و نوشته‌های قدیمی و نیز شاید روایتهای شفاهی استفاده کرده است. برای اطلاعات بیشتر در مورد نویسنده به مقدمه *اسفار پنجگانه* مراجعه کنید.

۳. تاریخ نگارش

محافظه‌کارترین الاهدانان غالباً تاریخ نگارش خروج را ۱۴۴۵ قم می‌دانند. بنابراین احتمالاً پیدایش بین این تاریخ و مرگ موسی، حدود چهل سال بعد نوشته شده باشد. مسلماً همیشه این احتمال هم وجود دارد که این کتاب، که از اسفار پنجگانه است، پیش از خروج نوشته شده باشد، زیرا تاریخ تمام وقایع کتاب پیدایش پیش از واقعه بزرگ خروج است. برای جزئیات بیشتر به مقدمه اسفار پنجگانه مراجعه نمایید.

۴. پس‌زمینه و درونمایه

به جز آندسته از کسانی که در برابر کتاب مقدس، یهودیت و مسیحیت تعصب بسیاری دارند، تقریباً همه متفق‌القول هستند که پیدایش روایتی بسیار جذاب از زمانهای اولیه است و متن روایات آن، قسمتهایی همچون داستان یوسف از زیبایی خاصی برخوردار است.

اما پس‌زمینه این کتاب از کتب مقدس به طور خلاصه چه می‌تواند باشد؟

کسانی که شخصیت خدا را نفی می‌کنند، غالباً پیدایش را مجموعه‌ای از افسانه‌هایی می‌دانند که از افسانه‌های بین‌النهرینی اقتباس شده است که در آن عناصر تفکرات چندخدایی را برای تعلیم توحیدی عبرانی «حذف کرده‌اند.»

دیگران، البته نه همچون شک‌گرایان، پیدایش را مجموعه‌ای از افسانه‌ها و اسطوره‌ها می‌دانند که کمی هم ارزش تاریخی دارند.

اما برخی هم آن را تشریحی از پیدایش موجودات در طبیعت و فرهنگ می‌دانند (که واژه تخصصی آن سبب‌شناسی یا مبحث علت و معلول است). در عهد عتیق این سبب‌شناسی‌ها بسیار هستند، به طور خاص در کتاب آغازها (به عنوان مثال، ابتدای گناه، رنگین‌کمان، عبرانی‌ها و غیره) اما این به هیچ وجه توجیهی برای غیر تاریخی بودن توضیحات نیستند.

پیدایش تاریخ است. همچون تمام تاریخ، پیدایش تشریحی است. این کتاب، تاریخ الاهیاتی است، یا حقایقی که در چارچوب نقشه الاهی روایت شده است.

گرچه پیدایش اولین کتاب «تورات» است، مطالب شرعی آن بسیار اندک است. این کتاب «شریعتی» است که بنیادی برای کتاب خروج و سپس تثنیه و اعطای شریعت از سوی خدا و توسط موسی شکل می‌دهد. در حقیقت آن بنیاد تمام تاریخ کتاب مقدس را شکل می‌دهد، بله خود تاریخ.

دو مفهوم برکت و لعنت در کالبد پیدایش تنیده شده‌اند، و در حقیقت، در تمام کلام خدا. اطاعت برکت می‌آورد و ناطاعتی نقطه مقابل آن را.

لعنتها همیشه پیامد سقوط است، طوفان عالمگیر، اغتشاش زبانها در بابل.

برکات بزرگ و عده نجات‌دهنده است، نجات بقیت وفادار توسط طوفان، و انتخاب يك امت خاص، یعنی اسرائیل برای اینکه مجرای برای فیض خدا باشند.

اگر پیدایش يك تاریخ حقیقی است، چگونه موسی تمام این شجره‌نامه‌ها، گفتگوها، وقایع و تفسیر صحیح این وقایع را می‌دانسته است؟

پیش از هر چیز، باستان‌شناسی روایت پیدایش در بسیاری از قسمت‌ها، مخصوصاً پاتریارخها را تصدیق کرده است (نه اثبات بلکه تأیید کرده است).

برخی از لیبرال‌های قرن نوزدهم، همچون هارتمن بر این باور بودند که موسی نمی‌توانسته اسفار پنجگانه را نوشته باشد زیرا هنوز خط اختراع نشده بود! اما می‌دانیم که موسی می‌توانسته به هر يك از خطوط باستانی بنویسد زیرا او در مکتب مصر اینها را آموخته بود.

تردیدی نیست که موسی از روایاتی که از یوسف بجا مانده بود، از الواح، طومارها، و روایتهای شفاهی که توسط ابراهیم و اجدادش از بین‌النهرین به جا مانده بود استفاده کرده است. این چیزها شامل شجره‌نامه‌ها، قسمت‌های اصلی، که تحت عنوان «نسل آدم» شناخته شده است، بود.

هنوز اینها برای تحلیل ما کافی نیست. روح قدوس خدا، به موسی الهام بخشید تا منابع درست را انتخاب کند و بقیه را کنار بگذارد. احتمالاً جزئیات گفتگوها و دیگر چیزها را با الهام از خداوند تهیه کرده است.

مسئله بر سر ایمان است. اینکه آیا خدا قادر است چنین کاری را توسط خادم خود انجام دهد یا خیر. ایمانداران تمام نسلها از روزگار باستان تا امروز تأیید کرده‌اند که خدا حقیقت دارد.

باستان‌شناسی به ما کمک می‌کند تا فرهنگ پاتریارخها را بازسازی کنیم تا روایات کتاب‌مقدس را ملموس‌تر سازیم، اما تنها روح‌القدس می‌تواند حقیقت پیدایش را بر دلها و زندگی همه ما روشن سازد.

هنگامی که تفسیر کتاب‌مقدس ایمانداران را در مورد پیدایش می‌خوانید یا هر يك از کتاب‌های عهد عتیق باید به تنویر روح‌القدس متکی باشید تا از این تفسیر برکت یابید. يك تفسیر حقیقی، تفسیری است که نه يك ابزار مستقل، بلکه پیکانی است که به این عبارت اشاره می‌کند که «اینك خداوند چنین می‌گوید.»

طرح کلی

۱. دوران‌های اولیه زمین (باب‌های ۱-۱۱)
- الف. خلقت (باب‌های ۱ و ۲)
- ب. وسوسه و سقوط (باب ۳)
- پ. قائن و هابیل (باب ۴)

- ت. شیث و نسل او (باب ۵)
- ث. شیوع گناه و طوفان عالمگیر (باب ۶-۸)
- ج. نوح پس از طوفان (باب ۹)
- چ-۷. نسب‌نامه امته‌ها (باب ۱۰)
- ح. برج بابل (باب ۱۱)
۲. پاتریارخ‌های اسرائیل (باب‌های ۱۲-۵۰)
- الف. ابراهیم (۱:۱۲-۱۸:۲۵)
- الف-۱. دعوت ابراهیم (۱:۱۲-۹)
- الف-۲. سفر به مصر و بازگشت (۱:۱۲-۴:۱۳)
- الف-۳. تجربه لوط و ابیملک (۵:۱۳-۲۴:۱۴)
- الف-۴. وارث موعود ابراهیم (باب ۱۵)
- الف-۵. اسماعیل فرزند خواهش جسم (باب‌های ۱۶، ۱۷)
- الف-۶. سدوم و عموره (باب‌های ۱۸، ۱۹)
- الف-۷. ابراهیم و ابیملک (باب ۲۰)
- الف-۸. اسحاق فرزند وعده (باب ۲۱)
- الف-۹. قربانی اسحاق (باب ۲۲)
- الف-۱۰. آرامگاه خانوادگی (باب ۲۳)
- الف-۱۱. عروسی برای اسحاق (باب ۲۴)
- الف-۱۲. نسل ابراهیم (۱:۲۵-۱۸)
- ب. اسحاق (۱۹:۲۵-۳۵:۲۶)
- ب-۱. خانواده اسحاق (۱۹:۲۵-۳۴)
- ب-۲. اسحاق و ابیملک (باب ۲۶)
- پ. یعقوب (۱:۲۷-۴۳:۳۶)
- پ-۱. فریب عیسو توسط یعقوب (باب ۲۷)
- پ-۲. عزیمت یعقوب به حران (با ۲۸)
- پ-۳. یعقوب، همسر و فرزندان (باب ۲۹:۱-۳۰:۲۴)
- پ-۴. فریب لابان توسط یعقوب (۳۰:۲۵-۴۳)
- پ-۵. بازگشت یعقوب به کنعان (باب ۳۱)
- پ-۶. آشتی یعقوب با عیسو (باب ۳۲ و ۳۳)
- پ-۷. گناه در شکیم (باب ۳۴)

- پ-۸.. بازگشت به بیت‌ئیل (باب ۳۵)
- پ-۹. فرزندان عیسو، برادر یعقوب (باب ۳۶)
- ت. یوسف (۲۶:۵۰-۱:۳۷)
- ت-۱. یوسف به عنوان برده فروخته می‌شود (باب ۳۷)
- ت-۲. یهودا و تamar (باب ۳۸)
- ت-۳. آزمایش یوسف و پیروزی او (باب ۳۹)
- ت-۴. یوسف خواب ساقی و خباز را تعبیر می‌کند (باب ۴۰)
- ت-۵. یوسف خواب فرعون را تعبیر می‌کند (باب ۴۱)
- ت-۶. برادران یوسف در مصر (بابهای ۴۲-۴۴)
- ت-۷. یوسف هویت خود را بر برادرانش فاش می‌سازد (باب ۴۵)
- ت-۸. اتحاد یوسف با خانواده‌اش (باب ۴۶)
- ت-۹. خانواده یوسف در مصر (باب ۴۷)
- ت-۱۰. برکت یعقوب به پسران یوسف (باب ۴۸)
- ت-۱۱. نبوت یوسف برای پسرانش (باب ۴۹)
- ت-۱۲. مرگ یعقوب و یوسف در مصر (باب ۵۰)

تفسیر

دورانهای اولیه زمین (بابهای ۱-۱۱)

الف. خلقت (بابهای ۱ و ۲)

۱:۱ «در ابتدا خدا...» این سه کلمه از کتاب مقدس بنیاد ایمان (مسیحی) را شکل می‌دهد. اگر به این سه کلمه ایمان داشته باشید، به تمام آن چیزهایی که در کتاب مقدس می‌آید ایمان خواهید آورد. پیدایش تنها روایت معتبر درباره خلقت به شمار می‌آید، که برای مردم تمام دوره‌ها پر معنا بوده است. این ثبت الاهی وجود خدا را مسلم می‌شمارد تا اینکه به دنبال اثبات آن باشد. کتاب مقدس نامی خاص برای آنانی که حقیقت خدا را انکار می‌کنند برگزیده است. این نام /حَمَق است (مزمور ۱:۱۴ و ۱:۵۳). همانگونه که کتاب مقدس با خدا آغاز می‌شود، به همین صورت هم او باید در زندگی ما جایگاه اول را داشته باشد.

۲:۱ یکی از تفسیرهای محافظه‌کارانه گوناگون از روایت کتاب پیدایش از خلقت، دیدگاه بازسازی خلقت، می‌گوید که بین آیه ۱ و ۲ يك فاجعه بسیار عظیم اتفاق افتاده است، شاید سقوط شیطان (نگاه کنید به حزقیال ۲۸:۱۱-۱۹). این مسأله باعث شد خلقت اولیه و کامل خدا تهی و بایر شود. از آنجایی که خدا زمین

را بایر و تهی نیافریده بود (نگاه کنید به اشعیا ۴۵:۱۸)، تنها يك فاجعه می‌تواند وضعیت آشفته آیه ۲ را توجیه کند. طرفداران این نظریه خاطر نشان می‌سازند که کلمه‌ای که بود (hāyethā) ترجمه شده است، می‌تواند «شده بود» هم ترجمه شود. پس زمین «تهی و بایر شده بود.»

و روح خدا سطح آبها را فروگرفت. این عمل همه چیز را برای اعمال خلاق و بازسازی کننده بعدی آماده می‌ساخت. آیات بعدی شش روز خلق و بازسازی و آماده‌سازی زمین برای سکونت انسان را توصیف می‌کنند.

۵-۳:۱ در روز سوم خدا فرمان داد نور از تاریکی بدرخشد و چرخه شب و روز را برقرار کرد. این عمل نباید عمل استقرار خورشید، ماه، و ستارگان در روز چهارم بر شمرده شود. در ۲ قرن‌تیان ۶:۴ پولس رسول تشبیهی میان جدایی نور از تاریکی در ابتدای آفرینش و ایمان آوردن گناهکار به دست می‌دهد.

۸-۶:۱ پیش از روز دوم، به نظر می‌رسد که زمین کاملاً توسط لایه باریکی از آب احاطه شده بود، شاید به شکل يك بخار و مه سنگین. خدا در روز دوم این لایه را جدا کرد، قسمت از آن را بر روی زمین به آب تبدیل کرد و قسمتی دیگر را در آسمان به ابر، و لایه‌های اتمسفر را میان آنها قرار داد (افلاک یا گنبد). خدا فلك را آسمان نامید - یعنی، فضای وسیع بالایی زمین (نه کهکشانها، و نه آسمان سوم، جایکه خدا ساکن است). آیه ۲۰ روشن می‌سازد که آمان در اینجا جاییست که پرندگان در آن پرواز می‌کنند.

۱۳-۹:۱ و خدا کاری کرد که خشکی از میان آبهایی که سطح زمین را پوشانیده بودند ظاهر شود. پس زمین و دریاها پدید آمدند. همچنین خدا در روز سوم گیاهان و انواع درختان را از زمین رویانید. ۱۹-۱۴:۱ خداوند در روز چهارم خورشید، ماه و ستارگان را در آسمانها قرار داد تا بتابند و اسباب پیدایش تقویم را فراهم کنند.

۲۳-۲۰:۱ در روز پنجم آبها از ماهیان مملو شدند و زمین پرندگان و حشرات را به خود دید. مقصود از پرندگان در اینجا همان خفاشها و حشرات پرنده می‌باشد.

۲۴:۱، ۲۵ خدا در روز ششم، حیوانات و خزندگان را آفرید. قانون تولید مثل و ازدیاد در عبارت **موافق اجناس آنها** دیده می‌شود. اینها همه گونه‌های مختلف حیات جانوران است، اما میان این گونه‌ها پیوندی وجود ندارد.

۲۸-۲۶:۱ اوج کار خدا خلقت انسان به صورت و موافق و شبیه خودش بود. این بدان معنا است که انسان به عنوان نماینده خدا بر روی زمین قرار داده شد، و او در مواردی شبیه خدا است. همانگونه که خدا تثلیث است (پدر، پسر و روح‌القدس)، انسان نیز يك موجود سه جانبه است (روح، جان و جسم). انسان نیز همچون خدا شعور، طبیعت اخلاقی، قدرت ارتباط با دیگران، و طبیعت احساسی که فراتر از غریزه است دارد. در اینجا هیچ اشاره‌ای به شباهت فیزیکی نشده است. انسان برخلاف حیوانات، يك پرستنده، يك موجود با تواناییهای ارتباطی بالا، و يك خالق است.

در آیه ۲۶ حتی می‌توان نمونه‌ای از تثلیث را مشاهده کرد: و خدا (الوهیم، جمع) گفت (فعل مفرد در زبان عبری): «آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم (جمع)...»

کتاب مقدس منشأ جنیست را عمل خلاقانه خدا می‌داند. نظریه تکامل هرگز نتوانسته شرح دهد که منشأ جنیست کجا بوده است. به انسان فرمان داده شده که بارور و کثیر شود.

خدا به انسان این اقتدار را بخشید که بر خلقت حکومت نماید - تا از آن استفاده نماید و نه سوءاستفاده. بحران امروزی بر روی زمین به خاطر طمع، خودخواهی، و بی‌توجهی انسان است.

۲۹:۱، ۳۰ از آیات پیدایست که حیوانات و انسانها در ابتدا گیاهخوار بودند. اما پس از طوفان اوضاع تغییر کرد (نگاه کنید به ۷-۱:۹)

آیا شش روز خلقتی که در اینجا از آن سخن به میان آمده ۲۴ ساعت معمولی بوده‌اند، یا اینکه در اینجا از دوره‌های زمین‌شناختی صحبت می‌کند؟ و یا آیا این روزها «رؤیایی مهیج» بودند که در آن واقعه خلقت بر موسی آشکار شده است؟ هیچ دلیل و مدرک علمی تا کنون نتوانسته ثابت کند که این روزها روزهای خورشیدی نبوده‌اند. عبارت «و شام بود و صبح بود» از ۲۴ ساعت عادی شبانه روز سخن می‌گوید. در هر قسمت دیگر از کتاب مقدس این عبارت برای اشاره به شب و روز به کار رفته است. آدم از روز هفتم زندگی خود را آغاز کرد و در و در سال ۹۳۰ درگذشت، پس روز هفتم نمی‌تواند یک عصر زمین‌شناختی بوده باشد. در عهد عتیق هر جا که واژه «روز» با عدد به کار رفته است (به عنوان مثال «روز اول»)، مقصود روز واقعی است. هنگامی که خدا به اسرئیل فرمان داد در روز سبت استراحت کنند، او به این حقیقت که او پس از شش روز، در روز هفتم استراحت کرده است، استناد کرد (خروج ۲۰:۸-۱۱). برای اینکه تفسیری خوب ارائه دهیم لازم است مفهوم رایج واژه روز را مد نظر قرار دهیم.

با اینحال، مشکل در اینجا است که یک روز شمسی تا روز چهارم هنوز بوجود نیامده بود (آیات ۱۴ - ۱۹).

تا جایی که در کتاب مقدس می‌خوانیم، خلقت آسمانها و زمین تاریخی ندارد. خلقت انسان هم تاریخی ندارد. اما با اینحال، شجره‌نامه‌هایی در آن وجود دارد، حتی با فرض بر اینکه میان این شجره‌نامه‌ها فاصله‌های زمانی بلند مدتی هم وجود داشته باشد، محال است که طبق نظر طرفداران فرضیه تکامل، انسان میلیونها سال بر روی زمین بوده باشد.

از یوحنا ۱:۱، ۱۴، کولسیان ۱:۱۶، و عبرانیان ۲:۱ می‌آموزیم که عیسی یک عامل فعال در عمل خلقت بوده است. به خاطر عجایب پایان‌ناپذیر خلقت او، او شایسته پرستش ابدی است.

۳۱:۱ خدا پس از پایان شش روز خلقت به تمام چیزهایی که آفریده بود نگاه کرد، و به راستی که بسیار عالی بودند.

۳-۱:۲ خدا پس از خلقت خلاق خود در روز هفتم آرامی گرفت. البته این استراحت از روی خستگی نیست بلکه استراحت و آرامی برای کاری که به خوبی انجام شده است. گرچه خدا در این زمان نگفت که سبت نگاه داشته شود، اما اصل استراحت در روز هفتم را به ما آموخت.

۶-۴:۲ نام خداوند خدا (یهوه الوهیم) برای اولین بار در آیه ۴ ذکر می‌شود، اما پس از خلقت انسان (۱:۲۷). خدا به عنوان الوهیم، خالق است. او به عنوان یهوه در یک ارتباط عهده با انسان قرار دارد. برخی از منتقدان کتاب مقدس که این موضوع را نادیده می‌گیرند، چنین نتیجه گرفته‌اند علت تغییر نامهای خدا در این آیات این بوده که نویسنده تغییر کرده است.

عبارت این است پیدایش (آیه ۴) اشاره‌ایست به آغازها در باب ۱. آیه ۵، «و هیچ نهال صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز نرویده بود، زیرا خداوند خدا باران بر زمین نبارانیده بود و آدمی نبود که کار زمین را بکند،» وضعیت زمین در ۱:۱۰ را توصیف می‌کند، هنگامی که نوز زمین خشک بود و، اما گیاهان رویدند. زمین از مه سیراب می‌شد و نه باران.

۷:۲ روایت کامل‌تر خلقت انسان اکنون توصیف می‌شود. خدا بدن او را از خاک زمین بسرشت، اما انسان تنها با دم خدا نفس زنده شد. آدم («سرخ» یا «زمین») پس از اینکه از خاک سرخ زمین سرشته شد آدم نامیده شد.

۱۴-۸:۲ باغی که در عرن غرس نمود به طرف شرق بود، به عنوان مثال شرق فلسطین بود، نقطه‌ای برای جهات چهارگانه در کتاب مقدس. این باغ در منطقه بین‌النهرین، در نزدیکی رودخانه‌های حدقل و فرات واقع شده بود. درخت معرفت نیک و بد و سلیه‌ای برای اطاعت انسان فراهم آورد. تنها دلیل برای اینکه نباید از آن درخت نمی‌خوردند این بود که خدا گفته بود. این میوه، به اشکال گوناگون تا به امروز هم وجود دارد.

۲۳-۱۵:۲ مجازات تخطی از فرمان الاهی مرگ بود (آیه ۱۷) - مرگ روحانی ناگهانی و مرگ جسمی تدریجی. آدم به هنگام نامگذاری حیوانات و پرندگان متوجه شد که آنها نر و ماده هستند. هر یک جفتی برای خود داشت که شبیه خودش بود، اما با اینحال متفاوت. این مسأله آدم را برای معاونی موافق او آماده ساخت. عروس او از یکی از دنده‌هایش بوجود آمد، که از پهلوی راست او گرفته شده بود. به همین شکل هم، هنگامی که عیسی رنج بسیاری را متحمل می‌شد، از پهلویش عروس او امنیت یافت. زن نه از سر او گرفته شد تا بر او غالب باشد، و نه از پایش گرفته شد تا مغلوب او باشد، بلکه از پهلوی او که زیر بازویش قرار دارد تا حفاظت شود، و نزدیک قلب او تا محبت شود.

پیش از اینکه گناه وارد جهان شود خدا این برتری را به مرد عطا کرد. پولس بر اساس ترتیب خلقت برای این موضوع استدلال می‌آورد (ابتدا مرد خلق شد) و هدف از خلقت (زن برای مرد آفریده شد) (۱ قرن‌تیاں ۸:۱۱، ۹). همچنین گرچه این حوا بود که ابتدا گناه کرد، اما توسط آدم، سر، است که گناه وارد جهان شد. او سر بود پس مسئولیت گناه بر گردن او نهاده شد.

آیه ۱۹ از زمان فعل، که ماضی بعید است روشن است: «خداوند خدا هر حیوان صحرا را..... سرشت،» (زمان فعل در متن اصلی ماضی بعید است) پیش از اینکه مرد را خلق کند.

۲۴:۲ خدا در آیه ۲۴ ازدواج تک‌همسری را بنیاد نهاد. همچون تمام رسوم الاهی، ازدواج هم برای مرد بنیاد نهاده شد و نباید به ناپاکی کشیده شود. پیوند ازدواج بیانگر ارتباطی است که اکنون میان مسیح و کلیسا وجود دارد. (افسس ۵:۲۲-۳۲)

۲۵:۲ گرچه آدو و حوا در باغ عدن بدن لباس و یا پوشش زندگی می‌کردند، اما خجالت نمی‌کشیدند.

ب. وسوسه و سقوط (باب ۳)

۱:۳-۶ ماری که بر حوا ظاهر شد، بعدها مشخص شد که شخصی نیست جزد خود شیطان (نگاه کنید به مکاشفه ۹:۱۲). آنهایی که در پی این هستند که کتاب مقدس را تبدیل به افسانه کنند، بر این باورند که واقعه سقوط انسان تمثیلی است و به حقیقی. آنها سخن گفتن مار را دلیلی برای اثبات آن بر می‌شمردند. آیا داستان فریب حوا توسط مار را می‌توان داستانی حقیقی برشمرد؟ پولس رسول چنین تعلیم می‌دهد (۲ قرنتیان ۱۱:۳). یوحنا رسول هم چنین تعلیم می‌دهد (مکاشفه ۹:۱۲: ۲۰:۲). و در کتاب مقدس این تنها جایی نیست که يك حیوان حرف می‌زند. خدا کاری کرد که خر بلعام حرف بزند تا مانع از دیوانگی نبی شود (اعداد ۲۲)، و پطرس رسول این موضوع را حقیقی برمی‌شمارد (۲ پطرس ۱۶:۲). این سه رسول با الهام از روح القدس نوشتند. پس نپذیرفتن واقعه سقوط در کتاب مقدس به منزله نپذیرفتن الهامی بودن کلام است. اینها در کتاب مقدس تمثیل هستند، اما این یکی از آنها نیست.

به جریانی که نژاد بشر را در گناه فرو برد توجه نمایید. ابتدا شیطان تردید نیبیت به کلام خدا ایجاد کرد: «آیا خدا حقیقتاً گفته است؟» او اینگونه وانمود کرد که آیا خدا واقعاً آدم و حوا را از خوردن همه درختان منع کرده است. سپس حوا گفت آنها نباید «از میوه درختی که در وسط باغ است» بخورد و یا آن را لمس کند. اما خدا درباره لمس کردن درخت چیزی نگفته بود. سپس شیطان صراحتاً مخالف آن چیزی را که خدا درباره حتمی بودن مجازات ابدی برای نامطیعان گفته بود بیان کرد. خدا طوری وانمود کرد که خدا می‌خواهد آدم و حوا از آن چیزی که برایشان مفید است بی‌نصیب بمانند. حوا به این وسوسه سه جانبه تن داد: شهوت جسم (برای خوراک نیکو)، شهوت چشم (خوشنما)، غرور زندگانی (دلپذیر دانش‌افزا). حوا خودسرانه و بدون مشورت با آدم، که سر او بود، عمل کرد. او به جایی اینک حق آدم را بگیرد باید با او مشورت می‌کرد. در عبارت «از میوه‌اش گرفته بخورد» جواب مرض، رنج، ترس، حس گناه، و مرگ که به نسل انسان راه یافته است پیدا می‌شود. شخصی گفته است، «خرابی‌های زمین و میلیونها میلیون قبر، گواهی است بر این حقیقت که خدا حق است و شیطان دروغگو است.» حوا فریب خورد (۱ تیموتائوس ۲:۱۴)، اما آدم با اراده خود عصیان عمده بر علیه خدا این میوه را خورد.

دنیاي انسانگرای ما همچنان دروغ شیطان را ادامه می‌دهد، «مانند خدا خواهید شد.»

۳:۷-۱۳ اولین پیامد گناه احساس شرمندگی و ترس بود. پوششهای برگ انجیر اولین تلاش انسان بود برای نجات خویش توسط اعمال نیکو. هنگامی که خدا گناهکاران را برای گناهشان بازخواست می‌کند، آنها بهانه می‌آورند. آدم گفت: «این زنی که قرین من ساختم، وی از میوه رخت داد که من خوردم.» گویی که خدا را سرزنش می‌کند (نگاه کنید به امثال ۳:۱۹). حوا گفت: «مار» (آیه ۱۳).

خدا با محبت و رحمت خود به دنبال مخلوقات سقوط کرده خود بود و پرسید: «کجا هستی؟» این سؤال دو چیز را ثابت می‌کرد - انسان گم شده بود و خدا به دنبال او بود. این سؤال گناه انسان و فیض خدا را ثابت کرد. خدا برای نجات اقدام می‌کند، که این اشاره‌ایست به همان چیزی که شیطان درباره آن در دل حوا تردید ایجاد کرد - محبت او.

۳:۱۴ خداوند خدا مار را لعنت کرد و او را تنزل درجه داد و محکومش کرد به شکست و رسوایی. این حقیقت که مار از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون‌تر است حاکی از آن است که در اینجا مارها پیش از هر چیزی مد نظر هستند.

۳:۱۵ اما آیه ۱۵ خطاب به خود شریر است. این آیه به عنوان «انجیل اولیه» شناخته شده است. این آیه خصومت دائمی میان شیطان و زن (نماینده تمام انسانها)، و ذریت شیطان (و عوامل او) و ذریت او (مسیح) را پیشبینی می‌کند. ذریت زن سر شیطان را خواهد کوبید، یک زخم کشنده که شکست کامل را رقم می‌زند. این زخم در جلجتا کار خود را کرد، هنگامی که نجات‌دهنده برای همیشه بر شریر غلبه کرد. در مقابل، شیطان پاشنه مسیح را خواهد کوبید. مقصود از پاشنه در اینجا رنج و حتی مرگ جسمی است، اما نه شکست نهایی. پس مسیح بر روی صلیب رنج کشید، و حتی مرد، اما از مردگان برخاست، بر گناه غلبه کرد، بر جهنم، و بر شیطان. این حقیقت که او ذریت زن نامیده شده است احتمالاً اشاره‌ایست به تولد از باکره او. به محبت خدا در این آیات توجه نمایید، او پیش از اینکه در آیه بعدی محکوم کند، ظهور مسیح را وعده می‌دهد.

۳:۱۶-۱۹ گناه عواقب اجتناب‌ناپذیری داشت. زن محکوم شد که با درد بچه به دنیا بیاورد. او باید از شوهر خود متابعت می‌کرد. مرد محکوم شد تا از زمینی که با خار و خس لعنت شده است روزی خود را بدست آورد. و این به منزله زحمت و عرق برای او بود. سپس در پایان زندگی او به خاک باز می‌گشت. در اینجا باید توجه کرد که کار به خودی خود لعنت نیست؛ بلکه بیشتر یک برکت است. غم، رنج، ناکامی، مشقت، و خستگی است که همراه با کار بر انسان عارض می‌شود و اینها لعنت هستند.

۳:۲۰، ۲۱ آدم همسر خود را حوا، مادر همه زندگان، نماید و با این کار ایمان خود را نشان داد، چرا که تا آن لحظه نوزادی متولد نشده بود. خدا رختهای پوستی را با مرگ یک حیوان برای آنها بساخت. این عمل خود تصویری است از ردای عدالت که توسط ریخته شدن خون بره خدا برای گناهکاران مهیا شده‌است، و بر اساس ایمان برای ما آماده شده‌است.

۳:۲۲-۲۴ در این دروغ شیطان که حوا با خوردن آن میوه شبیه خدا می‌شود رشته‌های باریکی از حقیقت نیز بود (آیه ۵). اما آدم و حوا دشوارترین راه را برای تمیز نیک و بد انتخاب کردند. اگر آنها از درخت حیات

خورده بودند، تا ابد در بدنهایی که در معرض بیماری، فساد، و ناتوانی بود زندگی می‌کردند. کروبین مخلوقات الاهی بودند که وظیفه‌شان «حفاظت از قدوسیت خدا در برابر غرور انسان سقوط کرده بود.» آدم و حوا باید تصمیم می‌گرفتند که آیا خدا دروغ گفته است یا شیطان. تصمیم آنها نشان می‌داد که خدا دروغ می‌گوید. «بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است.» از این رو نامهای آنان در طومار افتخار عبرانیان باب ۱۱ یافت نمی‌شود.

محیط ایده‌آل عدن مانع از ورود گناه نشد. يك محیط ایده‌آل مشکل گناه بشر را حل نمی‌کند.

پ. قائن و هابیل (باب ۴)

۱:۴ آدم زن خود حوا را بشناخت، یعنی اینکه با او رابطه جنسی برقرار کرد. هنگامی که قائن متولد شد، او اعتراف کرد که این تولد تنها به مدد خداوند صورت گرفت. او از این سبب طفل خود را قائن (تحصیل) نام نهاد، که گمان می‌کرد ذریت موعود را به دنیا آورده است.

۶-۲:۴ مرور ایام در آیه سه قسمت اول، حاکی از آن است که در این مدت جمعیت جهان اندکی افزایش یافت. باید زمانی گذشته باشد تا قائن و هابیل آموخته باشند که تنها بر اساس خون يك قربانی می‌توانند به خدا نزدیک شوند. قائن این مکاشفه را نپذیرفت و سعی کرد با تقدیم محصول زمین خود به خدا نزدیک شود. هابیل به فرمان الاهی ایمان آورد و حیوانی تقدیم کرد، و با این کار ایمان و پارسایی خود در نزد خدا را نشان داد (عبرانیان ۴:۱۱). او نخست‌زادگان گله خود را نزد خداوند آورد، و با این کار اعلام کرد که خدا شایسته بهترین‌ها است. هدیه هابیل اشاره‌ای بود به مرگ نیابتی بره خدا، که گناه جهان را بر می‌داشت.

۷:۴ خشم برخاسته از حسادت قائن باعث اولین قتل شد، و از این رو خدا با محبت به او هشدار داد. می‌توان از آیه ۷ چندین برداشت نمود:

۱. «اگر نیکویی می‌کردی (با توبه)، می‌توانستی با آزادی از خشم و گناه به بالا نگاه کنی. اگر نیکویی نکردی (با تدام خشم نسبت به هابیل)، گناه بر تو در کمین است، تا تو را نابود کند. اشتیاق تو را دارد (هابیل) [به عنوان مثال، او برتری تو را می‌پذیرفت] و تو بر وی مسلط می‌شدی (اگر نیکویی می‌کردی).»

۲. «اگر نیکویی می‌کردی (یا همانگونه که ترجمه هفتاد می‌گوید «اگر درست قربانی می‌کردی») آیا پذیرفته نمی‌شدی؟» نیکویی در اینجا اشاره‌ایست به قربانی. هابیل خود را با يك قربانی مقبول پوشانید و بدینسان نیکویی کرد. قائن با تقدیم کردن هدیه‌ای که خونی برای ریخته شدن نداشت کار بدی کرد، و تمام رفتارهای بعدی او عواقب اجتناب‌ناپذیر پرستش اشتباه بود.

۳. ترجمه RSV چنین است، «اگر درست عمل می‌کردی، آیا مقبول نمی‌شدی؟ اما چون نیکویی نکردی، گناه در کمین توست و می‌خواهد بر تو مسلط شود؛ ولی تو باید بر آن چیره شوی!»

۴. اف. دبلیو. گرانت در اثر خود تحت عنوان کتاب مقدس شماره‌ای می‌گوید، «اگر نیکویی نکنی، یک قربانی گناه در راه است.» به عبارتی دیگر، اگر می‌خواهست، تدبیری در این خصوص اندیشیده شده است.

۸:۴-۱۲ دیري نپايد که دیدگان پر از خشم و کینه قائل تبدیل به يك عمل شرارت‌آمیز شد، یعنی قتل برادر خود. گرچه هابیل مرده است، او هنوز هم بر ما شهادت می‌دهد که حیات ایمان، حیاتی است که ارزش دارد (عبرانیان ۱۱:۴) هنگامی که سؤال پر از محبت خدا با روحیه‌ای ناتوبه‌کار و گستاخ پاسخ داده شد، او داور قائل را اعلام کرد - او دیگر قادر نخواهد بود از زمین روزی خود را بدست آورد، و همچون يك آواره در بیابان سرگردان خواهد بود.

۱۳:۴-۱۶ شکایت و ناله قائل حاکی از پشیمانی از عواقب گناه است و نه احساس گناه. اما با این وصاف خداوند نشان حفاظتی به قائل داد تا برای کسانی که او را بکشند لعنت باشد و با این کار تا حدی از ترسهای او از زندگی کاست. قائل از حضور خداوند بیرون رفت، غم‌انگیزترین عزیمت.

۱۷:۴-۲۴ قائل یا با خواهر خود ازدواج کرده است و یا با دیگر خویشاوندان خود. همانگونه که گفتیم، پیدایش ۳:۴ حاکی از آن است که زمانی برای ازدیاد جمعیت بوده است، و پیدایش ۴:۵ بیان می‌کند که آدم پسران و دخترانی داشته است. ازدواج با خویشاوندان نزدیک نه منع شده بود و نه از نظر جنتیک خطرناک بود. آیه ۱۷-۲۴ فهرست اولاد قائل را ذکر می‌کند و نیز مجموعه‌ای از اولین‌ها: اولین شهر، که نامش خنوخ بود؛ اولین مورد چند همسری، ابتدای زراعت توسط حیوانات؛ ابتدای هنر موسیقی و فلزکاری؛ اولین سرود، در مورد خشونت و خونریزی. لمک در این سرود برای همسران خود شرح می‌دهد که برای دفاع از خود مردی را کشته است، اما از آنجایی که این قتل مانند قتل هابیل توسط قائل عمدی نبود، لمک بیشتر از قائل از انتقام در امان بود.

۲۵:۴، ۲۶ در این آیات با کمکی چشمگیر از سوی خدا نسل الاهی شیت وارد صحنه می‌شود. توسط این نسل بود که سرانجام مسیح متولد شد. هنگامی که خنوخ (که به معنای «شکننده» و «فانی» است) متولد شد، انسانها نام خداوند (یهوه) را به زبان آوردند، و یا شاید بتوان گفت برای اولین بار در پرستشهای جمعی نام یهوه به زبان آورده شد.

ت. شیت و نسل او (باب ۵)

باب پنج «طنین ناقوس مرگ» نامیده شده است، زیرا به خاطر تکرار مداوم عبارت «و او بمرد». این باب نسل مسیح را از آدم تا پسر نوح، سام ثبت می‌کند (مقایسه کنید با لوقا ۳:۳۶-۳۸).

۱:۵-۱۷ آدم به صورت خدا آفریده شد. شیت به شباهت آدم آفریده شد. در این میان، واقعه سقوط رخ داد و به خاطر گناه چهره خدا در انسان تیره و تار گردید. آیه ۵ تحقق فیزیکی آنچه است که خدا در ۱۷:۲ پیشگویی کرده بود؛ تحقق روحانی این واقعه در همان زمانی که آدم گناه کرد رخ داد.

۱۸:۵-۲۴ خونخ و لمکي که در اینجا ذکر شده‌اند همان خونخ و لمک باب چهار نیستند. خونخ در آیه ۱۸ هفتمین پیر آدم است (یهودا ۱۴)، و نه پسر سوم. خونخ با ایمان خود ۳۰۰ سال با خدا راه می‌رفت و خدا را خشنود ساخت (عبرانیان ۱۱:۵). به نظر می‌رسد که تولد پسر او تأثیر روحانی و مقدسی بر زندگی او داشته است (آیه ۲۲ الف). خوب است که آغاز شخص خوب باشد، اما بهتر است که تا به آخر همانگونه با اشتیاق ادامه دهد. واژه راه رفتن در اینجا حاکی از رابطه‌ای مستحکم، و متداوم است و نه يك آشنایی هر پراکنده. راه رفتن با خدا کار همیشگی زندگی است، و نه کاری لحظه‌ای. خونخ پیش از طوفان به آسمان برده شد درست همانگونه که کلیسا پیش از ظهور مصیبت عظیم به آسمان برده می‌شود (۱ تسالونیکیان ۴:۱۳-۱۸؛ مکاشفه ۱۰:۳).

۲۵:۲-۳۲ متوشالچ بیشتر از تمام انسانها زندگی کرد (نهصد و شست و نه سال). همانگونه که ویلیام می‌گوید، نام متوشالچ به معنای «فرستاده خواهد شد» است، و این شاید يك نبوت باشد، زیرا طوفان در زمان مرگ او به وقوع پیوست. شاید پیشگویی لمک هنگامی که نام نوح را بر پسر خود نهاد نگاهی بود به آینده، به زمانی که توسط پسر نوح، خداوند عیسی مسیح آرامش و تسلی وارد جهان می‌شود. نام نوح به معنای «آرامش» است. با گذشت سالها عمر انسانها هم کمتر شد. مز مور ۹۰:۱۰ هفتد سال را عمر معمول می‌داند.

ث. شیوع گناه و طوفان عالمگیر (باب ۶-۸)

۱:۶، ۲ دو تفسیر عمده از آیه ۲ وجود ارد. یکی اینکه پسران خدا فرشتگانی بودند که قلمرو آسمانی خود را ترک کردند (یهودا ۶) و با زناني بر روي زمین ازدواج کردند، که يك نوع آشفتگی جنسی ایجاد کردند و این امر در نظر خدا ناپسند بود. کسانی که طرفدار این نظریه هستند خاطر نشان می‌سازند که عبارت «پسران خدا» در ایوب ۱:۶ و ۱:۲ کسانی هستند که به حضور خدا دسترسی داشتند. «پسران خدا» با مفهوم فرشتگان يك اصطلاح سامی است. یهودا ۶ و ۷ بیانگر این مطلب است که فرشتگانی که جایگاه خود را ترک می‌کردند متهم به اعمال زننده جنسی بودند. به عبارات «صدوم و عموره» در ابتدای آیه ۷، که بلافاصله پس از عبارت فرشتگان سقوط کرده می‌آید توجه نمایید.

بزرگترین ایراد این دیدگاه این است که تا آنجا که می‌دانیم فرشتگان توسط رابطه جنسی تولید مثل نمی‌کنند. متی ۲۲:۳۰ بیانگر این تعلیم عیسی است که فرشتگان ازدواج نمی‌کنند. با اینحال آنچه که واقعاً این آیه می‌گوید این است که فرشتگان در آسمان نه ازدواج می‌کنند و نه به همسری کسی در می‌آیند. فرشتگان به شکل انسان بر ابراهیم ظاهر شدند، (پیدایش ۱۸:۱-۵)، و از متن کلام چنین بر می‌آید که کسانی که به صدوم رفتند بدن و احساسات انسانی داشتند.

دیدگاه دیگر این است که پسران خدا فرزندان با ایمان شیب بودند، و دختران انسانها نسل شرور قائل بودند. این استدلال چنین است: آیات قبل در مورد فرزندان قائل (باب ۴) و فرزندان شیب (باب ۵) صحبت می‌کند. پیدایش ۶:۱-۴ توصیفی است از ازدواج با اقوام گوناگون این دو نسل. واژه فرشته در متن یافت نمی‌شود. آیه ۳ و ۵ از شرارت انسان سخن می‌گوید. اگر این فرشتگان بودند که گناه کردند، پس چرا نسل

انسان باید از بین می‌رفت؟ مردان با ایمان «پسران خدا» نامیده شده‌اند، گرچه دقیقاً همان واژه‌های عبری پیدایش ۲:۶ نیستند (نگاه کنید به تثنیه ۱:۱۴؛ مزمور ۶:۸۲؛ هوشع ۱:۱۰، متی ۹:۵).

این دیدگاه هم ایرادهای گوناگونی دارد. چرا تمام پسان شیث با ایمان بودند و تمام دختران نسل قائن همه شرور بودند؟ همچنین، هیچ اشاره‌ای نشده است که نسل شیث در ایمان مانده باشند. اگر آنها چنین کرده‌اند، پس چرا باید نابود شوند؟ همچنین، چرا حاصل وصلت این مردان نیکوکار و این زنان شرور انسانهای غول‌پیکر است؟

۳:۶ خداوند گفت که روح من همیشه در انسان داوری نخواهد کرد، اما پیش از آنکه داوری توسط طوفان به‌وقوع بپیوندد صد و بیست سال فرصت داده شد. خدا صبور است، البته نه اینکه هیچکس را هلاک نکند، بلکه صبر او هم حدی هم دارد. پطرس به ما می‌گوید که مسیح بود که توسط روح‌القدس و توسط نوح بشارت می‌داد (۱ پطرس ۳:۱۸-۲۰؛ ۲ پطرس ۲:۵). آنها پیغام او را نپذیرفتند پس اکنون در بند هستند.

۴:۶-۵ آنگر (Unger) در مورد تنومندها (عبری، «سقوط کرده‌ها») چنین می‌گوید:

بسیاری تنومندان را نیمه‌خدایان می‌دانند، فرزندان غیرمعمولی «دختران انسان»، (زنان فانی) در اثر وصلت با «پسران خدا» (فرشتگان). این کاملاً یک پیوند غیرطبیعی است، و تخطی از نظامی است که خدا در مخلوقات قرار داده است، چنان نابهنجاری غیرمنتظره‌ای بوجود آورد که لازم بود داوری عالمگیر توسط طوفان به وقوع بپیوندد.

۶:۶، ۷ اندوه خداوند حاکی از تغییر تصمیم او نیست، اگرچه برای انسان چنین می‌رسد. بلکه، نشان از تغییر دیدگاه خدا نسبت به تغییر رفتار برخی از انسانها است. زیرا او قدوس است؛ و باید در برابر گناه عکس‌العمل نشان دهد.

۸:۶-۲۲ نوح در نظر خداوند التفات یافت و خداوند او را آگاه ساخت تا کشتی‌ای بسازد. اندازه‌های کشتی به ذراع (هر ذراع = ۱۸ اینچ) است. پس کشتی ۴۵۰ فوت طول (۲۹۲/۵ متر) داشت، و عرض آن ۷۵ فوت (۴۸/۸۰ متر) بود و ارتفاع آن هم ۴۵ فوت (۲۵/۲۹) بود. این کشتی سه عرشه داشت. پنجره در آیه ۱۶ در واقع «نورگیر» بود، احتمالاً دریچه‌ای برای نور که در امتداد طول کشتی قرار داشت.

نوح محض فیض نجات یافت، که در واقع عمل حاکمیت الاهی بود. او در تمام آنچه را که خدا فرمان داده بود را انجام داد (آیه ۲۲)، عملی مبتنی بر مسئولیت انسانی. نوح کشتی‌ای بساخت تا خانواده خود را نجات دهد، اما خدا بود که در را پشت سر او می‌بست. حاکمیت خدا و مسئولیت انسان هر یک منحصر به خود نیست، بلکه مکمل یکدیگرند.

نوح (آیه ۹) و خنوخ (۲۲:۵) تنها کسانی هستند که کتاب مقدس درباره آنها می‌گوید که با خدا راه رفتند. اگر نوح نمادی از کلیسا باشد که به آسمان ربوده می‌شود، نوح نمادی است از بقیت وفادار یهود که در دوره مصیبت عظم حفظ خواهند شد تا در سلطنت هزار ساله بر روی زمین زندگی کنند.

آیه ۱۸ اولین جایی است که در کتاب مقدس نام عهد ذکر می‌شود. اسکافیلد (Scofield) شش نوع عهد را ذکر می‌کند عهد عدنی (پیدایش ۲:۱۶)، عهد آدم (پیدایش ۳:۱۵)؛ عهد نوح (پیدایش ۹:۱۶)؛ عهد ابراهیم (پیدایش ۱۲:۲)؛ عهد موسی (خروج ۵:۱۹)؛ عهد فلسطینی (تثنیه ۳۰:۳)؛ عهد داویدی (۲ سموئیل ۷:۱۶)؛ و عهد جدید (عبرانیان ۸:۸). این هشت عهد به اضافه عهد سلیمان در مقاله‌ای که در اینجا ملاحظه خواهید کرد شرح داده شده‌اند. لازم است که بگوییم موضوع پیچیده‌ای همچون عد توسط مکاتب و الاهیات‌های مختلف تفسیر شده است. نظرات ذیل همه از عمده عقاید دورانگراها و پیش‌هزاره‌گراها هستند.

عهدهای عمده کتاب مقدس

عهد عدنی (پیدایش ۱:۲۸-۳۰؛ ۲:۱۶؛ ۱۷)

عهد عدنی از انسانی که هنوز گناه نکرده بود می‌خواست کثیر شود، زمین را پر سازد، و بر آن حکومت کند. به او قدرت بر تمام حیوانات داده شد. او باید در باغ کشت و زرع می‌کرد و از محصولات آن می‌خورد به جز میوه درخت معرفت نیک و بد. ناطاعتی از این فرمان مرگ را به همراه خواهد داشت.

عهد آدم (پیدایش ۳:۱۴-۱۹)

پس از سقوط آدم خدا مار را لعنت کرد و دشمنی میان مار و زن، و میان شیطان و مسیح را پیشبینی کرد. شیطان بر مسح رنج می‌رساند، اما مسیح شیطان را نابود می‌کرد. زن به هنگام زاییدن درد می‌کشید و در تسلط مرد خواهد بود. زمین لعنت شد. مرد باید با خار و خس زمین دست و پنجه نرم کند و در آن کشت و زرع کند. کار او عرق و خستگی به همراه داشت، و سرانجام به خاک بازگشت، از همان جایی که آمده بود.

عهد نوح (پیدایش ۸:۲۰-۹:۲۷)

خدا به نوح و عده داد که دیگر زمین را لعنت نکند و آن را با طوفان غرق نسازد. و رنگین‌کمان را ظاهر ساخت تا نشان و تضمینی باشد بر این عهد. اما این عهد همچنین برقراری حکومت انسانی را نیز به همراه داشت، که این قدرت را داشت که در ملاء عام مجازات کند. خدا تداوم دوران‌ها و فصول را تضمین نمود، انسان را هدایت کرد تا زمین را دوباره از جمعیت پر سازد، و تسلط او را بر مخلوقات پست‌تر دوباره تأیید کرد. انسان اکنون می‌توانست گوشت را نیز بر غذاهای خود که قبلاً فقط سبزیجات بود اضافه کند. خدا از فرزندان نوح، پسر حام، کنعان را لعنت کرد، تا سام و یافث را خدمت کند. او بر سام نظر لطف داشت، که ما می‌دانیم که او در شجره نامه مسیح بود. نسل یافث وسعت یافت و در خیمه‌های سام ساکن شدند.

عهد ابراهیم (پیدایش ۱۲:۱-۱۳؛ ۱۴-۱۷؛ ۱۵:۱-۸؛ ۱۷:۱-۸)

عهد ابراهیم بلاشرط بود. خدا تنها خود را در «تنوری مشتعل و چراغی مشتعل» ظاهر ساخت و از میان حیوانات قربانی شده در پیدایش ۱۲:۱۵-۲۱ عبور نمود. این بسیار مهم است. هنگامی که دو نفر عهدی می‌بستند، آنها در کنار هم میان دو قسمت قدم می‌زدند تا نشان دهند که شرایط عهد را بجا خواهند آورد

(عبرانی). خدا برای ابراهیم هیچ شرطی نگذاشت؛ از این رو موادی که در عهد ذکر شد تحقق می‌یافت و مهم نبود که فرزندان ابراهیم چقدر وفادار می‌ماندند.

کسانی که برای قوم خدا در زمانهای قدیم آینده‌ای نمی‌بینند غالباً سعی دارند این عهد را شرطی بنامایانند، حداقل در مورد سرزمین. اما تمام برکات را از آن کلیسا می‌دانند، و هیچ برکتی برای اسرائیل قایل نمی‌شوند. این عهد وعده‌های ذیل به ابراهیم و فرزندان را او شامل می‌شود: امتی عظیم (اسرائیل)؛ برکت شخصی به ابراهیم، نامی معروف؛ منبع برکت برای دیگران بودن (۲:۱۲)؛ لطف الهی برای دوستانش و لعنت برای دشمنانش؛ برکت برای تمام امتهای - که در عیسی مسیح تحقق یافت - (۳:۱۲)؛ تملک ابدی سرزمین کنعان و بعدها اسرائیل و فلسطین (۱۴:۱۳، ۱۵، ۱۷)؛ اولاد بی‌شمار، چه طبیعی و چه روحانی (۱۶:۱۳؛ ۱۵:۵)؛ پدر امتهای و پادشاهان بسیار - توسط اسمائیل و اسحاق - (۴:۱۷، ۶)؛ رابطه خاص با خدا (۷:۱۷).

عهد موسی (خروج ۱۹:۵؛ ۱:۲۰-۱۸:۳۱)

عهد موسی که به شکلی وسیع‌تر ده فرمان را شامل می‌شود، توصیف‌کننده وظایف انسان نسبت به خدا و همسایه است (خروج ۱:۲۰-۲۶)؛ مقررات بسیاری در باب زندگی اجتماعی اسرائیل (خروج ۱:۲۱-۱۱:۲۴)؛ و احکام مفصل درباره زندگی مذهبی (خروج ۱۲:۲۴-۱۸:۳۱). این فرامین به امت اسرائیل داده شده بود و نه به امتهای دیگر. آن يك عهد شرطی بود که به اطاعت انسان نیاز داشت، و از این رو «بسیب جسم ضعیف بود» (رومیان ۸:۳الف). احکام دهگانه موسی هیچگاه نجات را فراهم نمی‌آورد، بلکه بیشتر محکومیت گناه و شکست به همراه داشت. نه فرمان از این فرامین در عهد جدید تکرار شده‌اند (غیر از سبت)، نه به عنوان شریعتی که مجازات به همراه دارد، بلکه به عنوان رفتاری شایسته برای کسانی که توسط فیض نجات یافته‌اند. مسیحیت زیر فیض است، و نه شریعت، اما توسط محبت به مسیح پیوند خورده است، و این يك انگیزه بسیار بالاتر است.

عهد فلسطینی (تثنیه ۳۰:۱-۹)

این عهد درباره اشغال سرزمینی است که خدا به ابراهیم وعده داد آن را از کناره رود مصر (نهر مصر و نه روخانه نیل) تا کناره رود فرات به او می‌دهد. (پیدایش ۱۵:۱۸). اسرائیل هیچگاه این سرزمین را تصاحب نکرد. حتی در زمان سلطنت سلیمان هم قسمت شرقی خراجگزار بود (۱ پادشاهان ۴:۲۱، ۲۴)، اما این نمی‌تواند به منزله تصاحب و یا تملک تلقی شود.

عهد فلسطینی از قبل پیراندگی اسرائیل در میان امتهای را می‌بیند، به خاطر ناطاعتی، به خاطر بازگشتشات از خداوند، ظهور ثانوی خداوند، گردهم‌آیی آنها در سرزمین، سعادت آنها در سرزمین، دگرگونی قلبی آنها (برای محبت خداوند و اطاعت از او)، و مجازات دشمنانشان.

عهد داود (۲ سموئیل ۷:۵-۱۹)

خدا به داود وعده داد که نه تنها پادشاهی او تا به ابد پایدار خواهد بود، بلکه او همیشه از نسل خود جانشینی خواهد داشت که بر تختش بنشیند. این يك عهد بلاشرط بود، و به هیچ وجه به اطاعت و نیکوکاری

داود بستگی نداشت. مسیح وارث قانونی داود از نسل پسر او سلیمان است، همانگونه که در نسب‌نامه یوسف می‌بینیم (متی ۱).

او از طریق ناتان هم از نسل داود است، همانگونه که در نسب‌نامه مریم دیده می‌شود. (لوقا ۳). از آنجایی که او تا به ابد زندگی می‌کند، پادشاهی او ابدی است. سلطنت هزارساله او بر روی زمین با پادشاهی ابدی او ادغام خواهد شد.

عهد سلیمان (۲ سموئیل ۷: ۱۲-۱۵؛ ۱ پادشاهان ۴: ۸، ۵؛ ۲ تواریخ ۷: ۱۱-۲۲)

عهد سلیمان با توجه به پادشاهی ابدی بلاشرط بود، اما برای جانشینان سلیمان که بر تخت می‌نشستند شرطی بود (۱ پادشاهان ۴: ۸، ۵؛ ۲ تواریخ ۷: ۱۷، ۱۸). یکی از فرزندان سلیمان به نام کنیاهاو فرزندی نداشت که بر تخت سلطنت داود بنشیند (ارمیا ۳۰: ۲۲). همانگونه که در بالا گفته شد عیسی فرزند سلیمان نبود. و اگر نه او هم زیر لعنت کنیاهاو بود.

عهد جدید (ارمیا ۳۱: ۳۱-۳۴؛ عبرانیان ۷: ۸-۱۲؛ لوقا ۲۲: ۲۰)

عهد جدید به روشنی با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا بسته شد (ارمیا ۳۱: ۳۱). هنگامی که ارمیا درباره آن می‌نوشت هنوز این واقعه به وقوع نپیوسته بود (ارمیا ۳۱: ۳۱ الف). آن يك عهد شرطی نبود، همچون عهد با موسی که اسرائیل آن را شکستند (ارمیا ۳۲: ۳۱). بلکه این عهد وعده‌های بلاشرط خدا است (به تکرار واژه «خواهم» توجه نمایید): احیای اسرائیل (حزقیال ۳۶: ۲۵)؛ سکونت روح‌القدس (حزقیال ۳۶: ۲۷)؛ قلبی که با اشتیاق در پی انجام اراده خدا است (ارمیا ۳۳: ۳۱ الف)؛ رابطه‌ای منحصر به فرد میان خدا و قوم او (ارمیا ۳۳: ۳۱ ب)؛ معرفت همگانی از خداوند در اسرائیل (ارمیا ۳۴: ۳۱ الف)؛ گناهان هم بخشیده و هم فراموش می‌شوند (ارمیا ۳۴: ۳۱ ب)؛ و تداوم امت تا به ابد (ارمیا ۳۵: ۳۱-۳۷).

اسرائیل به عنوان يك ملت هنوز از مزایا و منافع عهد جدید بهره‌مند نشده بود، اما در ظهور ثانوی خداوند حضور خواهد داشت. در این اثنا، ایمانداران حقیقی در برخی از برکات عهد شریک خواهند بود. این حقیقت که کلیسا با عهد جدید ارتباط دارد در شام خداوند دیده می‌شود، جایکه پیاله نمادی از عهد است و خون نشان تأیید آن است (لوقا ۲۲: ۲۰؛ ۱ قرنتیان ۱۱: ۲۵). همچنین پولس و دیگر رسولان عهد خود را خادمان عهد جدید بر می‌شمرند (۲ قرنتیان ۳: ۶).

باید جفتی از هر حیوان و همچنین خوراک به کشتی آورده می‌شد. منتقدان ادعا می‌کنند که کشتی آنقدر بزرگ نبوده که همه گونه‌های جانوران به اضافه خوراک کافی را به مدت يك سال و هفده روز در خود جای دهد. اما به نظر می‌رسد کشتی تنها گونه‌های اصلی حیوانات و پرندگان را در خود داشته است، و بسیاری از گونه‌های دیگر پس از آن بوجود آمدند. و کشتی برای این کار بسیار بزرگ بود.

۱: ۷ واژه «درآیید» برای اولین بار در آیه ۱ ظاهر می‌شود - دعوت فیض‌بخش انجیل: «به کشتی

سلامتی درآیید.»

۲:۷-۱۸ دلیلی نمی‌توان برای این موضوع یافت که چرا به نوح فرمان داده شد هفت جفت از حیوانات پاك را به داخل کشتی ببرد، درحالی‌که تنها يك جفت حیوان ناپاك ببرد. شاید به خاطر خوراك بود و یا پیشینی‌ای برای قربانی که مسلماً حیوان پاك برای این کار لازم بود (نگاه کنید به ۲۰:۸). پیش از اینکه باران شروع به باریدن کند، هفت روز زودتر کشتی از ساکنان آن پر شد، و در این اثنا آبهای زیرزمینی ذخیره می‌شدند تا در موعد مقرر از زمین فوران کنند. باران به مدت چهل روز و چهل شب بارید، چهل در کتاب مقدس عدد آزمایش و امتحان است.

۱۹:۷-۲۴ آیا این يك طوفان محلی بود، آنگونه که برخی ادعا می‌کنند؟ به آیه بعدی توجه فرمایید: همه کوههای بلند که زیر تمامی آسمانها بود، مستور شد (آیه ۱۹). خدا نیازی نمی‌دید که به نوح بگوید کشتی‌ای بسازد که طول آن چند برابر زمین فوتبال باشد و یا ۸۰۰ اتومبیل ظرفیت داشته باشد. او می‌توانست تنها هشت نفر و حیوانات را به مکانی دیگر نقل مکان دهد. روایتها در مورد طوفان عالمگیر در سراسر جهان وجود دارد. کوه‌های آرارات بیش از ۱۷۰۰ فوت ارتفاع دارد. اما طوفان پانزده ذراع هم از کوه‌های آرارات بیشتر بود (آیات ۱۹، ۲۰). چگونه می‌توان این همه آب را در يك منطقه نگاه داشت، این چگونه معجزه‌ای می‌توانست باشد؟ در پیدایش ۱۵:۹ خدا وعده داد که دیگر آبها تبدیل به طوفانی نشوند که تمام جانداران را نابود کند. پس از آن طوفانهای محلی بسیار به قوع پیوستند، اما هیچگاه يك طوفان عالمگیر به وقوع نپیوست. اگر این طوفان محلی بود پس خدا عهد خود را شکسته است - يك نتیجه‌گیری محال. پطرس ویرانی دنیا توسط طوفان را نمادی از ویرانی آینده دنیا توسط آتش می‌داند (۲ پطرس ۳:۶).

کشتی تصویری از مسیح است. آبها داورى خدا را به تصویر می‌کشند. خداوند عیسی به زیر آبهای خشم الاهی در جلجتا رفت. کسانی که در مسیح هستند نجات یافته‌اند. کسانی که بیرون هستند محکوم هستند. (نگاه کنید به ۱ پطرس ۳:۲۱).

۱۹-۱:۸ نسب‌نامه طوفان به شرح ذیل است:

۱. ۷ روز - پیش از اینکه نوح داخل کشتی شود تا زمان طوفان (۱۰:۷).
۲. ۴۰ شبانه روز - مدت زمان طوفان (۱۲:۷).
۳. ۱۵۰ روز - از زمانی که باران آغاز شد تا اینکه آب از زمین برگشت (۳:۸) و کشتی بر کوه آرارات قرار گرفت (مقایسه کنید با ۱۱:۷ و ۴:۸).
۴. ۲۲۴ روز - از آغاز طوفان تا زمانی که قله کوه‌ها نمایان شدند (مقایسه کنید با ۱۱:۷ و ۵:۸).
۵. ۴۰ روز - از زمانی که قله‌های کوه نمایان شدند تا زمانی که نوح زاغی را رها کرد (۷:۸).
۶. ۷ روز - از فرستادن زاغ تا اولین باری که کبوتر فرستاده شد (۶:۸-۱۰؛ آیه ۱۰، «و هفت روز دیگر»)
۷. ۷ روز دیگر - تا زمانی که کبوتر برای بار دوم فرستاده شد (۱۰:۸).
۸. ۷ روز دیگر - تا زمان آخرین اعزام کبوتر (۱۲:۸).

۹. ۳۱۴ روز - از آغاز طوفان تا زمانی که نوح پوشش کشتی را برداشت (۷:۱۱ با ۸:۱۳ مقایسه شود).

۱۰. ۳۷۱ روز - از زمان آغاز طوفان تا زمانی که زمین خشک شد (۷:۱۱ را با ۸:۱۴ مقایسه کنید).
در این زمان به نوح فرمان داده شد از کشتی بیرون بیاید (آیه ۱۶).

زاغ ناپاک (آیه ۷) و کیوتر پاک (آیه ۸) تصاویری خوب از طبیعت کهنه و نوي يك ايماندار هستند. طبیعت کهنه دوست دارد بر روی آشغالها و لاشه‌ها بنشین و غذا بخورد درحالیکه طبیعت تازه با مرگ و داوری ارضا نمی‌شود. تا زمانی که پای خود را بر زمین قیامت نگذارد آرامی نمی‌گیرد.

۲۰:۲۲-۲۲ خدا این فیض نجات بخش خدا را با ساختن يك مذبح پاسخ داد. آندسته از ما که از خشم نجات یافته‌ایم باید پرستشهای برخاسته از دل خود را نزد خدا بیاوریم. امروز هم این پرستش به ماندن زمان نوح قابل پذیرش و خشنود کننده است. خداوند عهده بست که به موجب آن دیگر زمین را لعنت نکند و یا هیچ موجود زنده‌ای را هلاک نکند، همانگونه که تا کنون چنین کرده است، همچنین او تا زمانی که زمین پایدار است فصول سال را برقرار ساخت.

در ۵:۶ و در اینجا در آیه ۲۱، خدا از سختی دل انسان شریر سخن می‌گوید. در نگاه اول، قربانی‌ای نبود و داوی به دنبال او می‌آمد. در اینجا قربانی‌ای است؛ و خدا بر حسب رحمت خود عمل می‌کند.

ج. نوح پس از طوفان (باب ۹)

۹:۱-۷ آیه ۳ بیانگر این مطلب است که پس از طوفان به انسان اجازه داده شد برای اولین بار گوشت بخورد. خوردن خون منع شده بود، زیرا که خون حیات جسم است، و حیات به خدا تعلق دارد. مجازات برای متخلفین خود متضمن برقراری نظام حکومتی است. اگر کسی از يك قاتل انتقام می‌گرفت هرج و مرج بوجود می‌آمد. تنها کسانی که این اقتدار را داشتند حق انجام این کار را داشتند. عهد جدید مجازات در ملاء عام را يك بار برای همیشه جاودانی کرد، چرا که در رومیان ۱۳:۴ درباره حکومت چنین می‌خوانیم، «... چونکه شمشیر را عبث بر نمی‌دارد.»

۹:۸-۱۷ رنگین‌کمان تضمینی بود برای اینکه خدا دیگر زمین را با آب طوفان خراب نکند.

۹:۱۸-۲۳ علی‌رغم فیضی که خدا به نوح نشان داد، او گناه کرد، او مست کرد و عریان در چادر خود خوابید. هنگامی که حام او را دید این موضوع را به برادران خود گفت، و برادرانش بدون اینکه به بدن عریان او نگاه کنند او را پوشانیدند.

۹:۲۴-۲۵ هنگامی که نوح از خواب بیدار شد کنعان را لعنت کرد. سؤال اینجاست که چرا نوح به جای حام، کنعان را لعنت کرد؟ شاید بتوان این سؤال را اینگونه پاسخ داد که گرانش به شرارت که در حام خود را نشان داد بر کنعان اعلام شد. پس این لعنت در واقع نبوتی بود از رفتار اخلاقی او و مجازاتی که سزاوارش بود. جواب دیگر این است که کنعان خود عملی شنیع در حق پدر بزرگ خود انجام داده است، و نوح بعداً از

این موضوع مطلع شد. نوح می‌دانست که پسر کوچک‌تر او با او چه کرده است. شاید مقصود از کنعان در آیه ۲۴ نوه کوچک نوح باشد، و نه حام که پسر کوچک او بوده است. در کتاب مقدس معمولاً مقصود از «پسر»، «نوه» یا دیگر نوادگان است. در این واقعه، کنعان به خاطر گناه پدرش لعنت نشد بلکه به خاطر گناه خودش. اما شاید بتوان این را هم نیز گفت که فیض خدا به اجازه داد تا تنها قسمتی از نسل حام را لعنت کند و نه دیگر فرزندان او که تقریباً یک-سوم نسل بشر را تشکیل می‌دادند.

۲۶:۹-۲۹ کنعان لعنت شد تا سام و یافت را خدمت کند. بندگی کنعان برای اسرائیل را شاید بتواند در یوشع ۲۳:۹ و داوران ۲۸:۱ دید. این عبارت برای توجیه بردگی سیاه‌پوستان به کار رفته است، اما مطمئناً این آیه نمی‌خواهد چنین چیزی را به ما بگوید. کنعان جد کنعانیان بود، کسانی که پیش از خروج اسرائیل از مصر در آنجا ساکن بودند. و هیچ دلیل و مدرکی نبود که ثابت کند آنها سیاه‌پوست بودند. سام و یافت برکت یافتند تا برای خود سرزمینی داشته باشند. آیه ۲۷ می‌تواند بیانگر این موضوع باشد که یافت از نظر روحانی در برکاتی که سام توسط نسل خود یافت شریک شد.

بر سر این موضوع که آیا سام یا یافت پسر بزرگ نوح بوده است اختلاف نظر وجود دارد. باب ۱۰:۲۱ را می‌توان اینگونه نیز خواند، «سام برادر یافت که بزرگتر بود» و یا «سام برادر بزرگ یافت» (ترجمه جدید کینگ جیمز). ترجمه دوم قابل قبول‌تر است. سام در نسب‌نامه پیدایش ۵:۳۲ و ۱:۴ تواریخ اول آمده است.

ج-۷. نسب‌نامه امته‌ها (باب ۱۰)

۱:۱۰-۳۲ سام، حام، یافت پدر امته‌ها شدند.

سام: سامی‌ها - یهودیان، عربها، بابلی‌ها، آشوریها، ارامی‌ها، فینیقی‌ها.

حام: حامی‌ها - اتیوپی‌ها، مصریها، کنعانیها، فلسطینی‌ها، احتمالاً افریقایی‌ها و شرقی‌ها، گرچه بسیاری از صاحب‌نظران شرقی‌ها را از نسل یافت می‌دانند.

یافت: یافتی‌ها - مادها، یونانی‌ها، قبرسی‌ها، و غیره. احتمالاً نژاد هند و اروپایی، اروپایی‌ها و آسیای شمالی از نسل یافت هستند. بسیاری از صاحب‌نظران شرقی‌ها را هم از همین نژاد می‌دانند.

ترتیب در این باب چنین است، پسران یافت (آیات ۲-۵)، پسران حام (آیات ۶:۲۰)، و پسران سام (آیات ۲۱-۳۱). در ادامه عهد عتیق روح خدا بر سام و نسل او متمرکز است. زبانهای گوناگون در آیه ۵ احتمالاً به واقعه آینده یعنی برج بابل اشاره می‌کند (۱:۱۱-۹).

توجه کنید که در این باب سه بار به پراکندگی انسانها اشاره کرده است. آیه ۵ شرح می‌دهد که چگونه نسل یافت در سرزمینهای گوناگون پراکنده شدند. آیه ۲۵ به ما می‌گوید که پراکندگی مردم زمین (در بابل) در

روزگار فالج رخ داد. آیه ۳۲ همچون مقدمه‌ای است بر واقعه برج بابل در باب ۱۱، هنگامی که خاندان پسران نوح به امتهای گوناگون با زبانهای مختلف تقسیم شدند.

نمرود (آیات ۸-۱۰) به معنای عصیانگر است. او در ابتدا به عنوان اولین «جبار در جهان» پس از طوفان نوح شناخته شد (آیه ۸) و به عنوان اولین نفری که اقدام به برقراری يك مملکت کرد (آیه ۱۰). او به خاطر همین روحیه عصیانگری بر علیه خدا، بابل را ساخت، و همچنین نینوا و آشور (نگاه کنید به آیه ۱۱)، یکی دیگر از دشمنان دیرینه قوم خدا.

همانگونه که گفتیم، آیه ۲۱ سام را به عنوان برادر بزرگتر نام می‌برد.

نمی‌توان با قطعیت مکانی را که این اقوام در آنجا سکني گزیدند، مشخص نمود، اما فهرست ذیل می‌تواند ما را در بررسی‌مان کمک کند.

ترشیش (آیه ۴)	— اسپانیا
کتیم (آیه ۴)	— قبرس
کوش (آیه ۶)	— اتیوپی
مصرایم (آیه ۶)	— مصر
فوط (آیه ۶)	— لیبی
کنعان (آیه ۶)	— فلسطین
آشور (آیه ۱۱)	— آشور
عیلام (آیه ۲۲)	— پارس
ارام (آیه ۲۲)	— سوریه و بین‌النهرین

ح. برج بابل (باب ۱۱)

۱۱:۱-۴ در باب ۱۰ که از نظر زمانی باید بعد از باب ۱۱ باشد، انسانها بر اساس زبانها تقسیم شدند (آیات ۵، ۲۰، ۳۱). اکنون در این باب علت این پراکندگی را می‌بینیم. انسان به جای اینکه بر طبق خواسته خدا بر روی زمین پراکنده شود، در شنعار شهر و برجی بنا نمود (بابل). و گفتند: «بیا بید شهری برای خود بنا نهیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم.» پس کار آنها به خاطر غرور (آوازه‌ای برای خود کسب کنند) و لجبازی (اجتناب از پراکندگی). همچنین برای ما این برج تصویری است از تلاش دائمی انسان برای رسیدن به آسمان توسط اعمال ما و نه نجاتی که ارمغان فیض خدا است.

۱۱:۵-۹ خداوند این مردم را داوری نمود و زبانهای آنها را مشوش ساخت. این ابتدای زبانهای بسیاری است که امروزه در دنیا وجود دارد. پنطیکاست (اعمال ۲: ۱-۱۱) درست منقطه مخالف بابل بود، چرا که در

پنطیکاست هر شخص کارهاي عجيب خدا را به زبان خود شنيد. بابل به معنای تشويش است، و این پیامد اجتنبا ناپذیر اتحادي است که باعث دوري از خدا مي شود و يا موافق با خدا نيست.

۱۱:۱۰-۲۵ این آیات نسل سام و ابرام را دنبال مي کنند. از این رو ثبت تاریخي خط سیر نسلهاي بشر به يك نسل (سامیها) و يك انسان (ابرام) محدود مي شود، کسی که سر قوم عبرانی شد. بقیه عهد عتیق به طرز وسیعی تاریخ این امت را شامل مي شود.

۱۱:۲۶-۳۲ ابرام مرد قوی ایمان و یکی از مهم ترین شخصیتهاي تاریخ بود. سه مذهب جهانی - یهودیت، مسیحیت و اسلام - او را تکریم مي کنند. نام او در شانزده کتاب عهد عتیق و یازده کتاب عهد جدید ذکر شده است. نام او به معنای «پدر مکرّم» است و ابراهیم به معنای «پدر فرزندان بسیار» است.

در این عبارت يك مشکل ریاضی وجود دارد. درك کیندلر این مشکل را چنین تشریح مي کند: سن تارح مشکل ساز است، زیرا او پسر بزرگ خود را در ۱۳۵ سالگی به دنیا آورد (۲۶)، درحالیکه ابرام تنها ۷۵ سال سن داشت (۴:۱۲)، به همراه اعمال (۴:۷). یکی از راه حلها این است که فرض کنیم ابرام کوچکترین پسر بوده است. و شصت سال پس از پسر بزرگ خانواده به دنیا آمده است و به خاطر شهرتش نامش در ابتدا نوشته شده است (۱۱:۲۶-۲۷) (همانگونه که افرایم پیش از منسی به دنیا آمد). راه حل دیگر این است که به متن سامری نگاه بیندازیم که به ما مي گوید سن تارح ۱۴۵ سال بوده است. این به نظر معقول تر مي آید، البته با این احتساب که خود ابرام در ۱۷:۱۷ سن خود را مي گوید و تارح او را در ۱۳۰ سالگی به دنیا آورده باشد.

اور کلدان (آیه ۳۱) در بین النهرین، مرکز بت پرستان بوده است. تارح و خانواده اش به سمت شمال شرق یعنی به سمت حران و مسیر کنعان مهاجرت کردند.

۲. پاتریارخهاي اسرائیل (بابهاي ۱۲-۵۰)

الف. ابراهیم (۱۲:۱-۲۵:۱۸)

الف-۱. دعوت ابراهیم (۱۲:۱-۹)

۱۲:۱-۳ هنگامی که ابرام هنوز در او بود خداوند ابرام را خواند (آیه ۱ را مقایسه کنید با اعمال ۱:۷)، (۲). ابرام دعوت شده بود تا کشور، خانواده، و خانه پدری خود را ترک کند، و يك نوع زندگی زائرانه را آغاز کند (عبرانیان ۹:۱۱). خدا با او عهد بسیار عجیبی بست که وعده هاي مهم زیر را در بر داشت: سرزمین - یعنی سرزمین کنعان؛ امتی عظیم - یعنی قوم یهود؛ سعادت مادی و روحانی برای ابرام و نسل او؛ نامی عظیم برای ابرام و اولاد او؛ آنها مجرای برای برکت دیگران خواهند بد؛ همسایگان اسرائیل برکت خواهند یافت و دشمنان سامیها لعنت خواهند شد؛ تمام قبایل زمین توسط ابرام برکت مي یابند، که در واقع اشاره ایست به خداوند عیسی مسیح، کسی که از نسل ابرام بود. این عهد در ۱۳:۱۴-۱۷، ۱۵:۴-۶، ۱۷:۱۰-۱۴؛ و ۲۲:۱۵-۱۸ تجدید و وسیع تر هم شد.

۱۲:۴-۹ پس از آن سالهایی به اصطلاح «تلف شده در حران»، به عبارتی سالهایی بدون پیشرفت، ابرام به همراه سارای همسرش، برادرزاده اش لوط، و دیگر خویشان و اموال خود به کنعان مهاجرت کردند. آنها ابتدا به شکیم آمدند، جایی که ابرام مذبحی برای خداوند بنا نمود. حضور کنعانیان دشمن برای مردی که با ایمان راه می‌رفت مانعی نبود. سپس ابرام میان بیت‌ایل (خانه خدا) و عای ساکن شد. او نه تنها برای خود خیمه‌ای برپانمود، بلکه برای خداوند مذبحی بنا نمود. این موضوع چیزهای بسیاری در مورد اولویتهای این مرد خدا در زندگی‌اش به ما می‌گوید. آیه ۹ نشان می‌دهد که ابرام به سمت جنوب حرکت کرد.

الف-۲. سفر به مصر و بازگشت (۱۲:۱۰-۱۳:۴)

۱۲:۱۰-۲۰ با اینحال ایمان هم فراز و نشیب دارد. به هنگام يك قحطي شديد، ابرام مكاني را كه خدا برایش انتخاب کرده بود را به قصد مصر ترك کرد. مصر نمادی است از دنیا. این حرکت مشکلاتی به همراه داشت. ابرام نگران بود که مبادا فرعون او را بکشد و همسر زیبایی او، سارای را برای حرم‌سرای خود بگیرد. از این رو ابرام سارای را مجبور کرد که دروغ بگوید، و خود را خواهر ابرام معرفی کند. در حقیقت او خواهر ناتنی ابرام نیز بود (۱۲:۲۰)، اما باز هم این مسأله دروغ بود، چرا که نیت آن فریب بود. این حيله برای ابرام مؤثر واقع شد (نفعی برایش داشت) اما برای سارای خوشایند نبود (او باید به حرم‌سرای فرعون می‌رفت). و این موضوع به ضرر فذعون تمام شد (او و خاندانش گرفتار مصیبت شدند). فرعون وقتی از این فریب آگاهی یافت از ابرام بهتر عمل کرد. او پس از اینکه ابرام را سرزنش کرد، او را به کنان فرستاد. این موضوع برای ما یادآور این مطلب است که ما نباید با اسلحه جسمانی به جنگ روحانی برویم، چرا که نباید با چنین روشها و ابزاری به اهداف خود برسی، و ما نمی‌توانیم گناه کنیم تا در این جنگ پیروز شویم. خدا ابرام را ترك نکرد، اما اجازه داد تا این گناه نمایان شود. ابرام در در انظار همه سرزنش شد و در کمال خفت و خواری از آن سرزمین بیرون شد.

واژه «فرعون» نه يك اسم خاص بلکه يك لقب است، همچون پادشاه، امپراتور، رئیس‌جمهور و غیره. ۱۳:۱-۴ بازگشت ابرام از مصر به بیت‌ایل در واقع مشارکت با خدا بود. «بازگشت به بیت‌ایل» نیاز تمام کسانی است که از خداوند دور شده‌اند.

الف-۳. تجربه لوط و ابیملک (۱۳-۱۴:۲۴)

۱۳:۵-۱۵ شبانان موآشی لوط و ابرام بر سر چمنزارها برای چرانیدن گله‌های خود نزاع کردند. ابرام در کمال ادب، مهربانی و از خود گذشتگی گذاشت که لوط زمین خود را انتخاب کند. او در کمال فروتنی، دیگران را بهتر از خود دانست (فیلبیان ۲:۳). لوط چمنزارهای سرسبز دره اردن انتخاب کرد، که همجور شهرهای فاسد سدوم و عموره بود. گرچه لوط يك ایماندار حقیقی بود (۲ پطرس ۲:۷، ۸) اما با دنیا همجوار شد. همانگونه که می‌گویند، «او سبزه‌ها را بر گوسفندان خود می‌خواست، اما ابرام فیض را برای فرزندان خود خواست» (آیات ۱۵، ۱۶).

این حقیقت که مردمان سدوم بسیار شریر و به خداوند خطاکار بودند باعث نشد لوط انتخاب خود را محدود کند. به مراحل فرو رفتن در بیابان توجه نمایید: او (خادمانش) نزاع کرد (آیه ۷)؛ او چشمان خود را برافراشت (آیه ۱۰)؛ او اختیار کرد (آیه ۱۱)؛ او خیمه خود را نقل کرد (آیه ۱۲)؛ او دورتر از جایی که کاهن خدا بود ساکن شد (۱۲:۱۴)؛ او در دروازه نشسته بود، مکان قدرت سیاسی (۱:۱۹). او یک مقام رسمی محلی در سدوم شده بود.

۱۳:۱۴-۱۸ ابرام از انتخاب زمین سرسبز صرف‌نظر کرد، اما خدا تمام سرزمین کنعان را به او و نسل او تا به ابد بخشید. علاوه بر این خدا به او اولاد بسیاری را وعده داد. پس از اینکه ابرام در حبرون ساکن شد سومین مذهب خود را برای خداوند بنا نمود - همیشه مذهبی برای خدا بنا نمود، اما هیچگاه خانه‌ای برای خود بنا ننمود!

توجه نمایید که خدا به ابرام گفت میان زمین قدم بزند و اموال خود را بنگرد. از این رو ما باید با ایمان وعده‌های خدا را برای خود بدانیم.

۱۴:۱-۱۲ سیزده سال پیش از وقوع رخدادهایی مهم این باب، کدرلا عمر، حاکم عیلام (پارس)، بر پادشاهان مختلفی که در منطقه حکومت می‌کردند غلبه کرد و تا دریای مرده پیش رفت. در سال سیزدهم، پنج پادشاه بر کدرلا عمر شوریدند. از این رو او با سه پادشاه دیگر در منطقه بابل متحد شد، و به سوی قسمت شرقی دریای مرده حمله کرد، و سپس به قسمت غربی تا سدوم و عموره و دیگر شهرهای آن حوالی. این نبرد در دره سیدیم که پر از چاه‌های قیر بود رخ داد. مهاجمان بر ساکنان منطقه غلبه کردند و به با اسرا و غنایم جنگی خود به سمت شمال رفتند - که در میان اسرا لوط، برادر زاده ابرام هم به چشم می‌خورد.

۱۴:۱۳-۱۶ هنگامی که ابرام این اخبار را شنید، سیصد و هجده تن از نیروهای کارآموده خود را جمع کرد و تا دان، در شمال در پی نیروهای مهاجم تاخت. سرانجام آنها را در نزدیکی دمشق، در سوریه شکست داد و لوط و تمام غنایم را نجات داد. بی‌دینان نه تنها با خود بدبختی آوردند بلکه دیگران را هم به دردمس انداختند. در اینجا ابرام لوط را با نیروی شمشیر نجات داد اما بعداً می‌بینیم که توسط دعای شفاعتی او را نجات می‌دهد (باب ۱۸، ۱۹).

۱۴:۱۷-۱۸ هنگامی که ابرام به زمین خود بازمی‌گشت، ملک سدوم به دیدار او شتافت، همانگونه که شیطان گاهی ایمانداران را بعد از یک پیروزی وسوسه می‌کند. اما ملک صدیق، پادشاه سالیم و کاهن خدای تعالی، در حالیکه نان و شراب به دست داشت برای تقویت ابرام به دیدار او آمد. ما نمی‌توانیم به سادگی از کنار نان و شرابی که در اینجا برای اولین بار ذکر شده است بگذریم و آنها را نمادی از رنج‌های نجات‌دهنده بدانیم. هنگامی که به بهایی که او ابری نجات ما پرداخت فکر می‌کنیم، تقویت می‌شویم تا در برابر هر وسوسه گناه‌آلودی بایستیم.

نامها در کتاب مقدس دارای معنی می‌باشند. ملک صدیق به معنای پادشاه عدالت است و سالیم (خلاصه شده اورشلیم) به معنای سلامتی است. پس او پادشاه عدالت و پادشاه سلامتی بود. او نمادی از مسیح است، پادشاه

حقیقی عدالت و سلامتی، و رئیس کهنه ما. هنگامی که در عبرانیا ۷:۳ می‌خوانیم که ملک‌صدیق «بی پدر و بی مادر و بی نسب نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات» بود، این موضوع را تنها با توجه به مقام کهنانت او می‌توانیم درک کنیم. اکثر کاهنان مقام خود را کسب کرده‌اند و برای مدت محدودی این متصدی این مقام بوده‌اند. اما کهنانت ملک‌صدیق منحصر به فرد بود، چرا که همانگونه که می‌خوانیم این مقام کهنانت از پدر و مادر به او نرسیده بود و نه ابتدا و آغاز و انتهای داشت. کهنانت مسیح «به رتبه ملک‌صدیق» است (مزمور ۱۱۰:۴؛ عبرانیا ۷:۱۷).

۱۹:۱۴، ۲۰ ملک‌صدیق ابرام را برکت داد، و ابرام در مقابل یک دهم از غنایم خود را به او داد. در عبرانیا باب ۷ می‌خوانیم که چنین اعمالی اهمیت روحانی عمیقی در بر دارند. زیرا ابرام جد هارون بود، و در اینجا کهنانت هارون را منعکس می‌کند. این حقیقت که ملک‌صدیق ابرام را برکت داد بدین معنا است که کهنانت ملک‌صدیق از کهنانت هارون هم بزرگتر است، زیرا برکت دهنده از دریافت کننده بزرگتر است. این حقیقت که ابرام به ملک‌صدیق دهیک داد خود تصویری است از کهنانت هارون که برتری کهنانت ملک‌صدیق را تأیید می‌کند، زیرا کسی که مقام پایین‌تری دارد به مقام بالاتر خود دهیک می‌دهد.

۱۴:۲۱-۲۴ اما در مقابل پادشاه سدوم گفت، «مردم را به من واگذار و اموال را برای خود نگاه دار.» بدینسان است که شیطان ما را وسوسه می‌کند تا خود را با حاشیه و وسایل سرگرم کنیم در حالیکه مردم اطراف ما دارند می‌میرند. ابرام در پاسخ گفت که هیچ چیزی از اموال تو نخواهد گرفت.

الف-۴. وارث موعود ابراهیم (باب ۱۵)

۱:۱۵ آیه اول ارتباط نزدیکی با آیه آخر باب ۱۴ دارد. چون پاتریارخ انعام پادشاه سدوم را نپذیرفت، یهوه به او گفت، «ای ابرام مترس، من سپر تو هستم، و اجر بسیار عظیم تو.» و بدینسان ابرام را در حفاظت خود قرار داد و به او ثروت بخشید.

۱۵:۲-۶ ابرام که بی‌اولاد بود می‌ترسید که مبادا غلامش، الیعازر دمشقی وارث او گردد، زیرا قانون آن زمان اینگونه بود. اما خدا به او وعده پسر و نسلی داد، نسلی که به تعداد ستارگان بی‌شمار باشند. از نگاه انسان چنین امری محال است، زیرا از زمان بچه‌دار شدن سارای گذشته بود. اما ابرام به وعده خدا ایمان داشت، و خدا او را عادل شمرد. عادل‌شمردگی توسط ایمان که در اینجا نوید آن را می‌خوانیم در رومیان ۳:۴، غلاطیان ۳:۶، و یعقوب ۲:۲۳ تکرار شده است. خدا در ۱۳:۱۶ وعده می‌دهد که نسل او همچون بار زمین زیاد شود، و در اینجا یعنی در ۱۵:۵ به تعداد ستارگان. غبار تصویری است از اولاد طبیعی ابرام - کسانی که یهودی‌زاده‌اند. ستارگان تصویری هستند از نسل روحانی - کسانی که توسط ایمان عادل شمرده می‌شوند (نگاه کنید به غلاطیان ۳:۷).

۷:۱۵-۲۱ خدا برای اینکه وعده ذریت (آیات ۱-۶) و سرزمین (آیات ۷، ۸، ۱۸-۲۱)، را تأیید کند از یک

نماد بسیار عجیب اما بسیار مهم استفاده کرد (آیات ۹-۲۱). دیوید بارون (David Baron) چنین شرح می‌دهد:

بر طبق رسوم شرقي كهن به هنگام عقد قرارداد يا پيماني، دو طرف از ميان حيوانات كشته شده مي‌گذشتند، از اين رو به شكلي نمادين شهادت مي‌دادند كه زندگي خود را در راه اين عهد و پيمان خواهند گذاشت (نگاه كنيد به ارميان ۱۸:۳۴-۱۹). اكنون در پيدايش ۱۵، خود خدا كه تنور پر دود و چراغ مشتعل نمادي از او بود، از ميان اجساد حيوانات عبور مي‌كرد، درحاليكه ابرام تنها نظاره‌گر چنين نمايش باشكوه فيض رايجان خدا بود.

اين خود نشاني بود بر اينكه اين يك عهد بلاشرط بوده است، و تحقق آن تنها به خدا بستگي داشت.

بر طبق نظري ديگر درباره اين عبارت، لاشه‌هاي قرباني نمادي از قوم اسرائيل هستند. لاشخورها نمادي از امته هستند. زميني كه از آن ايشان نباشد مسلماً همان مصر است. اسرائيل از اسارت مصر آزاد خواهد شد و در پشت چهارم به كنعان باز خواهد گشت. تنور پر دود و چراغ مشتعل توصيف‌كننده سرنوشت ملي اسرائيل است - رنج و شهادت دادن بر نام خدا.

تا زماني كه گناه اموريان تمام نشود رهايي اسرائيل كامل نخواهد شد. ساكنان بي‌دين كنعان بايد سرانجام نابود مي‌شدند. اما خدا هميشه به شريران اجازه مي‌دهد تا پيش از اينكه داوري شوند جولان دهند، و گاهي هم به نظر به قوم او آزاري رسانند. او صبور است، و نمي‌خواهد كه كسي هلاك شود - حتي اموريان فاسد (۲ پطرس ۹:۳). او همچنين اجازه مي‌دهد كه شرير در ظاهر به نتيجه هم برسد تا عواقب اسفناك شرارت براي همه روشن باشد. از اين رو خشم او كاملاً خشمي عادلانه است.

آيات ۱۳ و ۱۴ يك مشكل زماني را مطرح مي‌سازند. در اين آيات چنين پيشگويي شده است كه قوم ابرام به مدت ۴۰۰ سال در سرزمين بيگانه بردگي خواهند كرد، و در پايان اين دوره با ثروت بسيار باز خواهند گشت. در اعمال ۶:۷ نيز اين ۴۰۰ سال تكرار شده است.

در خروج ۴۰:۱۲، ۴۱ مي‌خوانيم كه بني اسرائيل تا آن روز ۴۳۰ سال در مصر ساكن بودند.

در غلاطيان ۱۷:۳ پولس مي‌گويد كه از زمانيكه خدا عهد با ابراهيم را تأييد كرد تا زمان اعطاي شريعت ۴۳۰ سال فاصله زماني وجود دارد.

چگونه مي‌توان اين سالها را با هم انطباق داد؟

۴۰۰ سالي كه در پيدايش ۱۳:۱۵، ۱۴ و در اعمال ۶:۷ ذكر شده است اشاره دارد به زمان مصيبتهاي سخت اسرائيل در مصر. يعقوب و خانواده‌اش هنگامي كه به مصر آمدند در سارت و بردگي نبودند. بلكه در مقابل بسيار شاهانه با آنها رفتار شد.

۴۳۰ سال در خروج ۴۰:۱۲، ۴۱ اشاره‌ايست به كل زماني كه قوم اسرائيل در مصر بودند - تا بدان روز. اين يك تصوير درست است.

۴۳۰ سال در غلاطيان ۱۷:۳ تقريباً همان زماني را كه در خروج ۴۰:۱۲، ۴۱ ذكر شده است، پوشش مي‌دهد. اين سالها از زماني كه خدا عهد ابراهيم را تأييد كرد تا زماني كه يعقوب تدارك رفتن به مصر را

می‌دید حساب شده اند (پیدایش ۱۴:۴۶)، و تا اعطای شریعت یعنی سه ماه بعد از خروج از مصر ادامه می‌یابند.

چهار نسل در پیدایش ۱۶:۱۵ را می‌توان در خروج ۶:۱۶-۲۰ یافت: لاوی، قهات، عمرام، موسی. اسرائیل هنوز سرزمینی را که در آیات ۱۸-۲۱ وعده داده شده بود، تصرف نکرده بود. سلیمان بر آن حکومت کرد (۱ پادشاهان ۴:۲۱، ۲۴)، به عنوان ایالت‌های خراجگزار، اما قوم او آن را تصرف نکردند. این عهد زمانی کامل می‌شود که مسیح سلطنت ر به دست گیرد. هیچ چیزی نمی‌تواند در اجرای این هدف وقفه‌ای ایجاد کند. وعده‌های خدا بسیار مسلم است، گویی که وقفاً رخ داده‌اند!

رود مصر (آیه ۱۸) را عموماً نهری می‌دانند که در جنوب غزه جریان داشته است و اکنون به نام وادی الأریش معروف است و نه رود نیل.

الف-۵. اسماعیل فرزند خواهش جسم (باب‌های ۱۶، ۱۷)

۱۶:۱-۶ ببقارای ذات گناه‌آلود در اینجا دیده می‌شود. سارای به جای اینکه به انتظار خدا بنشیند ابرام را متقاعد کرد تا از کنیز او، هاجر پسری بیاورد. احتمالاً هاجر در زمان اقامت ناخوشایند در مصر به او رسیده بود. خدا وفادارانه تمام نابسامانی‌های زناشویی قوم خود را ثبت می‌کند، حتی اگر هیچگاه آنها را تأیید نکند. هنگامی که هاجر حامله شد، به **خاتون** خود به دیده تحقیر نگاه کرد. سارای هم در واکنش به این عمل ابرام را سرزنش کرد، سپس هاجر را از خانه بیرون کرد. این موضوع تصویری است از ناسازگاری میان فیض و شریعت. آنها نمی‌توانند یکجا ساکن باشند (غلاطیان ۴:۲۱-۳۱). درحالیکه برخی از رفتارها در این قسمت به نظر از نظر فرهنگی قابل قبول هستند، اما مسلماً از دیدگاه مسیحیت غیرعادی هستند.

۱۶:۷-۱۵ درحالیکه هاجر در بیابان شور که به مصر منتهی می‌شد بود، فرشته خداوند نزد او آمد. این فرشته خداوند عیسی بود که قبل از تجسم خود را ظاهر می‌کرد، که به این حالت می‌گویند تجلی مسیح (Christophany). (در مورد فرشته خداوند به مقاله داوران باب ۶ نگاه کنید.) او به هاجر گفت که بازگردد و تسلیم سارای شود، و به او وعده داد که پسرش سر امتی عظیم خواهد شد. مسلماً! این وعده با ظهور قوم عرب به تحقق پیوست. عبارت «برگرد و ... مطیع شو» برای بسیاری از کسانی که با خدا ملاقات کرده‌اند نقطه عطف مهمی به‌شمار می‌آید.

فریاد هاجر در آیه ۱۳ را می‌توان چنین تعبیر کرد، «تو خدایی هستی که دیده می‌شوی»، زیرا او گفت، «آیا اینجا نیز به عقب او که مرا می‌بیند، نگریم». او آن چاه را «بئر لُحی رُئی» نامید (که بدین معناست، چاه کسی که زنده است و مرا می‌بیند).

۱۶:۱۶ هنگامی که اسماعیل برای هاجر به دنیا آمد ابرام هشتاد و شش ساله بود. نتام اسماعیل به معنای خدا می‌شنود است. در این مورد او به فریاد هاجر رسید. ما در این واقعه باید به خاطر بسپاریم که هاجر نمادی از شریعت و سارای نمادی از فیض است (نگاه کنید به غلاطیان ۴).

۱۷:۱-۱۴ کلام خدا برای ابرام در آیه ۱ شاید می‌خواهد در لفافه این را بگوید که دیگر کار کردن با توان و قوت انسانی بس است و بگذارد که خدا برای او کار کند. بلافاصله پس از این خدا عهد خود را تازه می‌کند و به او می‌گوید که نام او دیگر ابرام (پدر مکرّم) نیست بلکه ابراهیم (پدر امت‌های بسیار) است. سپس ختنه به عنوان نشانی برای این عهد مقرر گردید. این عمل جراحی که بر روی پسر انجام می‌شود نشانی فیزیکی بود بر اینکه آن فرد متعلق به قوم زمینی و منتخب خدا است. اگرچه این عمل تا آن زمان در خاورمیانه انجام می‌شد، اما برای ابراهیم و خانواده‌اش این موضوع منا و مفهوم جدیدی به خود گرفت. هر پسری در خانه ابراهیم ختنه شد، و پس از آن هر پسر هشت روزه‌ای باید ختنه می‌شد، و گرنه باید از قوم رانده می‌شد - یعنی اینکه از جماعت قوم باید بیرون رانده می‌شد (آیات ۹-۱۴). اصطلاح منقطع شدن گاهی در کتاب مقدس به معنای کشتن به کار رفته است، همچون خروج ۳۱:۱۴، ۱۵. در موارد دیگر، مانند اینجا به معنای محروم شدن از حقوق اجتماعی است.

پولس رسول در این مورد کاملاً نکته بین است و خاطر نشان می‌سازد که ابراهیم پیش از اینکه ختنه شود، عادل شمرده شد (۶:۱۵). ختنه او «مهری بود بر آن عدالت ایمانی که پیش از ختنه هم آن را داشت» (رومیان ۴:۱۱). امروزه ایمانداران هیچ نشان فیزیکی در خود ندارند؛ آنها روح القدس را به عنوان نشانی از ایمان خود دارند (افسیان ۳۰:۴).

علامت ختنه

خدا ختنه را مقرر کرد تا نشانی ظاهری باشد بر عهدی که میان او و قوم او است (پیدایش ۱۷:۱۰-۱۴). از این رو تمام فرزندان ابراهیم تحت عنوان «اهل ختنه» شناخته شده‌اند (اعمال ۱۰:۴۵) و امت‌ها «نامختونان» نامیده شده‌اند (افسیان ۲:۱۱). همچنین این عمل نشان و مهری است بر عدالتی که ابراهیم توسط فیض بدست آورده بود (رومیان ۴:۵).

اما پس از آن واژه‌های «ختنه» و «مختون» معانی گوناگونی به خود گرفت. «لب‌های نامختون» (خروج ۱۲:۶) که به معنای عدم مهارت در سخنوری است. «گوشه‌های نامختون» و «دل‌های نامختون» از ناکامی در شنیدن و محبت کردن و اطاعت از خداوند سخن می‌گویند (لاویان ۲۶:۴۱؛ تثنیه ۱۰:۱۶؛ ۳۶:۶؛ ارمیا ۶:۱۰؛ اعمال ۷:۵۱). «نامختون گوشت» (حزقیال ۴۴:۷) به معنای ناپاک است.

در عهد جدید، «اختنان مسیح» (کولسیان ۲:۱۱) به معنای مرگ او بر روی صلیب است. ایمانداران با يك شدن در مسی ختنه می‌شوند؛ پولس آن را «ختنه ناساخته به دست، یعنی بیرون کردن بدن جسمانی» می‌نامد (کولسیان ۲:۱۱). این ختنه از مرگ نسبت به طبیعت جسمانی سخن می‌گوید. این مسأله وضعیت هر ایماندار را توصیف می‌کند، اما باید آن را در جنبه عملی اعمال گناه‌آلود جسم دنبال کرد (کولسیان ۳:۵). رسول خدا ایمانداران را ختنه حقیقی توصیف می‌کند (فیلیپیان ۳:۳)، و این موضوع در تضاد کامل با يك حزب شریعت‌گرای یهودی به نام «اهل ختنه» است (غلاطیان ۲:۱۲).

علاوه بر نمادین بودن این موضوع، برخی از فرایض شریعت به خاطر نجات قوم خدا از امراض امتهای بوده است. بسیاری از پزشکان امروزه بر این باورند که ختنه باعث جلوگیری از برخی اشکال سرطان چه در مردان و چه در همسران آنها می‌شود.

۱۷:۱۵-۱۷ خدا گفت که سارای دیگر سارای نباشد، بلکه نامش ساره (شاهزاده) باشد و به ابراهیم وعده داد که زن نود ساله او پسری برایش خواهد زایید. پاتریارخ خندید، اما خنده او از روی شادی بود و نه بی‌ایمانی. ایمان او متزلزل نشد (رومان ۴: ۱۸-۲۱).

۱۷:۱۸-۲۷ هنگامی که ابراهیم از خدا خواست که اسماعیل نزد خدا زیست کند، خدا به او گفت که آن عهد توسط پسرش اسحاق تحقق خواهد یافت. با اینحال، اسماعیل برکت خواهد یافت و بارور خواهد شد، و امتی عظیم خواهد شد. اسحاق نمادی از مسیح بود، که توسط او عهد خدا به تحقق نهایی خود می‌رسید. به اطاعت محض ابراهیم توجه نمایید: همان روز ابراهیم و پسرش اسماعیل ختنه شدند.

الف-۶. سدوم و عموره (بابهای ۱۸، ۱۹)

۱۸:۱-۱۵ بلافاصله پس از وقایع باب ۱۷، سه مرد بر ابراهیم ظاهر شدند. که در حقیقت دو نفر از آنها فرشته و یکی از آنها خود خداوند بود. ابراهیم و ساره با مهمان‌نوازی خاص فرهنگ خاورمیانه است ناخواسته فرشتگان (عبرانیان ۱۳:۲) و آنکه از فرشتگان هم برتر بود را خدمت کردند. و هنگامی که آنها مشغول صحبت بودند ساره سخنان خداوند را شنید که می‌گفت تا سال آینده پسری خواهد زایید، و خنده او بی‌ایمانی او را فاش نمود. او با این سؤال سخت او را سرزنش نمود: «مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟» اما علی‌رغم تردید او این وعده دوباره تکرار شد (آیات ۹-۱۵). عبرانیان ۱۱:۱۱ بیانگر این امر است که ساره علی‌رغم این بی‌ایمانی مقطعی بعدها تبدیل شد به زن ایمان.

۱۸:۱۶-۳۳ پس از اینکه خداوند بر ابراهیم آشکار نمود که قصد دارد سدوم را نابود کند، و درحالی‌که دو فرشته در شهر قدم می‌زدند، شمارش معکوس شفاعت ابراهیم آغاز شد – پنجاه ... چهل و پنج ... چهل ... سی ... بیست ... ده. حتی اگر ده مرد عادل هم در شهر پیدا نمی‌شد خداوند سدوم را نابود نمی‌کرد! دعای ابراهیم نمونه‌ای عالی از یک شفاعت مؤثر است. این دعا بر اساس شخصیت داور تمام جهان بود (آیه ۲۵) و این شهادت را منعکس می‌کرد، اما در عین حال فروتنی عمیقی داشت که تنها یک شناخت نزدیک از خدا می‌توانست چنین فروتنی از خود نشان دهد. هنگامی که ابراهیم دست از شفاعت برداشت خداوند به این موضوع خاتمه داد و از نزد او رفت (آیه ۳۳). اسرار بسیاری در زندگی هست که حقیقتی که آیه ۲۵ بیان می‌کند تنها پاسخ ارضا کننده برای آنها است.

از احترامی که خدا برای ابراهیم به عنوان یک انسان خانواده‌دار قایل شد غافل نشوید (آیه ۱۹).

۱۹:۱-۱۱ نام سدوم با همجنس‌بازی مترادف شده است. اما فساد اخلاقی تنها دلیل نابودی این شهر نبود. در حزقیال ۱۶: ۴۹، ۵۰، خداوند گناه سدوم را «غرور، فراوانی نان، سعادت‌مندی رفاهیت» نام می‌برد.

لوط دو فرشته را پذیرفت و به اصرار از آنها خواست که شب را در خانه او سپری کنند، چرا که به خوبی می‌دانست که ممکن است این خطر آنها را نیز تهدید کند. مردان سدوم حتی در پی این بودند که به این میهمانان آسمانی هم تجاوز کنند. لوط در کمال ناامیدی تلاش کرد میهمانان خود را نجات دهد و در کمال شرمساری دختران خود را به آنها پیشنهاد کرد. تنها يك معجزه باعث نجات آنها شد، فرشتگان موقتاً بر آنها کوری عارض کردند.

همجنسبازي

هم در عهد عتیق (پیدایش ۱: ۱۹-۲۶؛ لایوان ۱۸: ۲۲؛ ۱۳: ۲۰) و در عهد جدید (رومیان ۱: ۱۸-۳۲؛ اقرنتیان ۶: ۹؛ ۱ تیموتاؤس ۱: ۱۰)، خدا همجنسبازي را محکوم می‌کند. او با ویران کردن شهرهای سدوم و عموره خشم خود را از این مسأله نشان داد. در شریعت موسی، حکم همجنسباز مرگ بود. هرکسی که همجنسبازي کند وارث ملکوت خدا نخواهد شد.

این به اصطلاح همجنسخواهان بهای گرانی را برای زندگی فاسد خود می‌پردازند. پولس می‌گوید که آنها در خود «عقوبت سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند» (رومیان ۱: ۲۷ ب). اینها شامل بیماریهای مقاربتی، پنیوموسیستیس، سارکوم کاپوسی (یک نوع سرطان) و ایدز است. همچنین اغتشاش ذهنی و احساسی و تغییرات غیر معمول شخصیتی را به همراه دارد.

يك همجنسباز چه زن و چه مرد همچون تمام گناهکاران اگر از گناه خود توبه کند و خداوند عیسی مسیح را به عنوان نجات‌دهنده خود بپذیرد می‌تواند نجات یابد. گرچه خدا از گناه همجنسبازان متنفر است اما آنها را دوست دارد.

همجنسبازي با همجنسگرایی تفاوت دارد. کتاب مقدس عمل آن را محکوم می‌کند؛ ئ نه گرایش آن را. بسیاری هستند که گرایش به انجام چنین کاری دارند اما به آن تن نمی‌دهند. آنها به قوت روح القدس خود را مقید می‌سازند که در برابر این وسوسه مقاومت نموده و در پاکی زندگی کنند. مسیحیان بسیاری هستند که به همجنس خود گرایش دارند.

.... وضعیت خود را در غم و پشیمانی نگریسته‌اند، اما، نتوانستند آن را تغییر دهند، غرق روح القدس شده‌اند تا قدرت صبر و پاکی را ببینند، که در حقیقت این خود تقدیس است... آنها در وفاداری به مسیح، این عیب درونی و مداوم خود را تحمل می‌کنند تا قدرت الاهی در ضعف انسان کامل گردد و خدا جلال یابد.

برخی خدا را مقصر چنین گرایشهایی می‌دانند، اما خدا مقصر نیست، بلکه این مسایل نتیجه گناه بشر است. هر فرزند سقوط کرده آدم گرایش به شرارت دارد. برخی در يك زمینه ضعف دارند، و برخی در زمینه‌ای دیگر. وسوسه شدن گناه نیست، بلکه به وسوسه تن دادن گناه است.

برای همجنسبازي رهايي است، همانگونه که برای دیگر اشکال شهوت هم رهايي هست. بالینحال، ياري و مدد الاهي در این راه برای هم موردی بسیار مهم است.

مسیحیان باید همجنسبازان را به عنوان يك شخص بپذیرند، بدون اینکه روش زندگی آنها را سرزنش کنند. زیرا آنها هم کسانی هستند که مسیح برایشان جان داد، ایمانداران باید به هر شکلی که شده آنها را به سوي زندگی مقدسی که «به غیر از آن هیچکس خداوند را نخواهد دید» سوق دهند (عبرانیان ۱۲: ۱۴).

۱۹: ۱۲-۲۹ فرشتگان به لوط و خانواده‌اش اصرار کردند که شهر را ترك کنند. اما هنگامی که او سعی کرد دامادهایش را متعقاد کند، چنین امری به نظر آنها مسخره آمد. زندگی مرتد او ادعاهای او را بی‌اثر ساخت. به هنگام طلوع فجر فرشتگان لوط، همسرش و درختانش را تا به بیرون از سدوم همراهی کردند. حتی پس از آن هم لوط وقت را تلف کرد، و ترجیح داد در صوغر بماند، یکدیگر از شهرهای فاسد. حتی ده مرد عادل هم در شهر سدوم یافت نشد، پس خدا آن را ویران نمود. اما دعای ابراهیم بی‌جوابی نماند، زیرا **خدا ابراهیم را به یاد آورد، و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد.**

گرچه همسر لوط شهر را ترك کرد، اما دل او همچنان در شهر بود، و از این رو زیر داورى خدا قرار گرفت. به عبارتی دیگر «زن لوط را به یاد آرید» (لوقا ۱۷: ۳۲)، مسیح او را مثال زد تا هشداري باشد برای کسانی که نجات او را جدی نمی‌گیرند.

۱۹: ۳۰-۳۸ لوط از صوغر هم بیرون آمد و در غاری در يك کوه ساکن شد. دختران او او را نوشانی‌دند و او مست شد و با نزدیکی کردند. در نتیجه دختر بزرگ پسری زایید به نام موب و دختر کوچک پسری زایید به نام بن عمی. از اینجا نسل موب و بنی‌عمون آغاز شد، که بعدها همسایگان بنی‌اسرائیل شدند. در آینده همین زنان موبایی بودند که مردان اسرائیلی را به زنا کشاندند (اعداد ۱: ۲۵-۳) و عمونی‌ها بودند که اسرائیل را به پرستش ملکوم سوق دادند، که قربانی فرزندان را هم توسط آن رواج دادند (۱ پادشاهان ۱۱: ۳۳؛ ارمیا ۳۲: ۳۵). از ۲ پطرس ۲: ۷، ۸ می‌دانیم که لوط مردی عادل بود، اما به خاطر دنیوی بودنش شهادت خوبی بجا نگذاشت (آیه ۱۴)، همسرش (آیه ۲۶)، دامادهایش، دوستانش، مشارکتهایش (کسی در سدوم بود)، اموالش، (او ثروتمند شد اما ناگهان فقر شد)، شخصیتش (آیه ۳۵)، کسب و کارش، و تقریباً زندگیش (آیه ۲۲). رفتار زشت دخترانش حاکی از آن است که آنها تحت تأثیر معیارهای اخلاقی شهر سدوم بودند. هیچ راه فراری نیست (عبرانیان ۲: ۳).

۷. ابراهیم و ابیملک (باب ۲۰)

۱: ۲۰-۱۸ در نظر ما محال است که ابراهیم باری دیگر پس از بیست سال همان اشتباهی را که با فرعون مرتکب شده، تکرار کند و ساره را به عنوان خواهر خود از خود رد کند - محال است، مرگ اینکه تمایل دائمی خود را نسبت به گناه به یاد آوریم! واقعه ابیمیک در جرار تقریباً تکرار دورویی ابراهیم در مصر است (۱۲: ۱۰-۱۷). خدا خدا خواست اهداف خود را در تولد اسحاق تحقق بخشید، که ممکن بود عملی نشود. او ابیملک را به مرگ تهدید کرد. او تنها يك تماشاچی در اطراف میدان تاریخ دنیا نیست. او می‌تواند بر اعمال

شریر قوم خود حکومت نماید، حتی در زندگی بی‌ایمانان. ابیملک بی‌ایمان در این واقعه بسیار بهتر از ابراهیم که «دوست خدا» بود عمل کرد. (ابیملک یک لقب است و نه یک اسم خاص.) بسیار شرم‌آور است که یک ایماندار توسط یک انسان دنیوی توبیخ شود! هنگامی که یک نیمه حقیقی را به جای حقیقت تمام جلوه دهیم، دیگر آن حقیقت نیست بلکه ناراستی است. ابراهیم حتی سعی کرد خدا را هم به خاطر اینکه او را به آن مکان آورده سرزنش نماید. او می‌توانست عاقلانه‌تر عمل کند و به گناه خود اعتراف نماید. اما با اینحال، او هنوز مرد خدا بود. از این رو خداوند ابیملک را نزد او فرستاد تا ابراهیم دعا کند که اهل خانه او از نازی‌های شفا حاصل کنند.

عبارت «برای تو پرده چشم است» (آیه ۱۶)، یعنی هدیه‌ای برای تسکین به تو داده می‌شود. پس می‌توان آن را چنین ترجمه کرد، «این به عنوان مبلغی برای رضایت خاطر شما به شما داده می‌شود، تا گواهی باشد برای تمام مردان که اشتباه رفع شده است.»

الف-۸. اسحاق فرزند وعده (باب ۲۱)

۱۰-۱:۲۱ هنگامی که فرزند وعده برای ابراهیم و ساره متولد شد، والدین خوشحال او، همانگونه که خدا گفته بود وی را اسحاق (خنده) نام نهادند (۱۷:۱۹، ۲۱). این مسأله باعث شادمانی آنها و شادمانی تمام کسانی که این خبر را می‌شنیدند می‌شد. احتمالاً اسحاق زمانی که از شیر گرفته شد بین دو تا پنج سال سن داشته است. و احتمالاً اسماعیل بین سیزده الی هفده سال سن داشته است. هنگامی که ساره دید که اسماعیل در ضیافتی که به مناسبت از شیر گرفتن اسماعیل برگزار شد، استهزا می‌کند، به ابراهیم گفت که هاجر و پسرش را بیرون کند. پولس این عمل را دلیلی بر این موضوع می‌داند که شریعت بر فیض جفا می‌رساند، و اینکه شریعت و فیض نمی‌توانند در کنار هم باشند، و برکات روحانی نمی‌تواند بر اساس شریعت حاصل شوند (غلاطیان ۴:۲۹).

۱۳-۱۱:۲ ابراهیم از اینکه هاجر و اسماعیل را از دست می‌داد محزون شد، اما خدا به او تسلی داد و به او وعده داد که اسماعیل و پدر امتی بزرگ خواهد شد. اما خداوند بر او روشن ساخت که اسحاق فرزند وعده است و از طریق او عهد تحقق خواهد یافت.

۲۱-۱۴:۲۱ هنگامی که هاجر و پسرش در بیابان جنوب کنعان از تشنگی در حال مرگ بودند، خدا چشمان آنها را بسوی چشمه‌ای گشود، و آنها نجات یافتند. اسماعیل در این هنگام نوجوانی بیش نبود، پس احتمالاً آیه ۱۵ به این معنا است که هاجر او را به خاطر ضعفش زیر بوته‌ای کشید. نام اسماعیل به این معنا است که «خدا می‌شنود»، و این عمل دو بار در آیه ۱۷ تکرار شده است - «خدا شنید» و «خدا شنیده است». کودکان و فرزندان باید تشویق شوند که دعا کنند. خدا می‌شنود و پاسخ می‌دهد!

۲۲-۲۲:۲۱ ابیملک در آیه ۲۲ لزوماً همان ابیملک باب ۲۰ نیست. این ابیملک کسی بود که سپهسالارش از خادمان ابراهیم چاه آبی غصب کرده. و هنگامی که ابیملک و ابراهیم با هم پیمان دوستی بستند، پاتریارخ درباره چاه آبی که در گذشته غصب شده بود به ابیملک گفت. و نتیجه آن شد که عهده‌ای بسته شد و چاه به

ابراهیم بازگردانیده شد. او بلافاصله آن را بنرثبع نامید («چاه سوگند»). این مکان بعدها تبدیل شد به شهری که بیشتر مرزهای جنوبی را تشکیل می‌داد. و ابراهیم شوره کزی (نوعی درخت) به عنوان یادبود در آنجا غرس نمود.

الف-۹. قربانی اسحاق (باب ۲۲)

۱۰:۱-۲۲ شاید بتوان گفت پس از واقعه جلجتا این واقعه تلخ‌ترین رویداد کتاب مقدس باشد، و هیچ واقعه دیگری نیست که تصویری واضح‌تر از مرگ پسر محبوب خدا بر روی صلیب به ما نشان دهد. بزرگترین آزمایش ابراهیم زمانی آغاز شد که خدا از او خواست اسحاق را برای قربانی سوختنی بر کوه موریابگذراند. درحقیقت خدا قصد نداشت که ابراهیم چنین کاری بکند؛ او همیشه با قربانی انسان مخالف بوده است. موریاب کوهی است که اورشلیم در آن واقع شده است (۲تواریخ ۳:۱) و همانجایی بود که بعدها واقعه جلجتا در آن رخ داد. این سخن خدا که «پسر خود را که یگانه دوست»، همچون زخم عمیقی دل ابراهیم را به درد و آلام می‌داشت. اسحاق تنها پسر ابراهیم بود به طوری که او تنها پسر وعده بود - یگانه پسر، پسری که تولدش حاصل معجزه بود.

در کتاب مقدس معمولاً اولین باری که يك واژه به کار می‌رود آن واژه تبدیل به الگویی می‌شود برای دیگر موارد آن در ادامه کتاب مقدس. محبت (آیه ۲) و پرستش (آیه ۵) برای اولین بار در اینجا دیده می‌شوند. محبت ابراهیم نسبت به پسر تصویری کمرنگ از محبت خدا نسبت به عیسی خداوند است، خود تصویری از بزرگترین قربانی بود - قربانی نجات‌دهنده برای انجام اراده خدا.

۱۱:۲، ۱۲ «ابراهیم، ابراهیم» یکی از ده نامی است که در کتاب مقدس دوبار پشت سر هم تکرار شده است. این تکرار هفت بار درباره انسان به کار رفته است (پیدایش ۱۱:۲۲؛ ۲:۴۶؛ خروج ۳:۴، اسموئیل ۳:۱۰؛ لوقا ۱۰:۴۱؛ ۳۱:۲۲؛ اعمال ۹:۴). سه بار دیگر در متی ۲۱:۷، ۲۲؛ ۳۷:۲۳؛ مرقس ۱۵:۳۴ به کار رفته است. این تکرارها حاوی موضوعاتی بس مهم هستند. **فرشته خداوند** (آیه ۱۱) **خدا** بود (آیه ۱۲).

۱۳:۲۲-۱۵ مسلماً قربانی اسحاق آزمایش بزرگ ایمان ابراهیم بود. خدا به ابراهیم وعده داده بود که توسط پسرش نسل‌های بسیاری به او عطا کند. احتمالاً اسحاق در این هنگام باید بیست و پنج ساله بوده باشد، و ازدواج نکرده بود. اگر ابراهیم او را می‌کشت دیگر چگونه آن وعده تحقق می‌یافت؟ بر طبق عبرانیان ۱۹:۱۱ ابراهیم ایمان داشت که حتی اگر او پسر خود را می‌کشت، خدا او را از مردگان برمی‌خیزانید. چنین ایمانی بسیار قابل توجه است، زیرا تا بدان لحظه هیچ موردی از قیامت در تاریخ دنیا ثبت نشده بود. همچنین به ایمان او در ۵:۲۲ توجه نمایید: «**شما در اینجا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدانجا رویم، و عبادت کرده، نزد شما بازآیم.**» ابراهیم پیش از هر چیز توسط ایمان عادل شمرده شد (۶:۱۵)، سپس توسط اعمال عادل شمرده شد (نگاه کنید به یعقوب ۲:۲۱). ایمان او وسیله‌ای برای نجات او شد، درحالی‌که اعمال او نمایانگر اصالت ایمان او بودند. هنگامی که اسحاق پرسید، «**بره قربانی کجاست؟**»، پدرش در جواب به او گفت، «**خدا بره قربانی**

را برای خود مهیا خواهد ساخت.» این وعده توسط بره‌ای که در آیه ۱۳ ذکر شده است تحقق نیافت، بلکه توسط بره خدا (یوحنا ۱: ۲۹).

در این باب دو نشانه بارز از مسیح دیده می‌شود. اسحاق اولین نشان است: تنها پسر، که محبوب پدر است، مشتاق انجام اراده پدر است، و به شکلی نمادین از مردگان برخیزانیده شد. بره دومین است: قربانی بی‌گناهی که به جای دیگری مرد، خون او ریخته شد، و آن قربانی سوختنی‌ای بود که کاملاً برای خا سوخته شد. شخصی در مورد مهیا شدن بره به جای اسحاق گفته است، «خدا دردی را از ابراهیم مضایق کرد که خود در دل داشت.» فرشته خداوند در آیه ۱۱ و ۱۵، به مانند دیگر موارد عهد عتیق خود خداوند عیسی مسیح است. ابراهیم آن مکان را **خداوند مهیا خواهد کرد** (یهوه یرا) نامید (آیه ۱۴). این یکی از هفت نامهای ترکیبی در عهد عتیق است. نامهای دیگر چنین هستند:

یهوه رفقه - «خداوند تو را شفا می‌دهد» (خروج ۱۵: ۲۶).

یهوه نسی - «خداوند درفش من» (خروج ۱۷: ۸-۱۵).

یهوه شالوم - «خداوند سلامتی ما» (داوران ۶: ۲۴).

یهوه روئی - «خداوند شبان من» (مزمور ۱: ۲۳).

یهوه صدقینو - «خداوند عدالت ما» (ارمیا ۶: ۲۳).

یهوه شمه - «خداوند حاضر است» (حزقیال ۴۸: ۳۵).

۱۶: ۲۲-۱۹ خداوند به خود قسم خورد زیرا او نمی‌توانست به کسی بزرگتر از خود قسم بخورد (عبرانیان ۶: ۱۳). وعده خدا در اینجا، که توسط سوگند او تأیید می‌شود، شامل برکت دیگر امتهای توسط مسیح می‌شود (نگاه کنید به غلاطیان ۳: ۱۶). خدا در آیه ۱۷ به وسعت وعده‌های خود می‌افزاید: ذریت ابراهیم دروازه‌های دشمنان خود را متصرف خواهند شد. این بدان معنا است که فرزندان او «بر مخالفان خود حکومت خواهند کرد. تسخیر دروازه شهر به مثابه سقوط خود شهر است.»

۲۰: ۲۲-۲۴ برادر ابراهیم، ناحور دوازده پسر داشت، درحالیکه ابراهیم تنها دو پسر داشت - اسماعیل و اسحاق. چگونه این می‌توانست ایمان ابراهیم را درباره وعده خدا در مورد فرزندان بی‌شمار ابراهیم محقق سازد! می‌توانست او را وادار کند که الیعازر را در جستجوی یافتن همسری برای ابراهیم روانه کند (باب ۲۴). به نام ربکا در ۲۲: ۲۳ توجه نمایید.

الف-۱۰. آرامگاه خانوادگی (باب ۲۳)

۱: ۲۳-۱۶ هنگامی که ساره در سال صد و بیست و هفت سالگی درگذشت، ابراهیم از ساکنان حتی حبرون قبر مکفلیه را برای دفن ساره خریداری نمود - تنها خرید ارضی او در مدت زمان زندگانی‌اش. این عبارات از خرید بسیار گرانبها صحبت می‌کنند که در آن ایام در سرزمین‌های شرقی مرسوم بوده است. در ابتدا حتی‌ها به ابراهیم پیشنهاد کردند که یکی از قبرها را خود انتخاب کند. ابراهیم هم در کمال ادب و احترام نپذیرفت و اصرار نمود که قیمت قبری را که از آن عفرون بود کاملاً پرداخت نماید. در ابتدا عفرون نه تنها

قبر را بلکه تمام زمین را به عنوان يك هدیه پیشنهاد کرد، اما ابراهیم می‌دانست که همه آنها از روی احترام است. در واقع مالك قصد نداشت که آن را بدون دریافت مبلغ بدهد. هنگامی که ابراهیم تمایل بسیاری برای خرید آن قبر از خود نشان داد، عفرون چهارصد مثقال نقره به او پیشنهاد کرد، گویی که قیمت بسیار خوبی را پیشنهاد کرده است. درحقیقت این مبلغ بسیار گزاف بود، و خریدار باید بر سر آن چانه می‌زد. پس هنگامی که ابراهیم همان قیمت اولیه را پذیرفت همگی از این موضوع شگفت‌زده شدند. ابراهیم نمی‌خواست که به يك بی‌ایمان بدهکار باشد و ما هم باید چنین کنیم.

۲۳:۱۷-۲۰ مقبره مکفلیه بعدها تبدیل شد به آرامگاه ابراهیم، اسحاق، ربکا، یعقوب و لیه. این مکان تاریخی اکنون محلی است که مسجد مسلمانان در آن بنا شده است.

الف-۱۱. عروسی برای اسحاق (باب ۲۴)

۲۴:۱-۹ ابراهیم بزرگترین خادم خود را قسم داد که مبادا برای اسحاق از کنعانیان دختری انتخاب کند و نه بگذارد که او در بین‌النهرین زندگی کند. چارلز اف فیفر (Charles F. Pfeiffer) قسمی را که در آیات ۲-۴ ذکر شده است، چنین توصیف می‌کند:

بر طبق اصلاح کتاب مقدسی، بچه‌ها از «ران» یا «کمر» (صلب) پدر خود بوجود می‌آیند (نگاه کنید به پیدایش ۲۶:۴۶). گذاشتن دست بر روی کمر نمادی بود بر اینکه، در صورتی که اگر سوگند بجا آورده نشود، فرزندان که بوجود می‌آیند، و یا به عبارتی فرزندان که از «کمر» تولید می‌شدند انتقام این خیانت را از او خواهد گرفت. و این عمل «سوگند اولاد» نامیده می‌شد و به طور خاص در این قسمت کاربرد دارد، زیرا مأموریت خادم ابراهیم این بود که اطمینان دهد که توسط اسحاق فرزندی برای ابراهیم حاصل شود.

۲۴:۱۰-۱۴ خادم در اینجا نمادی از روح القدس است که توسط پدر فرستاده می‌شود تا برای «اسحاق آسمانی» یعنی خداوند عیسی عروسی برگزیند. متن روایت به دقت تمهیدات سفر را ثبت کرده است، خادم هدایایی دارد، و نشانی برای شناسایی عروس منتخب خداوند. مورداک کمپل (Murdoch Campbell) این موضوع را چنین شرح می‌دهد:

این نشانی بود بر اینکه شخصیت و موقعیت دختری که شایسته پسر آقایش است را پر رنگ تر سازد. او تنها باید از او «سبویی» می‌خواست - آنگونه که از ترجمه متن عبری بر می‌آید - سبوی آب؛ اما آنکسی را که خدا انتخاب کرده بود تا مادر امتی عظیم و جدۀ دور عیسی مسیح باشد، باید ذات بخشنده خود را اینگونه نشان می‌داد که نه تنها يك سبوی آب، بلکه آب بسیار فراوان به دیگران می‌بخشید. و بدین منظور او باید آمادگی خود را برای آب نوشاندن به شترها هم اعلام می‌کرد. خوب هنگامی که ما تصور می‌کنیم، ده حیوان تشنه پس از يك سفر طولانی، آنقدر تشنه بودند که می‌توانستند ده بشکه آب را بنوشند، آنگاه پی می‌بریم که این دختر همان دختر دعای الیعازر بود که حاضر بود انسان و حیوان را خدمت کند، و این اشاره‌ایست به روحیه‌ای مهربان و فداکار و همچنین شخصیتی بسیار والا.

۲۴:۱۵-۵۲ مسلماً این ربکا محبوب بود که این شرایط را انجام داد و بدینسان هدایای خادم ابراهیم را دریافت کرد. هنگامی که ربکا خادم را به سوی خانه پدر خود هدایت می‌کرد، خادم ابراهیم می‌دانست که جستجوی او به پایان رسیده است. به محض اینکه ربکا این وضعیت را برای برادر خود، لابان شرح داد، او همراهانش را به گرمی پذیرفت، و سپس شنید که خادم از ربکا برای اسحاق خواستگارس کرد. تمام این اتفاقات خوشایندست به دست هم دادند تا لابان و بتوئیل، پدر ربکا را متقاعد سازند که این ازدواج را خداوند تدارک دیده است.

۲۴:۵۳-۶۱ سپس خادم هدایایی به ربکا، لابان، و مادر او تقدیم کرد تا مهر تأییدی باشد بر این پیوند. صبح روز بعد، خانواده خواستند که در عزیمت ربکا تأخیر صورت پذیرد، اما اشتیاق ربکا برای رفتن مشکل را حل کرد و او به برکات خانواده عازم شد.

۲۴:۶۲-۶۷ اسحاق پس از واقعه موریاً برای اولین بار هنگامی که به ملاقات ربکا می‌رود ظاهر می‌شود. پس اولین باری که نجات‌دهنده را پس از مرگ، تدفین و قیام و صعود به آسمان می‌بینیم زمانی است که او برای دیدار عروس منتخب خود می‌آید (۱۳:۴-۱۸). ملاقات اسحاق با ربکا یکی از زیباترین ملاقاتهاست. او بدون اینکه او را قبلاً دیده باشد و با او ازدواج کرد و دل به او بست، و بر خلاف دیگر پاترارخها هیچ همسر دیگری نداشت.

الف-۱۲. نسل ابراهیم (۱:۲۵-۱۸)

۱:۲۵-۶ در اول تواریخ ۱:۳۲ قطره متعه ابراهیم نامیده شده است. به نظر آیه ۶ تأییدی بر این موضوع باشد. پس او زن صیغهای ابراهیم بوده است، کسی که از تمام مزایای يك همسر در خانه برخوردار نیست. باری دیگر خدا دخالت مسایل دنیوی را ثبت می‌کند که هیچگاه آنها مورد تأیید او نیستند.

۷:۲۵-۱۸ ابراهیم در سن صد و هفتاد و پنج سالگی جان بداد و دومین ضحی بود که در مقبره حبرون دفن شد. دوازده پسر اسماعیل که در آیات ۱۲-۱۶ نام برده شده‌اند به وعده خدا به ابراهیم تحقق بخشیدند: «دوازده رئیس از او پدید آمدند» (آیه ۱۷:۲۰). با مرگ اسماعیل، اسحاق به کانون توجه روایت تبدیل می‌شود.

ب. اسحاق (۱۹:۲۵-۳۵:۲۶)

ب-۱. خانواده اسحاق (۱۹:۲۵-۳۴)

۱۹:۲۵-۲۶ ربکا تقریباً تا بیست سال پس از ازدواجش نازاد بود. سپس خدا دعای اسحاق را جواب داد و او حامله شد. نزاع میان این دو پسر او را سر در گم ساخته بود تا اینکه خدا به او گفت که آنها سر دو امت رقیب خواهند شد (اسرائیل و ادم). نوزاد اول عیسو (پر مو) نام نهاده شد. و دیگر یعقوب (فریبکار) نامیده شد. حتی به هنگام تولد هم یعقوب می‌خواست از برادرش سبقت جوید چرا که پاشنه اسحاق را چسبیده بود. زمانی که دوقلوهای اسحاق متولد شدند، او شصت سال سن داشت.

۲۵:۲۷، ۲۸ هنگامی که پسرها بزرگ شدند، عیسی تبدیل شد به يك صیاد ماهر که غالباً بیرون از خانه بود. در مقابل یعقوب ساده‌دل و چادر نشین بود. اسحاق عیسی را دوست داشت، اما ربکا یعقوب را دوست داشت. احتمالاً او «پسر مامان» بود.

۲۵:۲۹-۳۴ عیسی به عنوان پسر نخست این امتیاز را داشت که دو سهم از اموال پدر را به ارث برد - یعنی، دوبرابر آنچه‌ی که پسر دیگر به ارث می‌برد. سپس او تبدیل شد به يك طایفه یا سرخانواده. این موضوع به حق نخست‌زادگی معروف بود. در مورد عیسی، می‌شد این را نیز گفت که او می‌توانست جد مسیح باشد. روزی عیسی از شکار باز می‌گشت، دید که یعقوب برای خود آش سرخ می‌پزد. او آنقدر با التماس قدری از آن آش سرخ طلب نمود که نام مستعار «سرخ» (ادوم)، را بر او گذاشتند، و این نام هم بر او و هم بر اولاد او، ادومیان نهاده شد. هنگامی که یعقوب آش را در قبال دریافت حق نخست‌زادگی او به او داد، عیسی در کمال حماقت پذیرفت. «هیچ غذایی جز میوه درخت ممنوعه به این بها خریدای نشد.» نبوت آیه ۲۳ تا خدی در آیات ۲۹-۳۴ تحقق یافت. خدا از این معامله عیسی چشم پوشی نکرد، اما يك چیز مبرهن است خدا به نخست‌زادگی ارج نهاد و در نقشه خدا قرار گرفت، درحالی‌که عیسی ارضای نیاز جسمانی خود را به برکات روحانی ترجیح داد.

این باب به جای اینکه با نحوه رفتار یعقوب با برادرش به پایان برسد با تأکید بر رفتاری که عیسی نسبت به نخست‌زادگی خود داشت به پایان می‌رسد. فرزندان عیسی دشمنان سرسخت اسرائیل بودند. سرنوشت نهایی آنها در عوبدیا اعلان شده است.

ب-۲. اسحاق و ابیملک (باب ۲۶)

۲۶:۱-۶ واکنش اسحاق نیز نسبت به قحطی به مانند پدرش بود (بابهای ۱۲ و ۲۰). و درحالی‌که به سوی جنوب سفر می‌کرد خداوند در جرار بر او ظاهر شد و به هشدار داد که به مصر نرود. جرار در مسیر مصر قرار داشت و حکم يك توقفگاه را داشت. خدا به اسحاق گفت که موقتاً در جرار بماند اما اسحاق در آنجا ساکن شد. خدا عهد بلاشرطی را که با ابراهیم بسته بود برای او تأیید کرد.

۲۶:۷-۱۷ اسحاق نیز به مانند پدرش ترسید. او همسر خود را به جای خواهر خود ه مردان جرار معرفی کرد. واقعاً داستان تأسیف‌باری است که ضعف پدر در پسر هم تکرار شود. هنگامی که این فریب آشکار شد و مورد نکوهش قرار گرفت، اسحاق به اشتباه خود اعتراف کرد. اعتراف به برکت منجر شد. اسحاق در جرار ثروتمند شد - آنقدر ثروتمند که ابیملک که حاکم آنجا بود از او خواست که آن شهر را ترك کند. از این رو اسحاق از جرار به دره جرار که زیاد هم دور نبود نقل مکان کرد.

۲۶:۱۸-۲۵ فلسطینیان چاه‌هایی را که ابراهیم حفر کرده بود، بستند. برای کندن چاه عسق (نزاع) و سطنه (دشمن) نزاعی با فلسطینیان در گرفت. سرانجام اسحاق از فلسطین رفت. و این بار هنگامی که چاهی حفر نمود نزاعی در نگرفت، از این رو آن را رحوبوت (مکانهای وسیع یا اتاق) نامیدند. از آنجا به بت‌شعب رفت، جایی که خدا باری دیگر او را از وعده برکت اطمینان بخشید، و جایی که اسحاق مذبحی بنا کرد

(پرستش)، و خیمه‌ای برپا نمود (سکونت)، و نیز چاهی حفر نمود (تازگی). همانگونه که آب برای زندگی جسمی ما ضروری است، آب کلام نیز در حیات روحانی ما ضروری است.

۲۶:۲۶-۳۳ ویلیام درباره آیات ۲۶-۳۱ چنین می‌گوید:

هنگامی که اسحاق خود را از مردم ساکن در جرار جدا می‌کند، ساکنان برای برکت خدا نزد او می‌آیند.... مسیحیان تنها هنگامی می‌توانند به بهترین نحو به دنیا کمک کنند که خود را از آن جدا سازند....

درست در همان روزی که اسحاق از ابیملک جدا شد **خادمان اسحاق آب یافتند**. ابراهیم آن مکان را بئر شیع نامیده بود زیرا موقتاً با ابیملک عهده بسته بود (۲۱:۳۱). اکنون هم اسحاق تحت همان شرایط آن را شیع یا بئر شیع می‌نامد.

۲۶:۳۴-۳۵ از دواج عیسو با یهودیه و بسمه، دو دختر بی‌ایمان، باعث رنجش اسحاق و رفقه شد، و از همان زمان یوغهای ناموافق بسیار دیگری اختیار کرد. همچنین این موضوع بی‌لیاقتی او را برای نخست‌زدگی هر چه بیشتر بر ما نمایان می‌سازد.

پ. یعقوب (۱:۲۷-۴۳:۳۶)

پ-۱. فریب عیسو توسط یعقوب (باب ۲۷)

۲۷:۱-۲۲ تقریباً سی و هفت سال از وقایع باب قبلی گذشت. اسحاق اکنون ۱۳۷ سال داشت، چشمانش تار شده بود، و گمان می‌کرد که زمان مرگش فرا رسیده است، شاید به این خاطر که برادرش اسماعیل در همان سن درگذشت (پیدایش ۱۷:۲۵). اما او چهل و سه سال دیگر هم زندگی کرد.

هنگامی که اسحاق می‌گوشت آهو از عیسو خواست، تا در قبال آن او را برکت دهد، ربکا دسیسه‌ای چید تا شوهر خود را فریب دهد و برکت را برای یعقوب که او را دوست داشت بگیرد. نیرنگ او لازم نبود زیرا خدا و عده داده بود که یعقوب را برکت می‌دهد (۲۵:۲۳ب). او گوشت بز برای او پخت تا عطر و طعم گوشت آهو را داشته باشد، و پوست آهو بر دستهای یعقوب گذاشت تا همچون دستهای عیسو پر از مو باشد. اسحاق بر احساسات خود توکل کرد؛ دستهای پر از مو همچون دستهای عیسو بد. ما نباید در مسایل روحانی به احساسات خود تکیه کنیم. همانگونه که مارتین لوتر (Martin Luther) در این باره می‌گوید:

احساسات می‌آیند و می‌روند، و احساسات فریبنده هستند؛

سنگ محک ما کلام خدا است؛ و هیچ چیز دیگر ارزش ندارد که آن را باور داشته باشیم.

اگرچه ربکا طرح این فریب را چیده بود، اما یعقوب هم در این امر مقصر بود. و او آنچه که کاشته بود درو کرد. سی. اچ. مکینناش در مورد این موضوع می‌گوید:

.. هرکسی که زندگی یعقوب را مشاهده می‌کند، پس از اینکه او به نیرنگ و فریب برکت را از پدر خود گرفت، درخواهد یافت که او از سعادت این دنیا بهره بسیار اندکی برد. برادر او می‌خواست او

را بکشد، و او برای اجتناب از این امر مجبور شد از خانه پدری خود بگریزد؛ عموی او لابان او را فریب داد... او مجبور شد مخفیانه او را ترک کند... او پستی پسرش رئوبین را تجربه نمود... خیانت و بی‌رحمی شمعون لاوی نسبت به اهالی شکیم؛ سپس او درگذشت همسر محبوب خود را تجربه نمود... پایان ناخوشایند و نابهنگام یوسف؛ و بدتر از همه اینها مجبور شد به خاطر قحطی به مصر برود، و در آنجا در سرزمین غریب مرد...

۲۷:۲۳-۲۹ اسحاق یعقوب را در سعادت، مالکیت، و حفاظت برکت داد. جالب توجه است که برکاتی که پاترارخا اعلام می‌کردند نبویت بود؛ آنها به تدریج تحقق می‌یافتند زیرا، در حقیقت آنها به الهام سخن می‌گفتند.

۲۷:۳۰-۴۰ هنگامی که عیسو بازگشت و از فریب آگاهی یافت، با ترس و واهمه از اسحاق برکت خواست. اما برکت به یعقوب عطا شده بود و دیگر نمی‌شد که آن را بازگرداند (عبرانیان ۱۶:۱۲، ۱۷). با اینحال اسحاق کلامی برای عیسو داشت:

«اینک مسکن تو (دور) از فربهی زمین، و از شبم آسمان از بالا خواهد بود، و به شمشیرت خواهی زیست، و برادر خود را بندگی خواهی کرد، و واقع خواهد شد که چون سرباز زدی، یوغ او را از گردن خود خواهی انداخت» (آیات ۳۹، ۴۰ — موفات [Moffatt])

این آیات حاکی از آن است که ادمی‌ها در بیابان زندگی خواهند کرد، جنگجو خواهند بود، تحت تسلط اسرائیل خواهند بود، اما روزی بر علیه این حکومت خواهند شورید. این پیشگویی در زمان سلطنت یورام، پادشاه یهودا به وقوع پیوست (۲ پادشاهان ۸:۲۰-۲۲).

۲۷:۴۱-۴۶ عیسو قصد داشت به محض اینکه پدرش مرد و روزهای نوحه‌گری به پایان رسید برادر خود یعقوب را بکشد. هنگامی که رفقه از این موضوع اطلاع حاصل نمود، به یعقوب گفت به خانه برادرش لابان در حران برود. او نه تنها می‌ترسید که یعقوب کشته شود بلکه می‌ترسید مبادا عیسو نیز بگریزد و در یک جنگ خونین کشته شود، و هر دو پسر خود را به یکباره از دست دهد. با اینحال، برای اینکه رفتن یعقوب از نرد اسحاق را توجیه کند گفت می‌ترسد که مبادا یعقوب نیز به مانند عیسو با دختری حتی ازدواج کند. یعقوب انتظار داشت که هرچه زودتر بازگردد، اما بازگشت او بیش از بیست سال به طول انجامید. پدرش تا زمان بازگشت او زنده بود، اما مادرش چندی پس از عزیمت او درگذشت.

پ-۲. عزیمت یعقوب به حران (باب ۲۸)

۲۸:۱-۹ اسحاق یعقوب را خواند و او را برکت داد، و او را به فدان آرام فرستاد، منطقه‌ای در بین‌النهرین، تا در میان اقوام مادری خود همسری برای خود بیابد و نه از کنعانیان. این موضوع باعث شد عیسو با دختر اسماعیل ازدواج کرد تا بتواند بدینوسیله برکت را از پدر بازستاند. باید گفت که او کار بد انجام می‌داد (همسران بسیار) تا به نتیجه خوب برسد.

۲۸:۱۰-۱۹ یعقوب در بیتئیل در خواب دید که نردبانی از زمین به سوی آسمان برپا شده است. این خواب نمایانگر «حقیقت يك مشارکت واقعي، دایمی و صمیمانه میان آسمان و زمین، و به طور خاص میان خدای پر جلال و انسان تنها است.» عیسی خداوند به هنگام کلاقات با نتنائیل اشاره‌ای آشکار به این واقعه نمود و آن را با ظهور ثانوی و جلال سلطنت هزارساله ارتباط داد (یوحنا ۱: ۵۱). اما ایمانداران امروزه می‌توانند از مشارکت لحظه به لحظه با خداوند بهره‌مند شوند. در این هنگام که احتمالاً دل یعقوب آکنده از پشیمانی نسبت به گذشته، تنهایی زمان حال، و ناپایداری آینده بود، خدا در کمال محبت با او عهده بست، همانگونه که با ابراهیم و اسحاق پیمان بسته بود. به وعده همراهی توجه نمایید: «من با تو هستم»، وعده امنیت: «تو را در هر جایی که روی، محافظت فرمایم»، وعده هدایت: «تا تو را بدین زمین بازآورم»، وعده ضمانت شخصی: «زیرا که تا آنچه را به تو گفته‌ام، بجا نیاورم، تو را رها نخواهم کرد.» یعقوب که می‌دانست خدا را در آنجا ملاقات کرده است، نام آنجا را که لوز (جدایی) بود بیتئیل (خانه خدا) نهاد.

«پیش از بیتئیل، جاییکه یعقوب از شادی غافلگیر شد و از هیبت خشک شده بود، هیچ ارتباط شخصی‌ای با خدا نداشت. همه چیز در يك لحظه برای او رخ داد» (یادداشت‌های روزانه اتحادیه کتاب مقدس).

۲۸:۲۰-۲۲ سپس به نظر می‌رسد یعقوب با خدا چانه می‌زند. در واقع یعقوب برای کمتر از آن چیزی که خدا به او وعده داده بود چانه می‌زد (آیه ۱۴). ایمان او هنوز آنقدر قوی نشده بود که کلام خدا را باور داشته باشد، از این رو دهیک خود را شرطی برای اجرای سهم خدا در این توافق قرار داد. اما تفسیر دیگر این است که او خود را مقید کرد که بدون هیچ شرطی دهیک بدهد (برای دیگر قسم‌های مشابه نگاه کنید به اعداد ۲: ۲۱؛ داوران ۱۱: ۳۰، ۳۱؛ اسموئیل ۱: ۱۱).

پ-۳. یعقوب، همسر و فرزندان (۱: ۲۹-۲۴: ۳۰)

۲۹: ۱-۴ هنگامی که یعقوب بت‌شعب را به مقصد حران ترک کرد هفتاد و هفت ساله بود. او بیست سال عموی خود، لابان را خدمت کرد، سپس به کنعان بازگشت و سی و سه سال در کنعان زندگی کرد، و هفده سال آخر عمر خود را در مصر بود. پس از اینکه به فدان حران رسید به همان مزرعه‌ای هدایت شد که برخی از شبانان لابان مشغول چرانیدن گله‌های خود بودند. خدا آنقدر در زمانبندی خود کامل بود که هنگامی که یعقوب با شبانان مشغول صحبت بود راحیل به همراه گله‌اش سر رسید. یعقوب که خود شبان خوبی بود، تعجب کرد که چرا هنگامی که هنوز روز بود همه آنها بر سر چاه منتظر بودند تا به گوسفندان خود آب دهند. آنها در جواب گفتند که تا زمانی که تمام شبانان نرسند نمی‌توانند سنگ را از سر چاه بردارند. دیدار یعقوب با دختر دایی خود راحیل لحظه‌ای پر از احساس بود، و همچنین برای لابان هنگامی که خواهر زاده خود یعقوب را ملاقات کرد.

۲۹: ۱۵-۳۵ یعقوب پذیرفت که دختر خود راحیل را در ازای هفت سال خدمت به یعقوب بدهد. به سبب محبتی که یعقوب به راحیل داشت این سالها در نظر او چند روز آمد. و خدمت ما به خداوند هم باید چنین باشد.

لیه چشمان ضعیفی داشت و جذاب نبود. اما راحیل زیبا بود.

بر طبق رسوم آن زمان رسم بر این بود که عروس در شب عروسی به حجله برود، با صورتی پوشیده و مسلماً اتاق هم تاریک بوده است. می‌توانید تصور کنید که یعقوب به هنگام صبح وقتی دریافت عروس او لیه است چقدر خشمگین شد! لابان او را فریب داده بود، اما برای این فریب خود این بهانه را آورد که بر طبق رسم آنجا دختر بزرگتر باید اول شوهر کند. سپس لابان گفت، «**هفته این را تمام کن** (یعنی عروسی با لیه را به پایان برسان) و او را نیز به تو می‌دهیم، برای **هفت سال دیگر که خدمت بکنی**». پس از پایان عروسی یک هفته‌ای، یعقوب با راحیل نیز ازدواج کرد، سپس به خاطر راحیل هفت سال دیگر نیز او را خدمت کرد. یعقوب خود فریب را کاشته بود و اکنون آن را درو می‌کرد! هنگامی که خداوند دید که لیه مورد نفرت است (یعنی اینکه کمتر از راحیل به او محبت می‌شود) به او فرزندان بخشید تا به این مسأله خاتمه دهد. این قانون جبران الاهی هنوز هم عمل می‌کند: مردمی که در یک قسمت ضعیف هستند در قسمتی دیگر غنی می‌شوند. لیه با نامگذاری فرزندان خود به وجود خداوند اعتراف کرد (آیات ۳۲، ۳۳، ۳۵). از او طبقة کاهنان آمدند (لاوي)، نسل پادشاهان (یهودا)، و سرانجام مسیح. در این باب چهار پسر اول یعقوب را داریم. فهرست کامل فرزندان یعقوب به شرح ذیل هستند:

فرزندان که برای لیه متولد شدند:

رئوبین - (دیده، یک پسر) (۳۲:۲۹)

شمعون - (شنیدن) (۳۳:۲۹)

لاوي - (پیوست) (۳۴:۲۹)

یهودا - (حمد) (۳۵:۲۹)

یساکار - (اجرت) (۱۸:۳۰)

زبولون - (بودن) (۲۰:۳۰)

پسرانی که برای بلهه، کنیز راحیل متولد شدند:

دان - (داوران) (۶:۳۰)

نفتالی - (کشتی) (۸:۳۰)

پسرانی که برای زلفه، کنیز لیه متولد شدند:

گاد - (دسته‌ای از سعادت) (۱۱:۳۰)

اشیر - (خوشحال) (۱۳:۳۰)

پسرانی که برای راحیل متولد شدند:

یوسف - (مزید) (۲۴:۳۰)

بنیامین - (پسر دست راست) (۱۸:۳۵)

۱۳:۳۰-۱۳۰ راحیل در کمال ناامیدی کنیز خود، بلهه را به عنوان همسر یا زن صیغهای به یعقوب داد. اگرچه چنین مناسبت‌هایی در آن زمان رواج داشت، اما باید گفت که آنها برخلاف اراده خدا بودند. بلهه دو پسر به نامهای دان و نفتالی به دنیا آورد. لیه هم در جواب این کار راحیل، کنیز خود، زلفه را به یعقوب داد و دو پسر دیگر به نامهای گاد، و اشیر به دنیا آمدند.

۲۴:۳۰-۱۴:۳۰ مهر گیاهی که ربوبین پیدا کرد در وقع يك نوع گوجه فرنگی بود، که مردم آن روزگار باور داشتند باعث باروری می‌شود. از آنجایی که راحیل نازا بود مشتاق بود کمی از آنها داشته باشد. او در قبال آن پذیرفت که لیه به عنوان همسر یعقوب با او زندگی کند. (بنا به دلایلی نامعلوم به نظر می‌رسید که لیه دیگر از حقوق همسری برخوردار نبود). پس از این، دو پسر دیگر هم برای لیه به دنیا آمدند - یساکار و زبولون - و همچنین دختری به نام دینه. سرانجام راحیل پسر اول خود را به دنیا آورد و آن را یوسف نام نهاد، و بدینوسیله ایمان خود را ابراز کرد که خدا پسری دیگر نیز به او خواهد بخشید.

پ-۴. فریب لابان توسط یعقوب (۲۵:۳۰-۴۳)

۲۵:۳۰-۳۶ هنگامی که یعقوب به لابان گفت که می‌خواهد به کنعان بازگردد، دایی او به اصرار کرد که همانجا بماند. او گفت که متوجه شده است خداوند او را به خاطر یعقوب برکت داده است، و اگر بماند او اجرت یعقوب را خواهد داد. یعقوب گفت اگر لابان هر پیش پیسه و ابلق و هر پیش سیاه را از میان گوسفندان، و ابلق‌ها و پیسه‌ها را از بزها، به او بدهد او را خدمت خواهد کرد. و تمام حیوانات دیگر از آن لابان می‌شدند. لابان با این شرایط موافقت کرد و گفت، «اینک موافق سخن تو باشد.» لابان اکثر دامهایی که برای یعقوب انتخاب شده بود به پسران او داد تا آنها را شبانی کنند، و می‌دانست که هنگامی که زاد و ولد می‌کنند دامهایی که لکه‌های سیاه دارند از آن یعقوب خواهند بود. سپس رمة خود را نیز به یعقوب سپرد، و میان رمه‌های او و رمه‌های پسرانش سه روز راه، فاصله گذاشت. و این امر باعث می‌شد گوسفندان لکه داری که در رمه‌های پسران لابان بودند با گوسفندان سفید لابان که توسط یعقوب نگاهداری می‌شدند جفت‌گیری نکنند.

۳۷:۳۰-۴۳ هنگامی که یعقوب رمه‌های لابان را پرورش می‌داد، چوبهایی را که خراشیده بود در مقابل آنها می‌گذاشت، چه در مقابل آنهایی که یکدست بودند و یا آنهایی که لکه لکه بودند. بره‌هایی که به دنیا می‌آمدند یا مخطط بودند یا پیسه و یا ابلق. و این یعنی اینکه اینها به یعقوب تعلق داشتند. آیا این چوبها واقعاً لکه‌های روی حیوانات را تعیین می‌کردند؟ شاید برای این عمل مبنایی وجود داشته باشد و یا شاید هم وجود نداشته باشد. (علم ژنتیک امروزی می‌گوید که ممکن است چنین بوده باشد). دیگر چه دلیل دیگری می‌توان برای این مسأله مطرح کرد؟

پیش از هر چیزی باید گفت دلیل آن می‌توانست معجزه باشد (نگاه کنید به ۱۲:۳۱). در این روایت اشاراتی وجود دارد که نشان می‌دهد یعقوب از علم تخم‌کشی انتخابی اطلاع داشته است. او با این کار نه تنها حیواناتی تولید کرد که لکه داشتند، بلکه حتی توانست برای خود حیواناتی قوی‌تر و برای لابان حیواناتی

ضعیف‌تر تولید کند. شاید چوبهای سفید شده تنها حیل‌های بود که اسرار تخم‌کشی انتخابی را از دیگران مخفی کند. توجیه آن هر چه که باشد ثروت یعقوب در طی شش سالی که لابان را خدمت می‌کرد افزایش یافت.

پ-۵. بازگشت یعقوب به کنعان (باب ۳۱)

۱:۳-۱۸ پس از اینکه یعقوب دریافت که لابان و پسرانش نسبت به او حسادت می‌ورزند، خداوند به او گفت که به کنعان بازگردد. ابتدا او راحیل و لیه را خواند و این موضوع را با آنها در میان گذاشت، و برای آنها تعریف کرد که چگونه لابان او را فریب داده است و تا بحال دو بار اجرت مرا عوض کرده است، و اینکه چگونه خدا بر تمام این مسایل حاکم بوده است و گله‌های او همیشه مطابق با میل او زیاد شده‌اند، و اینکه خدا سوگندی را که بیست سال قبل یاد کرده بود را به او یادآوری کرده است (۲۸:۲۰-۲۲)، و اینکه خدا به او گفته است که به کنعان بازگردد. همسران او پذیرفتند که پدرشان به صداقت با آنها رفتار نکرده است و باید هرچه زودتر آنجا را ترک کنند.

گرفیت توماس (Thomas) اصول گوناگونی را برای تشخیص هدایت خدا مطرح کرده است. ابتدا یعقوب اشتیاقی داشت (۲۵:۳۰). دوم اینکه، شرایط ایجاب می‌کرد تغییراتی صورت پذیرد. سوم، کلام خدا با قوت بر او آمد. و سرانجام اینکه همسرانش هم علی‌رغم پیوندهای عاطفی با لابان آن را تأیید کردند. توجه نمایید که فرشته خدا در اینجا (آیه ۱۱) خدای بیت‌ئیل است (آیه ۱۳).

۱۹:۳۱-۲۱ پیش از این عزیمت پنهانی، راحیل بتهای خانه پدر خود را دزدید و در پالان شتر خود آنها را پنهان کرد. داشتن این بتهای خانه پدری حاکی از حاکمیت خانواده بود، و در مورد یک دختری که ازدواج کرده است، شوهر او را از حق اموال پدرش مطمئن می‌ساخت. از آنجایی که به هنگام عزیمت یعقوب به کنعان یعقوب لابان پسرانی داشت، تنها آنها حق مالکیت ترافیم پدر خود را داشتند. بنابراین دزدی راحیل موضوع بسیار مهمی بود، که در واقع حقوق مالکیت املاک لابان را برای شوهرش حفظ می‌کرد.

۲۲:۳۱-۳۰ هنگامی که لابان از عزیمت آنها آگاهی یافت، او به همراه پسرانش به مدت هفت روز آنها را تعقیب کردند، اما خداوند در خوابی بر او ظاهر شد و به او هشدار داد که هیچ آسیبی به یعقوب و همراهانش نرساند. هنگامی که لابان بالاخره به آنها رسید، تنها از او گله کرد که چرا نگذاشته با احترام و یک مشایعت درخور و شایسته آنها را راهی کند و اینکه بتهای او دزدیده شده است.

۳۱:۳۱-۳۵ برای شکایت اول لابان، یعقوب چنین پاسخ داد که می‌ترسید مبدا لابان دخترانش (راحیل و لیه) را به زور از او بگیرد. در مورد شکایت دوم او دزدیدن خدایان او را انکار کرد و بلافاصله مرگ را برای ی سارق آنها خواستار شد. لابان به دقت تمام کاروان را جستجو کرد، اما فایده‌ای نداشت. راحیل بر روی آنها نشسته بود و گفت به این خاطر نمی‌تواند از شتر پایین بیاید و به پدر خود احترام بگذارد که عادت ماهانه دارد.

۳۶:۳۱-۴۲ اکنون نوبت به یعقوب رسیده بود که عصبانی شود. او لابان را سرزنش کرد که او را به دزدی متهم کرده است و اینکه بیست سال علی‌رغم وفاداری و خدمت صادقانه او به بی‌انصافی با او رفتار

کرده است. این عبارات نشان می‌دهند که یعقوب بسیار سخت‌کوش بوده است و در تمام کارهایی که انجام می‌داده است برکت خدا با او بوده است. آیا ما نسبت به کارفرمایان خود صادق هستیم؟ آیا برکت خدا در کارهای ما بر ما است؟

۳۱:۴۳-۵۰ لابان این موضوع را نپذیرفت و در بالحنی حاکی از اعتراض به او گفت که او هیچگاه به دختران، نوه‌ها، یا گله‌های خود آسیبی نخواهد رسانید، سپس پیشنهاد کرد که پیمانی ببندند. البته این پیمان دوستانه، و از روی بخشش نبود، بلکه از خداوند خواستند تا در تمام مدتی که از هم جدا هستند بر آنها نظارت کند. در واقع این یک معاهده میان دو متقلب بود، چرا که از خداوند خواستند تا درحالی‌که از یکدیگر دور هستند خداوند شاهد بر آنها باشد که عمل درست را انجام دهند! در حقیقت این یک معاهده عدم تعرض بود، اما این پیمان یعقوب را موظف می‌ساخت که با خشونت با دختران لابان رفتار نکند و با زن دیگری ازدواج نکند. لابان ستون سنگها را «یجرسهدوتا» نامید، که در واقع یک عبارت آرامی است. یعقوب آن را **جلعید** نامید، یک واژه عبری. هر دو به معنای «توده شهادت» هستند. هیچیک از آنها نباید از این سنگها عبور می‌کردند تا به دیگری حمله کند.

۳۱:۵۱-۵۵ لابان به خدای ابراهیم، خدای ناحور، و خدای پدر ایشان، تارح، قسم خورد. نوشتن نام خدا در ترجمه NKJV (ترجه جدید کینگ جیمز) حاکی از آن است که مترجمان چنین برداشت کرده‌اند لابان به خدای حقیقی‌ای که ابراهیم می‌شناخت اشاره کرده است. بااینحال، از آنجایی که متن عبری آن فاقد اعراب‌گذاری است نمی‌توانیم بگوییم که لابان به خدایان بی‌دینان که این افراد در اور آنها را پرستش می‌کردند اشاره می‌کرده است. **یعقوب قسم خورد به هیبت پدر خود اسحاق** - یعنی خدایی که اسحاق از آن می‌ترسید. اسحاق هیچگاه یک بت‌پرست نبود. یعقوب ابتدا قربانی‌ای تقدیم کرد، سپس میهمانی‌ای برای تمام حاضران برپا کرد و تمام شب را در کوه خیمه زد.

صبح فردا، لابان نوه‌ها و دختران خود را بوسید و با آنها وداع کرد و به خانه بازگشت.

پ-۶. آشتی یعقوب با عیسو (باب ۳۲ و ۳۳)

۳۲:۱-۸ یعقوب در راه کنعان گروهی از فرشتگان را ملاقات کرد و آن مکان را محنایم نام نهاد (دو لشکر یا دو گروه). احتمالاً مقصود از دو گروه لشکر خدا (آیه ۲) و همراهان یعقوب بوده است. یا دو گروه می‌تواند تصویری نمادین از جمعیتی بسیار باشد (آیه ۱۰). هنگامی که یعقوب به زمین کنعان نزدیک می‌شد برادر خود را به یاد آورد و از انتقام ترسید. آیا عیسو هنوز هم به خاطر فریبی که از یعقوب خورده بود عصبانی بود؟ ابتدا یعقوب، قاصدانی با پیغام سلامتی و صلح نزد عیسو فرستاد. سپس هنگامی که عیسو با یک گروه چهارصد نفری نزد او آمد، آنقدر ترسیده بود که خانواده خود را به دو دسته تقسیم کرد، که اگر گروه اول کشته شدند، گروه دوم بتوانند فرار کنند.

۹:۳۲-۱۲ دعای یعقوب برخاسته از نیاز به حمایت بود. این دعا بر اساس ارتباط عهده‌ای که خداوند با پدران‌ش ایجاد کرده بود بیان شد، و باید گفت که در فروتنی روح این دعا نزد خدا مطرح گردید. او درخواست خود را بر مبنای کلام خداوند مطرح کرد و وعده‌های خود را برای خود خواست.

بهترین دعا از یک نیاز قوی درونی بیرون می‌آید. ما با سیستم امینی انسانی‌ای که داریم، غالباً خود را از یک زندگی مبتنی بر دعا حفظ می‌کنیم. چرا چنین اشتباهی در حق خودمان مرتکب می‌شویم؟

۱۳:۳۲-۲۱ سپس یعقوب سه گله از حیوانات خود را که مجموعه آنها ۵۸۰ رأس بود پشت سر هم به عنوان هدیه نزد عیسو فرستاد، به این امید که عیسو به او احسان نماید. عیسو این هدایا را در سه دفعه دریافت می‌کرد. این عمل یعقوب حاکی از بی‌ایمانی او بود و یا حداقل می‌توان گفت آمیخته‌ای از ایمان و بی‌ایمانی.

۲۲:۳۲-۳۲ پس از اینکه یعقوب خانواده درجه یک خود را از نهر ییوق (او خالی خواهد کرد) عبور داد، تمام شب را در فنیئیل ماند و در آنجا بزرگترین تجربه زندگی خود را پشت سر نهاد. مردی با او کشتی گرفت. آن مرد یک فرشته بود (هوشع ۴:۱۲)، فرشته یهوه، یعنی خود خداوند. خداوند ضربه‌ای به استخوان ران یعقوب زد و آن را از جا در آورد، و باعث شد از آن به بعد لنگ‌لنگان راه برود. گرچه یعقوب از نظر فیزیکی این کشتی را باخت، اما او پیروزی بزرگ روحانی‌ای را تجربه نمود. او آموخت که در شکست پیروزی را بیاموزد و در ضعف، قوی باشد. او که دیگر از خود و توکل به زرنگی خود خالی شده بود، اعتراف نمود که یعقوب بوده است، یعنی کسی که با فریب جای دیگری را می‌گیرد، یعنی فریبکار. سپس خدا نام اسرائیل بر وی نهاد (که ترجمه‌های گوناگونی دارد، «خدا سلطنت می‌کند»، «کسی که با خدا جد و جهد می‌کند» و یا «ولیعهد خدا»). یعقوب نام آن مکان را فنیئیل نهاد (یعنی روی خدا) زیرا می‌دانست که خداوند را دیده است. فیفیر (Pfeiffer) خاطر نشان می‌سازد که آیه ۳۲ هنوز هم در میان یهودیان حقیقت دارد:

یهودیان راست‌دین عصب سیاتیک، یا استخوان ران، را باید از حیوان ذبح شده پیش از اینکه آن قسمت از حیوان برای سوختن آماده شود، جدا کنند.

۱۱:۳۳-۱۱ با نزدیک شدن عیسو، یعقوب باز هم ناخواسته به سوی ترس و همان رفتار طبیعی می‌لغزید، و اهل خانه خود را به گونه‌ای قرار داد تا آنانی که بیشتر دوست داشت از حفاظت بیشتری برخوردار گردند. هنگامی که یعقوب به برادر خود نزدیک می‌شد هفت مرتبه رو به زمین نهاد. اما در مقابل عیسو هنگامی که به ملاقات یعقوب آمد بسیار راحت، گرم و صمیمی بود، و سپس همسران و فرزندان او. او ابتدا به نرمی برای هدیه‌های بسیاری که از مواشی تشکیل شده بود اعتراض کرد اما سرانجام آنها را پذیرفت. به نظر یعقوب به نوعی خود را خادم برادر خود نشان داد، و خود نیز خود را خادم او خواند. برخی گمان می‌کنند هنگامی که یعقوب به عیسو گفت دیدن چهره او مانند دیدن چهره خدا است، باز هم به همان عادت چاپلوسی و فریبکاری گذشته خود بازگشته است. دیگران بر این باورند که روی خدا در اینجا به معنی چهره‌ای صمیمی است.

۱۲:۳۳-۱۷ وقتی عیسو پیشنهاد کرد که را بازگشت را با هم سفر کنند، یعقوب چنین وانمود کرد که این امر با وجود گام‌های کوتاه کودکان و مواشی غیرممکن به نظر می‌رسد. یعقوب به عیسو قول داد که آنها را

در سعیر (ادوم) ملاقات کند، اگر چه او قصد انجام چنین کاری را نداشت. حتی هنگامی که عیسو سعی کرد که برخی از مردان خود را واگذارد تا با هل خانه یعقوب بازگردند، باز هم بدون هیچ دلیلی مشخصی نپذیرفت - ترس و سؤظن.

۱۸:۳۳-۲۰ یعقوب به جای اینکه به سوی کوه سعیر سفر کند، به سمت شمال غربی رفت. سپس به شکیم رسید و در آنجا مذبحی بنا کرد و آن را ایل الوهی اسرائیل نامید (خدا، خدای اسرائیل). بیست سال پیش هنگامی که خدا در بیتئیل بر وی ظاهر شده بود، او سوگند یاد کرده بود که خداوند خدای او باشد، که او یک-دهم اموال خود را به خداوند بدهد، و او بیتئیل را به عنوان خانه خدا بنا کند (۲۸:۲۰-۲۲). اکنون، او به جای اینکه به بیتئیل بازگردد، به خاطر مواسی خود ۵۰ کیلومتر دورتر در زمین حاصلخیز شکیم اتراق کرد. (شکیم نمادی از دنیا است). خدا تا سالها بعد مستقیماً با او سخن نگفت، یعنی هنگامی که یعقوب را خواند تا به سوگند خود جامه عمل بپوشاند (باب ۳۵). در این اثنا، وقایع ناگوار باب ۳۴ رخ دادند.

پ-۷. گناه در شکیم (باب ۳۴)

۱۲:۱-۱۳:۳۴ نام خدا در این باب ذکر نشده است. هنگامی که یعقوب و خانواده‌اش در شکیم اقامت داشتند، دختر آنها، دینه با زنان بی‌دین آنجا معاشرت کرد، و در واقع جدایی با مردمان بی‌دین و ایمان را نقض کرد. در یکی از همین روزها بود که شکیم، پسر حامور، به او تجاوز نمود، و سپس خواست که با او ازدواج کند. می‌دانست که یعقوب و پسرانش خشمگین می‌شدند، حامور در این مورد راه حل صلح‌آمیزی ارائه کرد: ازدواج اسرائیلیان با کنعانیان، و قیل شدن حقوق کامل شهروندان آن سرزمین برای اسرائیلیان. (آیه ۹ را می‌توان یکی از تلاش‌های بسیار شیطان برای آلوده ساختن نسل الاهی بر شمرد.) شکیم حتی حاضر شد که هر مهر و پیشکشی بپردازد.

۱۳:۳۴-۲۴ پسران یعقوب قصد نداشتند که دینه را به شکیم بدهند، اما به دروغ گفتند که اگر مردان شهر همه ختنه شوند آنها نیز دینه را به او خواهند داد. نشان مقدس عهد خدا در راه نادرست استفاده شد. حامور، شکیم و تمام مردان شهرشان با خوش‌قلبی این شرط را پذیرفتند.

۲۵:۳۴-۳۱ اما در حالیکه مردان شکیم از این جراحی بهبودی حاصل می‌کردند، شمعون و لاوی خائنه آنها را کشتند و ثروتشان را غارت کردند. هنگامی که یعقوب به نرمی آنها را سرزنش می‌کرد، شمعون و لاوی پاسخ دادند که نباید با خواهر آنها همچون یک فاحشه رفتار شود. درحقیقت به نظر یعقوب بیشتر نگران آینده خود بود تا شرارتی که مردان شکیم مرتکب شدند. توجه نمایید که او در آیه ۳۰ نه بار ضمیر اول شخص مفرد (من) را به کار می‌برد.

پ-۸. بازگشت به بیتئیل (باب ۳۵)

۱:۳۵-۸ باب سی و پنج با فرمان خدا به یعقوب برای تحقق سوگندی که سی سال قبل یاد کرده بود آغاز می‌شود (۲۸:۲۰-۲۲). خداوند از وقایع ناگوار با قبل استفاده کرد تا پاتریارخ را برای انجام وعده‌ای که به او داده بود آماده سازد. توجه نمایید که در این باب بر خلاف باب قبلی بیش از بیست بار به نام خدا اشاره شده

است. یعقوب پیش از اینکه فرمان خدا را اطاعت کند و به بیتئیل باز گردد به خانواده خود دستور داد که لباسهای پاک به تن کنند و خدایان بیگانه را دور کنند. به محض اینکه این کارها را انجام دادند، خوفي بر همسایگان آنها نازل شد. شایسته آن بود که یعقوب در بیتئیل مذبحی بنا نماید و خدایی را که او را از دست برادرش عیسی حفظ کرده بود، پرستش نماید.

۱۵-۹:۳۵ باری دیگر خدا گفت که نام یعقوب اکنون اسرائیل است و عهده را که با ابراهیم و اسحاق بسته بود تازه کرد. پاتریارخ آن مکان را با ستونی مشخص نمود و باری دیگر آن مکان را بیتئیل نامید.

۲۰-۱۶:۳۵ در حالیکه خانواده یعقوب از بیتئیل به سمت جنوب در حرکت بودند، راحیل به هنگام زاییدن درگذشت. او آن پسر را بن اونی (پسر اندوه) نام نهاد، اما یعقوب پسر دوازدهم را بنیامین (پسر دست راست) نام نهاد. این دو نام تصویری هستند از رنجهای مسیح و جلالی که به دنبال آن رنجهای می آید. محل سنتی آرامگاه راحیل (که احتمالاً درست نیست) هنوز هم در راه اورشلیم به بیتلحم قرار دارد. چرا او را به مانند ابراهیم، ساره و ربکا در غار حبرون دفن نکردند؟ شاید به این خاطر که او بتها را وارد خانه کرده بود.

۲۹-۲۱:۳۵ در اینجا اشاره‌ای کوتاه به گناه رئوبین شده است، همخوابه شدن با کنیز پدر خود، گناهی که توسط آن حق نخست زادگی را به نیرنگ از آن خود کرد (۳:۴۹، ۴). آخرین جمله در آیه ۲۲، آغاز يك پاراگراف جدید است: و بني یعقوب دوازده بودند. دو آیه بعدی فهرست نامهای دوازده پسر یعقوب است. گرچه آیه ۲۶ بیانگر این مطلب است که پسران یعقوب در فدان ارام متولد شدند، اما بنیامین از این قاعده مستثنی است (آیه ۲۴). او در کنعان متولد شد (آیات ۱۶-۱۹). یعقوب به موقع و پیش از مرگ پدر خود اسحاق به حبروت بازگشت. مادر او رفته چند سال زودتر فوت کرده بود. در این باب سه خاکسپاری ثبت شده است: دבורه، دایه رفته (آیه ۸)؛ راحیل (آیه ۱۹)؛ و اسحاق (آیه ۲۹).

پ-۹. فرزندان عیسی، برادر یعقوب (باب ۳۶)

۳۰-۱:۳۶ باب ۳۶ به فرزندان عیسی که در زمین ادوم، که در شمال غربی دریای مرده واقع است، اختصاص داده شده است. این نسب‌نامه بیانگر تحقق وعده‌ای است که به عیسی داده شد، اینکه او سر امتی خواهد شد (۲۳:۲۵). احتمالاً عیسی سه یا چهار همسر داشته است، بسته به اینکه آیا برخی از زنان او دو نام داشته‌اند یا خیر (مقایسه کنید با ۳۴:۲۶؛ ۹:۲۸؛ ۲:۳۶، ۳). در آیه ۲۴ عني کسی است که آب پیدا کرد (یا آب گرم).

۴۳-۳۱:۳۶ موسی، نویسنده پیدایش، به الهام الاهي می‌دانست (نگاه کنید به ۱۱:۳۵) که اسرائیل سرانجام پادشاهی خواهند داشت. همانگونه که هفت نسل بدکار از قائلان در باب چهار ثبت شده است، هفت نسل هم از پادشاهان از نسل بدکار عیسی در آیات ۳۳-۳۹ ثبت شده است. هفت، که عدد کامل است، احتمالاً نمایانگر تمام این نسلها است. هیچیک از فرزندان عیسی در ثبت الاهي از ایمانداران به چشم نمی‌خورد، همه آنها در تاریکی و دوری از خدای زنده گم شده‌اند. آنها ثروت فانی و شهرت آنی این دنیا را داشتند، اما توشه آنها برای ابدیت تهی بود.

ت. یوسف (۳۷:۱-۵۰:۲۶)

ت-۱. یوسف به عنوان برده فروخته می‌شود (باب ۳۷)

۳۷:۱-۱۷ عبارت «این است پیدایش یعقوب» به نظر در اینجا ارتباطی به موضوع ندارد. نامهای فرزندان عیسو (آیه ۳۶) در میان داستان یعقوب (بابهای ۲۵-۳۵) ذکر شده است، سپس داستان یعقوب از باب ۳۷ الي آخر با تأکید بر پسر وي، یوسف ادامه می‌یابد.

یوسف یکی از زیباترین نمونه‌ها (نماد) از خداوند عیسی مسیح در عهد عتیق است، گرچه کتاب مقدس هیچگاه آن را به عنوان يك نمونه معرفی نکرده است. ای. دبلیو پینک (A. W. Pink) ۱۰۱ تشابه میان یوسف و عیسی ذکر می‌کند، و ادا هابرشون (Ada Habershon) ۱۲۱ وجه تشابه را ذکر می‌کند. به عنوان مثال، یوسف محبوب پدر خود بود (آیه ۳)؛ او گناه برادران خود را سرزنش می‌کرد (آیه ۲)؛ برادرانش از او متنفر بودند و او را به دست دشمن فروختند (آیات ۴، ۲۶-۲۸)؛ او ناعادلانه تنبیه گردید (باب ۳۹)؛ او جلال یافت و نجات‌دهنده دنیا شد، چرا که تمام دنیا برای نان نزد او آمدند (۴۱:۵۷)؛ در طول مدتی که برادرانش او را طرد کرده بودند او عروسی از امتهای خود اختیار کرد (۴۱:۴۵).

رداي بلند در اینجا نشانه‌ای از محبت مخصوص پدر به پسر است، و این کار پدر تنفر و حسادت برادران را برانگیخت. در خواب اول یوسف یازده بافه گندم در مقابل بافه دوازدهم تعظیم نمودند، نبوتی از این حقیقت که روزی برادران او در مقابلش تعظیم خواهند نمود. در خواب بعدی آفتاب و ماه و یازده ستاره در مقابل یوسف تعظیم نمودند. ستاره و ماه نمادی از یعقوب و لیه هستند (راحیل درگذشته بد)، و یازده ستاره برادران یوسف بودند (آیات ۹-۱۱).

۳۷:۱۸-۲۸ هنگامی که به یوسف مأموریت داده شد که نزد برادرانش برود، آنها توطئه چیدند که او را بکشند، اما به پیشنهاد رؤبیین آنها قانع شدند که آن را در چاهی در نزدیکی دوتان بیندازند. هنگامی که برای خوردن نشسته بودند، کاروانی از اسماعیلیان دیدند که به سوی مصر می‌رود، و به پیشنهاد یهودا تصمیم گرفتند او را بکشند. در این عبارات اسماعیلیان، مدیانیان هم نامیده شده‌اند، به مانند داوران ۲۲:۸-۲۴. هنگامی که تاجران مدیانی از آنجا می‌گذشتند، برادران یوسف را از چاه بیرون کشیدند و به تاجران فروختند.

۳۷:۲۹-۳۶ تمام این وقایع در غیاب رؤبیین رخ داد. هنگامی که او بازگشت بسیار هراسان گردید، زیرا او مسئولیت داشت که فقدان یوسف را به پدرش شرح دهد. از این رو برادران یوسف ردای او را در خون بز فرو بردند و در نهایت سنگدلی آن را برای یعقوب فرستادند، و او مسلماً با دیدن ردای خونی به این نتیجه می‌رسید که یوسف کشته شده است. یعقوب يك بار پدرش را با يك بز فریب داده بود. او پوست بز را به دستانش بست تا به مانند دستان عیسو پر مو نشان دهد (۲۷:۱۶-۲۳). اکنون او به طرز بی‌رحمانه‌ای توسط خون بزی که بر روی ردای یوسف پاشیده شده بود فریب خورد. «درد فریب باری دیگر احساس شد.» مدیانی‌ها باغ انتقال رایگان یوسف به مصر و فروش وي به فوطیفار، سردار افواج (رئیس محافظان) در واقع

به اهداف خدا جامه عمل پوشانیدند. از این رو خدا خشم انسان را در جهت پرستش خود به کار می‌گیرد، و در برابر آنچه که موجب پرستش او نشود مانع ایجاد می‌کند (نگاه کنید به مزمور ۷۶: ۱۰).

ت-۲. یهودا و تamar (باب ۳۸)

۱۱-۱:۳۸ با خواندن داستان زشت گناه یهودا با تamar هر چه بیشتر به فیض بی‌کران خدا پی‌می‌بریم، وقتی به یاد می‌آوریم که خداوند عیسی از نسب یهودا برخاست (لوقا ۳: ۳۳). تamar یکی از پنج زنانی است که در نسب‌نامه متی ذکر شده است؛ سه تایی این زنان فساد اخلاقی انجام دادند - تamar، راحاب (آیه ۵)، و بت‌شبع (آیه ۶). دوزن دیگر روت که يك غيريبودي بود (آیه ۵) و مریم، که يك باكره خداترس بود (آیه ۱۶). پينك به مفهوم عمیق‌تر داستان این شکست اخلاقی توجه می‌کند:

پیدایش ۳۷ با واقعه فروش یوسف توسط برادرانش پایان می‌یابد. آنها یوسف را به مدیانیها فروختند و آنها نیز وی را به مصر. این واقعه خود از نظر نمونه‌شناختی از مسیح سخن می‌گوید، کسی که اسرائیل وی را طرد کرد و به امتهای داده شد. از زمانی که رهبران یهود مسیح را به دست پیلطس تسلیم کردند، آنها به عنوان يك ملت دیگر هیچ ارتباطی با او نداشتند؛ و خدا نیز از سوی آنها رویگردان شد و به امتهای نظر افکند. پس در این مرحله تغییر مهمی در نمونه وجود دارد. یوسف اکنون در دستان امتهای است. اما پیش از آنکه بدانیم در مصر چه بر سر یوسف آمد، روح‌القدس دورنمایی از نمونه کلی تاریخ یهودیان را به ما نشان می‌دهد، در حالیکه یوسف که يك نمونه خاص است در آن سرزمین غایب است.

باب ۳۸ در میان داستان زندگی یوسف بر حسب اتفاق بیان نشده است. رفتار ناشایست دیگر اعضای خانواده یوسف باعث شده رفتار یوسف همچون نوری در دنیایی تاریک بدرخشد.

اشتباه اول یهودا این بود که با يك زن کنعانی ازدواج کرد، دختر شوعه. او برای او سه پسر آورد - **عیر، اونان، شیله**. عیر با زنی کنعانی به نام تamar ازدواج کرد، اما به خاطر برخی شرارتهای خداوند او را کشت. در آن زمان رسم بر این بود که برادر و یا خویشی نزدیک با زن بیوه برادر خود ازدواج کند و برای برادر و یا خویش مرده خود فرزندان بیاورد. **اونان** از انجام این کار سر باز زد زیرا اولین پسری که متولد می‌شد وارث قانونی عیر می‌شد. گناه او زیاد ارتباطی به فساد اخلاقی نداشت بلکه خودخواهی بود. عمل او تنها يك عمل نبود بلکه بر طبق کتاب عبرانیان سرپیچی و سرکشی بود. و این سرپیچی بر نسب‌نامه مسیح که توسط آن وارث قانونی تخت داود می‌شد تأثیر گذاشت. این امر آنقدر در نظر خدا ناپسند بود که اونان را بمیراند. یهودا با دیدن این مسایل به تamar گفت که به خانه پدر خود بازگردد تا شیله به سن ازدواج برسد. در واقع این يك ترفند انحرافی بود. او به هیچ وجه نمی‌خواست که شیله با تamar ازدواج کند؛ او دو پسر خود را از دست داده بود و از این رو او را «زنی بدیمن» می‌دانست.

۲۳-۱۲:۳۸ هنگامی که شیله بزرگ شد یهودا هنوز هم فکری برای ازدواج او با تamar نکرده بود، او تصمیم گرفت که با يك حیلۀ یهودا را به دام بیندازد. او همچون فاحشه‌ها لباس بر تن کرد و بر معبری بر سر

راه‌تمنه‌جاییکه یهودا برای پشم‌چینی بدانجا می‌رفت نشست. او با وی رابطه‌امشروع برقرار کرد، بدون اینکه بداند آن فاحشه عروس خودش است. توافق شد که در ازای آن بزغاله‌ای از گله برای او بفرستد، اما فاحشه از او خواست تا زمانی که بزغاله را برای او می‌فرستد مهر و زنار و عصای خود را به او بدهد. احتمالاً زنار همان نخ‌ی بود که مهر به آن آویزان بود. هنگامی یهودا سعی کرد بزغاله را تحویل دهد و مدارک را پس بگیرد، نتوانست فاحشه را پیدا کند.

۲۴:۳۸-۲۶ سه ماه بعد، به تاملر تهمت زنا زدند، زیرا او که یک بیوه بود حامله شده بود. یهودا دستور داد که او را بسوزانند. در این هنگام او مدارک را با این پیغام نزد پدر شوهر خود را فرستاد که مالک اینها پدر بچه من است. این مدارک دلیلی قانع‌کننده بودند بر اینکه یهودا با او رابطه جنسی داشته است. والتر سی. رایت (Walter C. Wright) این صحنه را به طور روشن برای ما توصیف می‌کند:

دوستان یهودا برای او پیغام فرستادند که عروس او مرتکب زنا شده است. قضاوت او سریع و قاطع بود: باید سوخته شود. نه تردیدی وجود دارد و نه هیچ تخفیفی. هنگامی که او این عبارت هولناک را به زبان می‌آورد، کسی نمی‌تواند حتی یک ارزش هم در لحن او بیابد. جامعه اسرائیل باید از چنین قباحت و شرارتی حفظ شود. کلام صادر می‌شود؛ روز مقرر شده؛ مقدمات کار فراهم شده؛ تیر در زمین کاشته می‌شود؛ هیزم‌ها آمده هستند؛ مردم دست‌دسته جمع می‌شوند؛ جمعیتی شکل می‌گیرد؛ و زن به سوی سرنوشت آشکار خود قدم بر می‌دارد. اما او مدارکی در دست دارد؛ او عصا و مه‌ری در دست دارد. و عصا، عصای یهودا است، و مهر مهر او است! این مدارک تهمتی هستند بر قضاوت بر او. حال فتوای او چه می‌تواند باشد؟

۲۷:۳۸-۳۰ هنگامی که زمان وضع حمل تاملر فرا رسید ابتدا دست نوزاد بیرون آمد، و قابله ریسمانی قرمز به دستان او بست، به گمانش که او ابتدا به دنیا می‌آید. اما آن دست کنار زنده شد و نوزادی دیگر به دنیا آمد. او او نوزاد نخست را فارص (شکاف) نامید و دومی را زارح نامید. این دو قلو در متی ۱:۳ ذکر شده‌اند، گرچه نسل مسیح به زارح باز می‌گردد. زارح جد عخان بود (یوشع ۷:۱). گریفیت توماس (Griffith Thomas) نظر عجیبی در باب این موضوع بیان کرده است، «خدا می‌توانست پیچشهای این ریسمان را به تار و پود قالب الاهی بتند.»

ازدواج یهودا با زن کنعانی (آیه ۲) اولین گام در جهت ادغام قوم خدا با نژادی بود که به خاطر فساد بارز خود شهره خاص و عام شده بودند. اسرائیل با وقاحت‌های وصف‌ناپذیر پرستش‌شنیع آنها آلوده شد. خدا خدای جدایی است؛ هنگامی که با دنیا دوست می‌شویم بهای گرانی خواهیم پرداخت.

ت-۳. آزمایش یوسف و پیروزی او (باب ۳۹)

۱۹:۱-۳۹ اکنون داستان به مصر باز می‌گردد، جاییکه یوسف به نظارت خانه فوطیفار، سردار افواج خاصه (فرمانده محافظان) قصر فرعون گماشته شده بود. خداوند با وی بود و او تبدیل به مردی ثروتمند گردید. همسر فوطیفار بارها سعی کرد که یوسف را اغوا کند، اما یوسف سرسختانه مخالفت می‌کرد. او به

اعتماد ارباب خود خیانت نکرد و نه به ضد خدا گناهی مرتکب شد. روزی او یوسف را با جامه‌اش گرفت. او بیج و تاب خورد و در حالیکه لباسش در دست زن فوطیفار ماند، گریخت. او جامه خود را از دست داد اما شخصیت خود را حفظ کرد و سرانجام به تاج رسید. او از آن جامه را نگاه داشت تا مدتی باشد بر اینکه یوسف او قصد تجاوز به او را داشته است.

به ایمانداران تعلیم داده شده است که از زنا، بت‌پرستی و شهوات جوانی بر حذر باشند. بهتر است که بگریزیم تا اینکه در دام آن گرفتار شویم.

۲۰:۳۹-۲۳ آقای یوسف بدون تحقیق و بررسی درست، او را به زندان افکند؛ اما خداوند آنجا هم یوسف را برکت داد و مسئولیتی بدو سپرده شد. این حقیقت که یوسف اعدام نشد بیانگر این مطلب است که فوطیفار کاملاً سخنان همسر خود را باور نداشته است؛ او نمی‌توانست شخصیت واقعی او را نادیده انگارد. حقیقتی که در رومیان ۲۸:۸ بیان شده است بسیار زیبا در اینجا به نمایش در آمده است. خدا در پشت صحنه برای یوسف کار می‌کرد. یوسف در برابر وسوسه مقاومت کرد و نمی‌خواست که اتهام گناه بر وی بزنند (آیات ۸-۱۰). علی‌رغم همه اینها، اغوا کننده او، سعی داشت او را در بند قرار دهد. و از این رو یوسف برای دومین بار خود را در بند دید (مزمور ۱۰۷:۱۷-۱۹). او تحت این شرایط باید هم دلنگران بوده باشد. اما او «در بند این شرایط» نبود؛ او و رای همه اینها بود و دست خدا را در همه اینها دید. دوره‌ای که او در زندان بود «دوره‌ای آموزشی برای سلطنت بود.» بنابراین شرارتها و بدیهایی دیگران در حق او تبدیل به خوبی شد.

ت-۴. یوسف خواب ساقی و خباز را تعبیر می‌کند (باب ۴۰)

۱۹:۴۰-۱۰۱ در میان زندانیان همبند با یوسف ساقی و نانواي پادشاه مصر نیز به چشم می‌خوردند (آیات ۴-۱). هنگامی که هر يك از آنها خوابی دیدند، یوسف خوابشان را برای آنها تعبیر کرد (آیات ۵-۸). خوابی که ساقی در مورد تالک دیده بود، بدین معنا بود که پس از سه روز فرعون او را بر خواهد افراشت و به سمت قبلی خود خواهند گمارد (آیات ۹-۱۵). اما خواب نانوا در مورد سه سبد نان سفید بیانگر این است که فرعون سر او را در خواهد آورد - او را به دار خواهد آویخت (آیات ۱۶-۱۹).

توجه نمایید که یوسف منتظر نشد که شرایط تغییر کنند. او خدا را جلال داد و در هر شرایطی دیگران را خدمت کرد.

۲۰:۴۰-۲۳ هنگامی که رئیس ساقیان آزاد شد، فراموش کرد که بر طبق قول خود یوسف را به یاد آورد (آیه ۲۳). اما خداوند او را فراموش نکرده بود. «هنگامی که برای تو نیکو شد مرا یاد کن» (آیه ۱۴). نجات‌دهنده هم در شبی که او را تسلیم کردند چنین سخنی گفت، و ما با خوردن از نان و شراب نمادین از سخن او اطاعت می‌کنیم.

ت-۵. یوسف خواب فرعون را تعبیر می‌کند (باب ۴۱)

۱۳-۱:۴۱ هنگامی که جادوگران مصري نتوانستند خوابی را که فرعون درباره هفت گاو فربه و هفت گاو زشت و لاغر، و هفت سنبله فربه و خوب و هفت سنبله لاغر دیده بود تعبیر کنند، رئیس ساقیان یوسف و توانایی او را در تعبیر خوابها به یاد آوردند. دو سال کاملی که در آیه ۱ ذکر شده است یا اشاره‌ای است به مدت زمان زندانی شدن یوسف و یا دو سال از زمانی که رئیس ساقیان آزاد شده بود.

۳۲-۱۴:۴۱ یوسف که به نزد فرعون احضار شده بود شرح داد که هفت سال فراوانی و برکت در مصر خواهد بود و به دنبال آن هفت سال قحطی که زمین را تباہ خواهد کرد. تکرار خواب فرعون بدین معنا بود که خدا آن را مقرر کرده است و به زودی واقع خواهد شد. ما چنین موضوعی را در خواب یوسف در مورد آینده او دیدیم (۹-۶:۳۷) و همچنین در رؤیاهای مشابهی در دانیال ۲ و ۷. در کتاب مقدس ۲ نماد شهادت است. یوسف در حضور فرعون و در کاخ سلطنتی او همان پاسخ را داد که در زندان داده بود. «از من نیست، خدا فرعون را به سلامتی جواب خواهد داد» (آیه ۱۶ و ۸:۴۰). این فروتنی یوسف بود که باعث شد خداوند چنین مسئولیت خطیری را بدون اینکه تردیدی به دل راه دهد به او بسپارد.

۳۶-۳۳:۴۱ یوسف به فرعون توصیه نمود که در طول سالهای فراوانی گندم ذخیره کند تا در سالهای قحطی خوراک باشد. نقشه او چیزی بود که بعد از آن «سیلوهای ذخیره خوراک» نامیده شد.

۴۶-۳۷:۴۱ فرعون آنقدر خوشش آمده بود که فرمان داد یوسف شخص دوم مملکت باشد، و او را گماشت تا این برنامه را اجرا کند (آیه ۴۰)، و به او اطمینان بخشید که بدون رضایت او کسی کاری نخواهد کرد (آیه ۴۴)، و نامی جدید بر وی گذارد، صفات فعنیح (آیه ۴۵ الف) معنی نام او مشخص نیست. برخی می‌گویند نجات‌دهنده دنیا؛ برخی می‌گویند احتمالاً خدا سخن می‌گوید و زنده است. همچنین اسنات را به او به زنی داد (آیه ۴۵). چگونه ممکن بود فرعون يك زندانی عبرانی را تنها به خاطر تعبیر يك خواب و بدون اینکه صبر کند تا ببیند که آیا او راست می‌گوید بر سرزمین مصر گماشت؟ پاسخ آن در امثال ۱:۲۱ است: «دل پادشاه مثل نهرهای آب در دست خداوند است.» یوسف اولین نفر از میان یهودیان با ایمان بود که در حکومت امتهای منصوبی بدو سپرده شد. هنگامی که خدمت خود را آغاز کرد او سی ساله بود (آیه ۴۶)؛ وقتی که توسط برادرانش فروخته شد سیزده سال داشت (۲:۳۷)

۵۲-۴۷:۴۱ فراوانی هفت سال اول آنقدر زیاد بود که نمی‌شد دقیقاً مشخص کرد این فراوانی به چه میزانی بود. در طی همان سالها بود که دو پسر برای یوسف متولد شد - منسی (فراموش کردم) و افرایم (بارور). یوسف بدیهایی را که در حقیقت شده بود فراموش کرد و بسیار غنی شد.

۵۷-۵۳:۴۱ هنگامی که هفت سال قحطی فرا رسید، مردم گرسنه تمام مصر و تمام زمینها برای خرید گندم نزد یوسف می‌آمدند. در اینجا یوسف نمونه‌ای از مسیح است، که توسط او تمام برکات خدا به میان مردم گرسنه این زمین تقسیم می‌شد. این مشیت خدا بود که یوسف را به مصر آورد تا مردم را از خشکسالی نجات دهد، اما دلیل دیگر این بود که آنها را از فساد اخلاقی سرزمین کنعان دور نگاه دارد. باب ۳۸ آنچه را که در

کنعان بر بني اسرائيل ميگذشت به تصوير ميکشد. در مان خدا براي آنها اين بود که آنها را به مصر بياورد، جايبکه آنها طبيعتاً از دنياي بي‌ايمان دور بودند (۳۲:۴۳).

ت-۶. برادران يوسف در مصر (بابهاي ۴۲-۴۴)

۴۲:۱-۵ صحنه به يعقوب در کنعان باز ميگردد، جايبکه قحطي بسيار شديد بود. يعقوب که از فراواني غذا (گندم) در مصر اطلاع داشت، اما از نمي‌دانست که يوسف در آنجاست، ده پسر خود را براي تهيه غذا بدانجا فرستاد. تنها بنيامين در خانه ماند. تا کنون همانگونه که يعقوب مي‌دانست، بنيامين تنها پسري محبوب راحيل بود.

۴۲:۶-۲۵ هنگامی که برادران يوسف در برابر او ظاهر شدند، او با خشونت با آنها برخورد کرد، و آنها را به جاسوسي متهم کرد، و به زندان افکند، سپس خواست که برادر کوچک خود را نزد او بياورند. سرانجام شمعون به عنوان گروگان در زندان ماند تا نه برادر ديگر به دنبال بنيامين بروند، درحاليکه کيسه‌هاي آنان را از غله پر کرد و مخفيانه در آنها کيسه‌هاي پولي را که به وي داده بودند پنهان کرد. از متن روايت مي‌توانيم محبت مخفيانه يوسف نسبت به برادرانش را ببينيم (آيه ۲۴ الف و ۲۵) و الزام آنها نسبت به گناهي که بيست سال پيش در حق برارد گمشده خود انجام داده بودند (آيات ۲۱، ۲۲). مسلماً يوسف مي‌خواست که آنها به گناه خود اعتراف کنند.

ما معتقديم که يوسف نمونه‌اي از مسيح است که در طول دوران مصيبت عظيم با برادران يهودي خود چنين رفتاري مي‌کند. اين وقايع که منجر به آستي بردران يوسف با او شدند، يکي از تکان‌دهنده‌ترين قسمتهاي کتاب مقدس به شمار مي‌آيد. تقريباً هيچ داستان ديگري در کتاب مقدس مسيح را اينگونه کامل به تصوير نمي‌کشد.

نمونه شناسي

اشخاص، وقايع، و يا چيزهائي خاص در عهد عتيق وجود دارند که به شکلي واضح نمونه و يا نمادي در عهد عتيق دارند. به همين دليل مي‌گويند آدم نمونه‌اي از مسيح است (روميان ۵:۱۴). ديگران به طور خاص به عنوان نمونه مطرح نشده‌اند، اما با اينحال تشابهات بسياري وجود دارند که نمي‌توان آنها را انکار کرد. به عنوان مثال هيچگاه از يوسف به عنوان نمونه خداوند عيسي ياد نشده است، اما با اينحال بيش از صد وجه تشابه بين آنها وجود دارد.

هنگامي که خداوند عيسي با دو شاگرد اندوهگين در راه عمواس صحبت مي‌کرد، «اخبار خود را در تمام کتب براي ايشان شرح فرمود.» (لوقا ۲۴:۲۷). مسيح مجسم گفت، «در طومار کتاب در حق من مکتوب است...» (عبرانيان ۱۰:۷). بنابراین به ما اجازه داده شده که در تمام کتاب مقدس به دنبال مسيح باشيم.

پولس که تاريخ اسرائيل در عهد عتيق را خوانده بود، به ما مي‌گويد که «و اين همه بطور مثل بدیشان واقع شد و براي تشبيه ما مکتوب گرديد که اواخر عالم به ما رسیده است.» (اقرنتيان ۱۰:۱۱). اين دليلي

بسیار قوی است بر اینکه نه تنها نامهایی که به عنوان نمونه یاد شده است معتبر هستند، بلکه بسیاری از نامهای دیگر نیز.

پولس به تیموتئوس یادآوری کرد که تمام کتب مقدس مفید است (۲ تیموتائوس ۳: ۱۶). درسهای روحانی‌ای هم هست که باید آموخته شوند، فقط تنها چشم بصیرت می‌خواهد.

قسمتهای زیادی از کتاب عبرانیان تشریح نمونه‌شناختی خیمه و اسباب و اثاثیه آن است. درحالی‌که درست است که تنگنظری در مورد نمونه‌شناختی ایماندار را از درسهای روحانی بسیاری از عهد عتیق محروم می‌کند، اما از سویی دیگر باید مراقب بود که زیاده روی در این مورد، که هر چیز و هر کس را نمونه بر شماریم، خود باعث نشود که به این نتیجه برسیم تمام تاریخ عهد عتیق تمثیل است و باید از این کار اجتناب ورزیم.

توضیحات خیالی و تصنعی از نمونه‌ها باعث بوجود آمدن اختلاف بر سر این موضوع شده است. ما نباید اجازه دهیم که افراط در این امر غنائت روحانی عهد عتیق را از ما برباید. اگر تفسیری مسیح را برافرازد، و یا موجب بنای قوم او شود، و یا موجب شود گمشدگان با پیغام انجیل ارتباط برقرار کنند، و با تعلیم کلی کلام خدا مطابقت داشته باشد، حداقل می‌توان گفت که آن تعبیری درست از حقیقت است.

۲۶: ۲۸-۴۲ یکی از برادران در سبد خود پول پیدا کرد. این موضوع باعث وحشت آنها شد، و ترسیدند مبدا به آنها تهمت دزدی بزنند (آیات ۲۶-۲۸).

۲۹: ۳۸-۴۲ هنگامی که آنها به خانه رسیدند و سرگذشت خود را بیان کردند، بقیه نیز پول خود را یافتند، و ترس آنها چند برابر شد. به هیچ وجه نمی‌شد یعقوب را راضی کرد. علی‌رغم اینکه رئوبین پیشنهاد کرد دو پسر او به عنوان ضمانت نزد او بمانند، اما پاتریارخ می‌ترسید که به بنیامین اجازه دهد همراه آنها به مصر برود مبدا آسیبی به او برسد.

۱: ۱۵-۴۳ سرانجام یعقوب به خاطر شدت قحطی موجب شد کاری بکند. برادران نمی‌توانستند بدون بنیامین بازگردند - و این شرطی بود که یوسف فرماندار برای آنها مقرر کرده بود. از این رو یهودا پذیرفت که به عنوان ضامن بنیامین خدمت کند، و یعقوب این پیشنهاد را پذیرفت. یهودا حداقل در این مورد، نواده خود، عیسی مسیح را در ذهن ما تداعی می‌کند، کسی که بر روی صلیب جلجتا ضامن ما شد. یعقوب هدیه‌ای از بلسان و عسل و کتیرا و لادن و پسته و بادام - خشکسالی به این محصولات آسیبی نرسانیده بود. او همچنین اصرار کرد که دو برابر پول را به فرماندار بدهند شاید سهوی صورت گرفته باشد.

۱۶: ۲۵-۴۳ هنگامی که یوسف دگر بار برادران خود را دید بسیار به وجد آمد، اما باز هم هویت خود را فاش نساخت. او به خادمان خود دستور داد ضیافتی بر پا کنند. هنگامی که برادرانش به خانه یوسف آمدند، آنها گمان کردند که به این خاطر آنجا هستند که در کیسه‌های خود پول یافته‌اند. آنها موضوع را به مباشر شرح دادند، و او در مقابل آنها را مطمئن ساخت که نیازی به نگرانی نیست. یادداشتهای او حاکی از آن بود

که آنها کاملاً پول را پرداخت کرده‌اند. شمعون از زندان آزاد شد و در این ضیافت به آنها ملحق شد. آنها هدایای پدر خود را آماده کردند تا به هنگام رسیدن یوسف در ظهر به او بدهند.

اگر از خود ببرسیم که آیا در حقیقت در راه برگشت به کنعان به وجود پولی که برگردانیده شده بود پی بردند (۲۷:۴۲؛ ۲۱:۴۳) یا هنگامی که به حضور یعقوب رسیدند (۳۵:۴۲)، پاسخ یکی است. این موضوع در دو مرحله رخ داد. يك برادر پول خود را در راه یافت، و دیگران به هنگام رسیدن به خانه. و کاملاً قابل فهم است که به هنگام بازگو کردن وقایع به مباشر یوسف (۲۱:۴۳)، يك روایت کاملاً خلاصه و فرشته‌ارایه شود (نوشته‌های روزانه انجمن کتب مقدسه).

۲۶:۴۳-۳۴ هنگامی که یوسف رسید، برادرانش در مقابل او تعظیم کردند و خواب او باری دیگر تحقق یافت (۷:۳۷). هنگامی که درباره خانواده از آنها پرسید و بنیامین را دید احساسات بر او غلبه کرد. به هنگام ضیافت او جدا غذا خورد؛ و یازده برادر دیگر جدا؛ و همچنین مصریان جدا با هم غذا خوردند. نشانند برادران بر طبق ترتیب سنی آنها تعجب آنها را برانگیخت. چگونه در مصر ترتیب سنی آنها را می‌دانستند؟ به بنیامین برادر تنی یوسف لطف خاصی نشان داده شد.

۱۳-۱۰:۴۴ هنگامی که برادرانش برای بازگشت به کنعان آماده می‌شدند، یوسف دستور داد جام نقره‌ای را در کیسه بنیامین مخفی کنند. آن نه تنها جامی بود که از آن می‌نوشتید، بلکه همان جامی که با آن تفال می‌کرد - احتمالاً اشاره‌ایست به تعبیر او از رویاها.

بعدها قوم خدا از تفال منع شدند (تثنیه ۱۸:۱۰-۱۲). اما حتی در همین سالها هم بعید بود که یوسف فال بینی مصریان را انجام می‌داده است. بینش و ادراک او در این زمینه از سوی خداوند بود، اما شاید جام برای این بود توجه آنها را منحرف سازد، تا در ذهن برادرانش هیچ شکی نباشد که او يك مصري است. پس از آن، هنگامی که برادران یوسف متهم شدند که جام نقره را دزدیده‌اند، آنها اعتراض کردند و گفتند که بی‌گناه هستند، و به سرعت گفتند هر که آن را گرفته باشد بای جاننش ستانده شود. مباشر یوسف پذیرفت که هر کس که آن را دزدیده باشد غلام او شود. و هنگامی که جام در کیسه بنیامین پیدا شد، برادرانش بسیار حقیر شدند و به شهر بازگشتند.

۱۴:۴۴-۱۷ پس از اینکه یوسف آنها را ملامت کرد، یهودا گفت که همه آنها غلام او باشند، اما یوسف گفت که بنیامین بماند و بقیه به خانه بازگردند. این عمل یوسف که جام را در کیسه بنیامین گذاشت تا او محکوم شود بدین منظور بود که آنها به خون‌ریزی ناحقی که انجام داده‌اند اعتراف کنند. جورج ویلیام می‌نویسد: او چنین کرد تا گناه آنها به پادشاه بیاید، تا اینکه آنها با زبان خود اعتراف کنند ... زندانی شمعون، و سپس بنیامین، ماهرانه برای این ترتیب داده شده بود که آیا هنوز هم نسبت به فریاد برادر اسیر خود و اشکهای پدر داغیده خود بی‌تفاوت هستند. نقشه او تحسین برانگیز بود و موفقیت آمیز، سرسختی و محبت او، هر دو برای این بود که آنها را آشفته سازد؛ و در نهایت نیکویی او که به آنها کمک کرد تا توبه کنند.

تمام این صحنه سایه‌ای از سالهای آینده است که بقیت اسرائیل به گناه خود درباره مرگ مسیح اعتراف خواهد کرد و برای او ماتم خواهد گرفت، همچون کسی که برای پسر خود ماتم می‌گیرد (زکریا ۱۲:۱۰).
۳۴-۱۸:۴۴ یهودا نزدیک یوسف آمد و داستان بنیامین را مفصل برایش تعریف کرد - اینکه چگونه یوسف خواست تا برادر کوچکتر در حضورش حاضر شود، چگونه پدرشان هنوز برای پسر گمشده خود اندوهگین است، و اینکه مخالف آمدن بنیامین به مصر بوده است و اینکه یهودا ضمانت سلامت او را متقبل شده است. یهودا گفت که اگر بدون بنیامین بازگردند پدرشان خواهد مرد، از این رو پیشنهاد کرد که او به جای بنیامین در مصر بماند و به عنوان برده خدمت کند.

چه تحول عظیمی در یهودا شکل گرفته بود! در باب ۳۷ او با بی‌رحمی برای کسب سود یوسف را فروخت، بدون اینکه به پدر خود فکر کند. در باب ۳۸ او فریب خورد و مرتکب فساد اخلاقی شد. اما خدا در دل او کار می‌کرد، تا اینکه در باب ۴۳ او ضامن بنیامین شد. اکنون در باب ۴۴ در مقابل یوسف شفاعت می‌کند، و حاضر می‌شود تن به بردگی دهد تا مبادا دل پدر سالخورده‌اش به خاطر غم از دست دادن بنیامین شکسته شود. از فروش برادر خود تا بردگی، تا اینکه حتی حاضر شود به جای برادرش غلامی کند؛ از سنگدلی نسبت به پدر تا از خودگذشتگی در راه پدر خود - این است روند فیض خدا در زندگی یهودا!

ت-۷. یوسف هویت خود را بر برادرانش فاش می‌سازد (باب ۴۵)

۸-۱:۴۵ در یکی از تکان‌دهنده‌ترین صحنه‌های کتاب مقدس یوسف به خادمان خود دستور می‌دهد که از اتاق خارج شوند، و او درحالیکه سراسر احساس بود هویت خود را بر برادران خود مکشوف ساخت. او به آنها گفت به این خاطر که با او بدرقتاری کردند خود را سرزنش نکنند، زیرا خدا همه این امور را برای خیریت او به کار گرفت.

۱۵-۹:۴۵ آنها باید پدر، خانه، و اموال خود را به جوشن در مصر می‌آوردند تا پنج سال باقیمانده خشکسالی را در آنجا بمانند. «پس پدر مرا از همه حشمت من در مصر و از آنچه دیده‌اید، خبر دهید» - فرمانی که ما هم می‌توانیم از آن اطاعت کنیم، هنگامی که جلال پسر یگانه او را تجربه می‌کنیم. هنگامی که یوسف بنیامین را در آغوش کشید و همه برادران خود را بوسید چشمه‌های احساسات و عواطف نهفته او فوران کردند.

این دورنمایی از شادی‌ای است که در انتظار قوم اسرائیل است، هنگامی که مسیح جلجتا خود را به عنوان مسیح‌های پادشاه بر آنها ظاهر می‌سازد.

۲۴-۱۶:۴۵ هنگامی که فرعون از این وقایع آگاهی یافت، به برادران یوسف گفت که پدر و خانواده خود را به کنعان بیاورند، اما اسباب و اثاثیه سنگین خود را با خود نیاورند، چرا که آنها را برایشان فراهم خواهد کرد. از این رو آنها همراه با اربابها و سلاح‌هایی که فرعون برایشان آماده کرده بود، و جامه‌ها، حیوانات، و تدارکاتی که برای یوسف مهیا شده بود به کنعان بازگشتند. بنیامین پول و یک صندوقچه مخصوص هدیه

گرفت. یوسف می‌توسید که مبادا برادرانش به خاطر بدرفتاری با او خود را سرزنش کنند، به آنها گفت که در راه برگشت با یکدیگر بحث و نزاع نکنند.

۲۵:۴۵-۲۸ هنگامی که به خانه رسیدند اخبار را به گوش یعقوب رساندند. در ابتدا هضم چنین موضوعی برای وی بسیار سنگین بود. اما هنگامی که داستان کامل را شنید و ارابه‌ها را دید، سخنان آنها را باور کرد - یوسف هوز زنده بود و باری دیگر او را می‌دیدند!

یوسف در این باب پنج بار پدر خود را ذکر می‌کند. این بیانگر این امر است که علاوه بر بخشش رایگانی که نسبت به برادرانش داشت چقدر او در این مورد هم شبیه مسیح است. این محبت خداوند نسبت به پدر و اشتیاق او برای انجام اراده پدر بود که او را به این دنیا آورد تا برای انسان تباہ شده خود را قربانی کند. محبت یوسف تنها سایه‌ای کمرنگ از این محبت بود.

ت-۸. اتحاد یوسف با خانواده‌اش (باب ۴۶)

۷-۱:۴۶ اسرئیل در راه مصر کاروان را در محل تاریخی بئرشبع متوقف ساخت و خدای پدرش اسحاق را پرستش کرد. این محلی بود که خدا بر ابراهیم ظاهر شد و درباره قربانی اسحاق به او گفت (۲۱:۳۱-۲۲:۲). همچنین محلی بود که خداوند بر اسحاق ظاهر شد (۲۳:۲۶-۲۴). اکنون بر یعقوب ظاهر می‌شود تا او را تشویق کند. این آخرین بار از هفت باری است که خدا بر او ظاهر شد. وعده دوم در آیه چهارم به نظر می‌رسد که به یعقوب گفته می‌شود که کنعان باز خواهد گشت. در حقیقت، با اطمینان باید گفت که او در مصر درگذشت. اما این وعده به دو شکل تحقق یافت. جسد او برای تدفین به کنعان برده شود، و به يك معنا هنگامی که فرزندان در زمان یوشع به کنعان بازگشتند او نیز بازگشت. عبارت «یوسف دست خود را بر چشمان تو خواهد گذاشت» از مرگ آرام و راحت او سخن می‌گوید. اتکینسون (Atkinson) این اصلاح را به خوبی شرح داده است:

... یوسف به هنگام مرگ پدرش چشمان پدرش را خواهد بست. به هنگام مرگش یوسف با او خواهد بود. به این وعده شخصی‌ای که او به یعقوب داد توجه نمایید، وعده‌ای که پس از سالها غم و اندوه برای یوسف وی را تسلی می‌بخشید. خدا به نیازهای شخصی خادمین خود توجه می‌کند (۱ پطرس ۵:۷).

و بدینسان یعقوب با تمام فرزندان و مواسی و اموال خود به مصر رسید.

۲۷-۸:۴۶ در آیات ۸-۲۷ درباره یعقوب و پسرانش می‌خوانیم. شصت و شش نفر (آیه ۲۶) با یعقوب به مصر آمدند. همواره برای تطبیق آیه با هفتاد نفر ذکر شده در آیه ۲۷ و خروج ۱:۵ و هفتاد و پنج نفر در اعمال ۱۴:۷ مشکل وجود داشته است. بهترین توضیح آن می‌تواند این باشد که این تعداد از فرزندان آغاز می‌شود و حلقه خویشان نزدیک را هم در بر می‌گیرد.

۲۸-۲۸:۴۶ ملاقات حماسی میان اسرئیل و یوسف در جوشن رخ داد، حاصلخیزترین منطقه مصر، که در نزدیکی دلتای نیل قرار دارد. یعقوب و پسرانش ترجیح دادند در آنجا بمانند چرا که بهترین چمنزارها برای

دامه‌های آنان همانجا بود. توافق شد که به فرعون بگویند که آنها شبان هستند. از آنجایی که مصریان شبانان را تحقیر می‌کردند، فرعون به آنها اجازه داد در زمین جوشن ساکن شوند، به دور از قصر پادشاه. آنها در جوشن آنها از روابط اجتماعی با مصریان دور می‌ماندند، زیرا پیش از هر چیز به خاطر ملیت آنها (۳۲:۴۳) و دوم به خاطر پیشه‌شان. خدا خدا آنها را در آن منطقه حاصلخیز رها کرد تا اینکه تبدیل به امتی قوی شوند، تا بتوانند به زمینی که به پدرانشان وعده داده بودند پیش روند.

ت-۹. خانواده یوسف در مصر (باب ۴۷)

۱:۴۷-۶ هنگامی که پنج نفر از برادران یوسف به فرعون گفتند که شبان هستند، همانطور که انتظار می‌رفت او به آنها گفت که در مراتع سرسبز جوشن ساکن شوند. او همچنین از یوسف خواست برخی از افراد قابل از میان خویشان خود را بر مواشی پادشاه بگمارد.

۷:۴۷-۱۲ یوسف ترتیبی داد تا پدرش در حضور فرعون حاضر شود. این حقیقت که یعقوب فرعون را برکت داد بدین معنا است که این یودی ناشناس و سالخورده بزرگتر از فرمانروای مصر بود، زیرا کوچکتر از بزرگتر برکت می‌گیرد (عبرانیان ۷:۷). یعقوب گفت که روزهای عمرش اندک و بد بوده است. در حقیقت خود او بود که این همه بدی در حق خود انجام داد! یوسف خانواده خود را در بهترین زمین مصر سکونت داد، و هر آنچه را که نیاز داشتند در اختیار آنها قرار داد. زندگی آنها حقیقتاً زندگی پر برکتی شد.

۱۳:۴۶-۲۶ هنگامی که مردم مصر و کنعان تمام پول خود را در راه خرید خوراک صرف کردند، یوسف قبول کرد که مواشی آنها را در قبال خوراک از آنها قبول کند. سپس زمینهای ایشان را از آنها خرید، غیر از زمینی که به کاهنان مصری تعلق داشت، و سپس به مردم بذر داد تا بکارند، و از آنها یک پنجم از محصول خود را در ازای اجاره زمین به فرعون بدهند، که در واقع یک معامله عادلانه بود.

۲۷:۴۷-۳۱ اسرائیل به سالهای پایانی عمر خود نزدیک می‌شد، او از یوسف خواست که او را در کنعان دفن کنند. سپس او بر سر بستر خود خم شد («بر سر عصای خود سجد کرد»، عبرانیان ۲۱:۱۱). درحقیقت همان حروف عبری را می‌توان هم «بستر» خواند و هم «عصا»، بستگی به این که چه اصواتی در آن به کار گرفته شود. متن عبری قدیم آن **بستر** است، اما در ترجمه هفتاد، که عبرانیان از آن نقل کرده است، «**عصا**» خوانده می‌شود. کیندر (Kidner) چنین شرح می‌دهد:

در حالیکه هر دو نسخه در ۲:۴۸ واژه «بستر» را دارند، این رویداد مربوط به پیش از آخرین بیماری او می‌شود (نگاه کنید به ۱:۴۸)، و «عصا» نیز هم مفهوم درست را انتقال می‌دهد. عصا می‌توانست بهترین وسیله برای این باشد که ماهیت مسافر بودن او را نشان دهد (تشکر او در ۱۰:۳۲)، که در عهد جدید هم جایگاه ویژه‌ای به خود می‌گیرد.

و از این رو فریبکار سابق با پرستش زندگی خود را به پایان رساند. او تنها قهرمان ایمان عبرانیان باب ۱۱ است که به عنوان یک پرستنده تحسین می‌شود. او با فیض خدا راه درازی آمده بود و به زودی در شعله‌های جلال چشم از جهان فرو می‌بست.

ت-۹. خانواده یوسف در مصر (باب ۴۷)

۷-۱:۴۸ هنگامی که به یوسف گفته شد که پدرش بیمار است، همراه با افرایم و منسی به حضور او شتافت. پاتریارخ بر سر تخت خود نشست و دو نوه خود را از آن خود خواهد خواند. او با این عمل کاری کرد که بعدها وقتی زمین کنعان را میان طوایف تقسیم می‌کردند طایفه یوسف دو برابر سهم دیگر طوایف از زمین سهم ببرند. از این رو یوسف در مورد حقوق زمین نخست‌زاده محسوب شد. هر فرزند دیگری که یوسف بعد از آن آورد از آن خود بود و نه یعقوب، و در زمینی که به افرایم و منسی تخصیص داده شده بود ساکن می‌شدند. آیه ۷ شرح می‌دهد که چرا یعقوب می‌خواست که فرزندان یوسف را به فرزندی خود بپذیرد. آنها نوه‌های زن محبوب خود، راحیل بودند، و چنین احساس می‌کرد که او بسیار زود درگذشته است.

۲۲-۸:۴۸ سپس یعقوب نوه‌های خود را برکت داد، و حق نخست‌زادگی را به افرایم که جوان‌تر بود داد. یوسف خواست که این لطف شامل منسی که نخست‌زاده بود گردد، اما یعقوب گفت که عمداً این کار را انجام داده است. هنگامی که او با ایمان برکت را به برادر جوانتر می‌داد چه خاطراتی از مقابل چشمان او گذشت. سالها پیش پدر او ناخواسته او را که جوان‌تر بود برکت داده بود. اما اکنون او خود کوچک‌تر را برکت می‌داد، نه سهواً بلکه او با خدایی ارتباط داشت که از آینده باخبر بود. اسرائیل ایمان داشت که فرزندان روزی به سرزمین موعود باز خواهند گشت. یعقوب به یوسف دامنه کوهی را بخشید که از اموریها غصب کرده بود. شاید این اشاره‌ایست به منطقه‌ای که چاهی در آن بود که بعدها به «چاه یعقوب» معروف شد. (یوحنا ۴:۵)

ت-۱۱. نبوت یوسف برای پسرانش (باب ۴۹)

۲، ۱:۴۹ سخنان آخر یعقوب هم نبوت بود (آیه ۱) و هم برکت (آیه ۲۸).

۴، ۳:۴۹ رؤبیین، به عنوان نخست‌زاده بیانگر قوت پدر خود در باروری بود، و از فضیلت و رأفت برخوردار بود. نخست‌زادگی، و سهم دوچندان از آن او بود. اما او این نخست‌زادگی را با فریب به دست آورده بود چرا که با کنیز پدر خود گناه کرد (۲۲:۳۵).

۷-۵:۴۹ شمعون و لاوی به خاطر اینکه با بی‌رحمی مردان شکیم را کشتند و و گاوان را لنگ کردند در یعقوب پراکنده خواهند شد و در اسرائیل متفرق خواهند گردید. به هنگام دومین سرشماری (اعداد ۲۶)، اینها کوچکترین طایفه‌ها بودند. این هم زمانی تحقق یافت که طایفه شمعون به طرز وسیعی در طایفه یهودا حل شد (یوشع ۱۹:۱-۹)، و طایفه لاوی بر ۴۸ شهر در تمام زمین گماشته شدند. یعقوب فریب بی‌رحمانه آنها را لعنت کرد اما نه افراد این دو طایفه را.

۱۲-۸:۴۹ یهودا (به معنای حمد) به خاطر پیروزی بر دشمنانش از سوی برادرانش ستوده خواهد شد. او به شیرینی تشبیه شده است که پیش می‌رود تا طعمه خود را اسیر کند، سپس به آرام می‌گیرد و کسی جرأت ندارد مزاحم او شود. همانگونه که یوسف حقوق نخست‌زادگی در زمین نصیبش شد، در حکومت و فرمانروایی حقوق نخست‌زادگی نصیب یهودا شد. حکومت در این طایفه تا شیلوه (مسیح) ادامه خواهد داشت، و در او تا ابد باقی خواهد ماند. قوم او در زمان قدرت او از او اطاعت خواهند کرد. معنای «شیلوه» بر ما

ناشناخته است. برخی گفته‌اند آن معنای: شاه آرامی، آرامش، ذریت (یهودا)، فرزندان، آن کیست است (حزقیال ۲۱:۲۷).

۱۳:۴۹ زبولون از رافاه و سعادت تجارت دریانوردی سود خواهد برد. از آنجایی که اراضی این طایفه در عهد عتیق در خشکی بود، احتمالاً این نبوت مربوط به سلطنت هزار ساله است.

۱۴:۴۹، ۱۵ یساکار به يك الاغ قوي تشبیه شده است، و رضایت او در این است که در چمنزارهای اطراف ساکن شود و هیچگاه اراده جنگیدن ندارد و همیشه در زیر یوغ دشمن بسر خواهد برد.

۱۶-۱۸:۴۹ دان، همانگونه که از نامش پیداست، بر مردم قضاوت خواهد کرد. آیه ۱۷ بسیار مشکل است. احتمالاً اشاره‌ایست به بت‌پرستی که باعث سقوط قوم شد (داوران ۱۸:۳۰، ۳۱). برخی دیگر گمان می‌کنند که آن اشاره‌ای پوشیده به ضد مسیح است که از نسل دان ظهور می‌کند، و به همین علت است که این طایفه در اول تواریخ ۲:۳؛ ۸:۴۰ و مکاشفه ۷:۳-۸ ذکر نشده است. در آیه ۱۸، دعایی برای رهایی نهایی قوم خود از دست دشمنان و یا رهایی خود می‌کند.

۱۹:۴۹ گاد، در زمین خود در شرق اردن بدون هیچ حفاظتی دائماً تحت یورش دشمنان خواهد بود. اما این طایفه لشکریان دشمنان خود را زیر پا له خواهد کرد.

۲۰:۴۹ خوشبختانه اشیر، سرزمینی بسیار حاصلخیز خواهد داشت، و خوراکی‌هایی لذیذ برای پادشاه خود مهیا خواهد کرد.

۲۱:۴۹ نفتالی به يك غزال تشبیه شده است که از بند آزاد شده است. او با شتاب و سرعت زیاد می‌رود که اخبار خوش را برساند. تمام شاگردان به جز یهودای خائن از طایفه نفتالی بودند، و بیشتر خدمت خداوند در آن زمین انجام شد (مرقس ۴:۱۳-۱۶).

۲۲-۲۶:۴۹ در سرتاسر زمین افرایم و منسی یوسف يك شاخه بارور خواهد بود، برکت برای مرزهای خود خواهد فرستاد. او همیشه دستخوش خشونت‌ها بوده است اما هیچگاه تسلیم نشد، زیرا خدای قادر مطلق یعقوب اعانت خواهد شد - کسی که از او شبان، صخره اسرائیل (یعنی مسیح) ظاهر شد. خدا یوسف را با باران، چاه‌ها و چشمه‌های جوشان و فرزندان بسیار برکت خواهد داد. یعقوب گمان می‌کرد که از اجداد خود هم برکت بیشتری یافته است. اما اکنون آرزوی قلبی او این است که چنین برکاتی نصیب یوسف شود، کسی که از برادران خود جدا بود.

۲۷:۴۹ بنیامین طایفه جنگجویان، که دائماً غلبه می‌یابد و غارت را تقسیم می‌کند. به گفته برخی بنیامین ثابت کرد که جنگجویان و جسورترین طایفه است.

۲۸-۳۳:۴۹ در پایان یعقوب از فرزندان خود خواست که او را در غار مکفلیه، نزدیک خانه خود در حبرون دفن کنند - آرامگاه ابراهیم و ساره، اسحاق و رفقه، و لیه. سپس سر خود را بر بستر نهاد و آخرین نفسها را هم کشید و جان بداد.

ت-۱۲. مرگ یعقوب و یوسف در مصر (باب ۵۰)

۵۰:۱-۱۴ حتی مصریان هم به هنگام مرگ یعقوب هفتاد روز ماتم گرفتند. جسد او توسط پزشکان دربار مومیایی شد. سپس فرعون به یوسف اجازه داد که به کنعان بازگردد، به همراه جمعی از مقامات رمی، خویشان، و خادمان. آنها در شرق اردن توقف نمودند و به مدت هفت روز عزاداری کردند. عزاداری آنها آنقدر پر سوز و گداز بود که کنعانیان آن مکان را **ابل مصرایم** نامیدند، مرتع (ماتم) مصر. پس از مراسم تدفین در غار مکفلیه در حبرون، یوسف و همراهانش به مصر بازگشتند.

۵۰:۱۵-۲۱ حال که یعقوب مرده بود، برادران یوسف ترسیدند که مبادا یوسف از آنها انتقام بگیرد، از این رو پیغامی به این مضمون نزد او فرستادند که پدرشان وصیت کرده است که یوسف آنها را ببخشد. یوسف هم در جواب گفت که قصد هیچگونه انتقام و یا داوری را ندارد، زیرا همه این امور مشیت خدا بوده است. علاوه بر این با این عبارت به یاد ماندنی از ترس آنها کاست، «**شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد...**»

۵۰:۲۲-۲۶ مسلماً یوسف اولین نفر از دوازده پسر یعقوب بود که مرد. این واقعه پنجاه سال پس از مرگ پدر رخ داد. این ایمان او که خدا قوم اسرائیل را به کنعان باز خواهد گردانید در عبرانیان ۱۱:۲۲ ستوده شده است. او وصیت کرد که استخوانهایش در آن زمین دفن گردد.

بارها گفته شده است که کتاب پیدایش با خلقت کامل خدا آغاز می‌شود و با يك تابوت در مصر پایان می‌یابد. این کتاب، کتابی از سرگذشتها است. درحالیکه دو باب از آن به واقعه خلقت آسمانها و زمین اختصاص داده شده است، چهل و هشت باب آن در مورد زندگی زنان و مردان است. خدا در درجه اول به انسانها اهمیت می‌دهد. چه تسلی و آرامشی برای کسانی که او را می‌شناسند!